



به پیش

ارگان سیاسی - تیوریک

سازمان انقلابی افغانستان

شماره چهارم

قوس ۱۳۹۱



اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

پیشگفتار

سازمان انقلابی افغانستان افتخار دارد که منحصراً سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر و مدافع زحمتکشان ستمدیده، دومین کنگره اش را در زمانی برگزار نمود که درد از دست دادن مؤسس و رهبر سازمان ما رفیق پاغر که زندگیش را به پای سدر انقلاب هدیه کرد، بر روان هر کدام ما سنگینی می کند و با درد و اندوه که جایگاه آن زنده یاد در این کنگره شکوهمند خالی بود؛ ولی اندیشه، پیکار، شهادت و سازماندهی آن رهبر عزیز مشعل تابناکی است که در تعهد و باور ما به رهایی توده های ستمدیده از زیر یوغ استعمار و استثمار فروزان است، به این خاطر سازمان ما بی هراس از تمامی دشواری ها، تهدیدها، اختناق فاشیست های مذهبی و حاکمیت اشغالگران برای استقلال و آزادی می رزمد و لحظه ای از مبارزه علیه دژخیمان و تسلیم طلبان عقب نمی نشیند.

دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان با حضور رفقای شرکت کننده از ولایات مختلف بعد از یک دقیقه سکوت به یاد رفیق پاغر رهبر و بنیانگذار سازمان ما، به یاد جانباختگان خلق زحمتکش افغانستان در بمباردمان امپریالیست ها و انتحارهای طالبان و به یاد تمامی جانباختگان کمونیست و مبارز در سراسر گیتی، و بعداً پخش سرود جاودان اترناسیونال در فضای رفیقانه به کارش آغاز کرد. در ابتدا یکی از رفقای سازمان، پیام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) را که به مناسبت برگزاری دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان از سوی آن رفقا فرستاده شده بود، قرائت نمود. سپس کنگره سازمان با درک رسالت پرولتری و انقلابی سازمان، در پرتو مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون با تحلیل از وضعیت جهانی، جنبش بین المللی کمونیستی، جنبش چپ داخلی، وضعیت کشور و بحث بر ساختار تشکیلاتی و نحوه رهبری سازمان و تأکید بر مبارزه جدی تر و پیگیرتر علیه امپریالیست ها و ایادی بی مقدار آن به کارش ادامه داد.

اعضای کنگره با مرور دقیق و جمله به جمله برنامه و اساسنامه سازمان، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، تعدیلاتی را در برنامه و اساسنامه سازمان با اکثریت آراء به تصویب رساندند، و بعد از آن بر اساس وظایف کنگره، مسئول اجرایی سازمان، اعضای کمیته مرکزی جدید و اعضای علی البدل جدید با رأی سری و مستقیم شرکت کنندگان انتخاب گردیدند.

کنگره سازمان انقلابی افغانستان در وضعیتی برگزار گردید که امپریالیزم امریکا با شرکای خونریزش بیش از ده سال است که کشور ما را به اشغال درآورده است. این جناوران کثیف با جرثومه های دولت پوشالی از هیچ نوع ظلم و ستم بر توده های تهیدست و زحمتکش ما دریغ نورزیده، در بیش از چهار سال گذشته نه تنها شدت استعمار و توحش کاهش نیافته، بلکه شناعت و خبثت خود را با ادرار بر اجساد و قتل های دسته جمعی به نمایش گذاشته است.

اشغالگران با آزمایش اسلحه مدرن و اعزام سربازان و جواسیس بیشتر به کشور ما در بیش از چهار سال گذشته، بمباردمان روستاها را شدت بخشیده، کشتار زحمتکشان را بیشتر ساخته، به عقاید مردم توهین روا داشته و کشور ما را بیش از پیش به اسارت خود درآورده اند. تجاوز، جنگ، اشغال و استعمار سبب شده است تا فقر افزایش یابد، گرسنگی به اوج خود برسد، مرگ و میر کودکان و زنان بیشتر شود؛ گدایی، روسپی گری، آوارگی، فرار از کشور، ترک تابعیت، اعتیاد، خودسوزی و غیره که از پیامدهای شوم دموکراسی امپریالیستی است، زندگی زحمتکشان تهیدست را به جهنمی مبدل سازد و میهن ما در آتش آن بسوزد.

سازمان انقلابی افغانستان در حالی دومین کنگره را برگزار نمود که دولت کرسی به حیث پوشالی ترین و فاسدترین دولت تاریخ افغانستان بر سینه آنانی که مادر وطن را مورد تجاوز قرار داده اند، مدال «شهادت» می زند و سرزمین ما را که به گفته فریدریش انگلس، سرزمین مردمانی شجاع و دلیری است که تنفر رام نشدنی از قدرت داشته و آزادمندی، نیرومندی و استقلالیت ویژگی آن می باشد، به حراج گذاشته، پیمان استراتژیک با ایالات متحده امریکا را نهایی ساخته اند. در چنین وضعیتی، روسپی های سیاسی نیز با شعارهای

مدنی گرایی و «منافع ملی» مصروف دلالی بوده، تمامی جنایتکاران، خائنان، وطنفروشان و نوکران بیگانه به عنوان فرزندان ناخلف، مادر وطن را در برابر سالانه چهار میلیارد دالر به فروش رساندند.

این کنگره در حساس ترین وضعیت کشور ما برگزار گردید، در وضعیتی که جنایتکاران امریکایی و ناتویی با جنایتکاران جهادی، طالبی، تکنوکراتی، هفت ثوری، انقیادطلبان «چپ» و راست، روشنفکران و کارشناسان اخته و روسپی های سیاسی زمین را با خون توده های ما در بمباردها و انتحارها رنگین می سازند، بر دختر و پسر آنان تجاوز می کنند، شیرۀ جان زحمتکشان را می مکند، هستی شان را برباد و از چپاول و غارت شان دریغ نمی کنند، به اغوا و فریب توده ها می پردازند، و در نهایت تداوم استعمار را «منافع ملی» قلمداد کرده، بر زخم ها و جراحت های زحمتکشان بیشتر می زنند.

در بیش از چهار سال گذشته در کنار کشتار توده های کشور ما، امپریالیست های جهانی از کشتار خلق های آزادهٔ لیبیا و عراق فرو گذاشت نکردند؛ رژیم های مستبد شماری از کشورهای خاور میانه و افریقا از هم پاشید و ثمرۀ خیزش توده های ملیونی را غارتگران تازه ربودند؛ القاعده به سوی یمن و سومالیا رفت تا منافع امپریالیست های امریکایی را در این مناطق تضمین نماید؛ بحران مالی امریکا باعث بروز جنبش های اعتراضی در سطوح گوناگون شد؛ امپریالیست های امریکایی ستراتیژی اشغال جنوب شرق آسیا را روی دست گرفتند و...

سازمان ما در بیش از چهار سال گذشته با در نظر داشت رشد کمی و کیفی، دستاوردهای زیادی داشته است که به کار، فداکاری و زحمتکشی اعضایش بر می گردد، اما در جریان عمل و کار انقلابی منطقاً از کمبودهایی نیز مبرا نبوده است. ما باور داریم که محض از طریق مبارزۀ ایدئولوژیک و اصول انقلابی انتقاد و انتقاد از خود و ریشه یابی ضعف ها و اشتباهات می توان آن ها را تلافی نمود و سازمان را در پراتیک انقلابی به سازمان بلشویکی و پرولتری مبدل کرد.

سازمان انقلابی افغانستان افتخار دارد که در بیش از چهار سال گذشته، سانترالیزم دموکراتیک را رعایت نموده، راه را بر فاشیزم فردی، تحکم پذیری، اربابی و آقایی بسته و در فضای کمونیستی و با رعایت اخلاق انقلابی و از خود گذری مبارزه اش را در سطوح سوسیالیستی و دموکراتیک به پیش برده است، و اینک با سرافرازی دومین کنگره اش را برگزار نمود که نشاندهندۀ رعایت اصل انقلابی سانترالیزم دموکراتیک است، زیرا بدون این اصل ادعای انقلابی و مارکسیست بودن را کاذبانه می دانیم.

مرکزیت سازمان از تمام رفقای که در این کنگره شرکت ورزیده بودند، رفیقانه سپاسگزاری می نماید و باور دارد که این کنگره سازمان را استحکام بیشتر بخشیده؛ بحث ها، انتقادات و رهنمودهای تازهٔ رفقا، مبارزۀ قاطع، پیگیر و دوامدار سازمان را علیه اشغالگران، دولت پوشالی و سایر دژخیمان بیش از پیش گسترش داده و سازمان ما را در نبرد رهایی بخش علیه استعمارگران و استثمارگران و نبرد طبقاتی یاری می رساند.

سازمان ما با در نظر داشت اهمیت مسایل داخلی و خارجی، به طور مختصر و گذرا عرصه های گوناگون کار سازمان، اوضاع جهانی و وضعیت سیاسی، و وظایف کنونی انقلابیون را در این گزارش مورد بحث قرار می دهد تا باشد که حرفی برای انقلابیون واقعی کشور داشته باشیم.

کمیتهٔ مرکزی سازمان انقلابی افغانستان

ماه قوس 1391

پیام ساما - ادامه دهندگان به مناسبت برگزاری دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

رفقای ارجمند! به نام خلق افغانستان و به نام کمیته مرکزی سازمان ما به شما درود می فرستیم. از تدویر نشست بزرگ تان باخبر شدیم. ما این اقدام شما را بلوغ فکری سازمان و گام بزرگی در جهت انسجام بهتر فکری - تشکیلاتی آن و تحکیم بیشتر رابطه اعضا با مرکزیت و رهبری دانسته آن را شادباش میگوئیم.

رفقای ارجمند! شما در حالی این نشست را برگزار می کنید که رهبر و بنیانگذار سازمان رفیق «پاغر» در میان تان نیست. تجربه دردانگیز ما که طی سی سال و اندی برجسته ترین رهبران و کادرهای خود را از دست داده ایم، بیانگر آنست که فقدان رهبران فرهنگد و فرهیخته توازن استوارترین سازمان ها را نیز به هم می زند. یک سازمان انقلابی با داشتن رهبران و کادرهای ورزیده و کار پیگیر میتواند بر کمبودهای ایدئولوژیک - سیاسی مهمی به زودی غلبه کند؛ ولی کمبود رهبران انقلابی را گاهی نسلاً هم جبران کرده نمی توانند. ویژگی جامعه ما طوریست که شخصیت ها نقش های بزرگی را در جامعه ایفا کرده اند و با تأثیرپذیری از این روند فرهنگی عمومی، حتی انقلابیون هم گاهی در کنار پیوند ایدئولوژیک، رهبران شان را گرهگاه تمرکز می سازند.

با این حال ما معتقدیم که با مرگ و شهادت رهبران نام دار، تاریخ به پایان نمی رسد. چه سازمان و چه جامعه دیر یا زود رهبران خود را می سازند و باید بسازند. همین که کادری، با مقایسه به همراهانش، از پختگی فکری، فهم بالا، تجربه لازم، صداقت و باور، شخصیت مناسب، جرئت، مدیریت و اتوریته بیشتر و... برخوردار است، در این حال او ظرفیت رهبری را دارد. برای رهبرشدنش شرایط و محیط اجتماعی مساعد لازم است تا زمینه تکاملش را آماده ساخته و ویژگی های شخصیتی اش را پروراند و از او رهبری فرهنگد بسازد. چه بسا انسانهای مستعدی که در جو مساعد میتوانند رهبران برجسته ای شوند ولی نامساعدت محیط اجتماعی استعداد شان را در نطفه خفه کرده است.

همان قدر که نقش شخصیت در تاریخ مهم است به همان نسبت هستی اجتماعی بر ساختن شخصیت ها اثر می گذارد. جمعی و نهادهای که رنج فقدان رهبر و یا رهبران شان را کشیده اند باید با ایجاد محیط مساعد رفاقت و همکاری جمعی و در همراه ساختن تمام انرژی ها با برانزده ترین شخصیت موجود در همان جمع (برانزدگی نسبی متناسب با محیط کاری موجود و نه معیارهای ایده آلی که در طول تمام زندگی باید متحقق شود) برای شان رهبر بسازند تا فقدان رهبری به نقطه ضعف شان بدل نشود. در لحظه کنونی پرورش و عرضه کردن رهبران شایسته به سازمانهای انقلابی و بالآخر به جنبش انقلابی از نیازمندی های مهمی است که بدون آن سازماندهی جنبش انقلابی و رهبری آن به مشکل مواجه میشود.

ما بر این مسئله و در اینجا از آن جهت تکیه کردیم که آن را نیز یکی از مشاغل بزرگ جنبش چپ میدانیم و نهادهای مربوطه هر یک به نوبه خود باید در حل آن اقدام کنند تا خلای رهبری در جنبش پُر شود. از سوی دیگر در عرصه های مختلف ایدئولوژیک - سیاسی ملی و بین المللی و ضرورت وحدت نیروهای انقلابی در جلسات مشترک مان به قدر کافی بحث کرده و عمدتاً به نتایج واحدی رسیده ایم؛ لذا طرح و تداوم آن بحث ها را وظیفه جلسات مشترک آینده دو سازمان دانستیم. با امید و یقین به استحکام بیشتر تان در همه عرصه ها پیروزی های بزرگی به جلسه و سازمان تان آرزو می کنیم.

با سلام های مجدد رفیقانه

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان)

گزارش فعالیت سازمان از کنگره مؤسس تا دومین کنگره

سازمان انقلابی افغانستان دومین کنگره خود را در نبود رفیق پاغر رهبر و بنیانگذار سازمان برگزار می نماید. ما در اعلامیه ای به مناسبت درگذشت این انقلابی کمونیست نوشتیم که رفیق پاغر در زندگی پرافتخارش، نمونه ای از یک انقلابی واقعی و یک رهبر فداکار بود؛ هنوز چند سالی از ایجاد سازمان انقلابی افغانستان نگذشته است اما درایت، استواری، فداکاری، وفاداری به انقلاب و خدمت به توده ها و فهم سیاسی - تشکیلاتی او باعث گردید تا سازمان ما در مدت بسیار کم به سازمان مطرح در جنبش چپ انقلابی افغانستان مبدل گردد. فعالیتی را که رفیق پاغر در پنج سال گذشته برای جنبش چپ انقلابی انجام داد، بی نظیر و بی مانند است. سازمان ما زیر رهبری رفیق پاغر در مدت بسیار کم با تشکیلات منضبط و زیرزمینی به سازمان قوی مبدل گشت و از لحاظ کمی و کیفی رشد قابل ملاحظه ای نمود. کاری را که سازمان انقلابی افغانستان تحت رهبری رفیق پاغر به خاطر بلند بردن سطح آگاهی و تغذیه تیوریک اعضای سازمان و جنبش انجام داد، بیشتر از کار آن سازمان های مدعی مبارزه است که بیش از سه دهه از ایجاد آن ها می گذرد.

کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان رفیق پاغر را با رأی اکثریت به رهبری سازمان انتخاب نمود و او تا آخرین لحظات زندگی اعتماد رفقا را با کار و مبارزه خستگی ناپذیر، با دفاع قاطع از اصول مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، با مبارزه علیه امپریالیزم، دولت پوشالی و ستمگران داخلی و خارجی و سمت و سو دادن سازمان حفظ کرد. با درگذشت رفیق پاغر، کمیته مرکزی سازمان با نشست اضطراری، مسوول موقت سازمان را تا زمان برگزاری کنگره با رأی اکثریت اعضای کمیته مرکزی تعیین نمود. و اینک کمیته مرکزی سازمان چگونگی کار سازمان را در میان دو کنگره در ابعاد مختلف به دومین کنگره ارائه می نماید:

1. کار تیوریک - سیاسی: سازمان انقلابی افغانستان با درنظرداشت رخوت تیوریک جنبش چپ افغانستان که سبب دلمردگی، یأس، نومیدی و انحرافات گوناگون تیوریک شده است، تلاش کرد که با کار تیوریک منسجم، پیگیر و به وقت، از یک طرف تا حدی به رفع تشتت تیوریک کمک کند و از طرف دیگر جنبش را با این کار تکان داده، شور و شوق انقلابی را میان اعضای جنبش ایجاد نماید. به همین منظور، سازمان در میان دو کنگره، در حد توانش به کار تیوریک پرداخت.

بر اساس فیصله کنگره مؤسس سازمان، «به پیش» به عنوان ارگان تیوریک - سیاسی سازمان تعیین شد و به کمیته مرکزی سازمان وظیفه سپرده شد تا با درنظرداشت نیازهای تیوریک و سیاسی جنبش، در این راستا کار نماید. از همین رو سازمان تا زمان برگزاری کنگره دوم، سه شماره «به پیش» را به منظور تغذیه تیوریک به نشر سپرده است:

- اسنادی از کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان (به پیش شماره اول): در این شماره، سازمان گزارش برگزاری کنگره، مشی سازمان و جمع بندی از جنبش چپ را ارائه کرد و آن را به دسترس افراد معدودی از جنبش چپ گذاشت. «به پیش» اول، ضمن ارائه مشی سازمان؛ اشتباهات، کمبودها و انحرافات جنبش چپ کشور را مورد بررسی قرار داد و وضعیت سیاسی کلی کشور و مشی سازمان را منعکس ساخت.

- جامعه جهانی یا امپریالیست های خونخوار؟ (به پیش شماره دوم): با درنظرداشت این که کشور ما به وسیله امپریالیست ها اشغال شده است و تیوریستین ها و مبلغان این اشغال، آن را «حضور جامعه جهانی» در کشور ما دانسته و شماری این حضور را نیاز کشور ما می دانند، لذا سازمان انقلابی افغانستان بر آن شد تا ضمن تشریح و ماهیت امپریالیزم و نقاب دروغین «جامعه جهانی»، به ستراتیژی غارتگرانه امپریالیست ها در افغانستان و جهان پردازد، موضع گیری طیف های گوناگون را در این باره مورد بررسی قرار دهد و نظر منسجم یافته تر سازمان را در مورد امپریالیست ها بیان نماید.

- تحلیل طبقات جامعه افغانستان (به پیش شماره سوم): سازمان انقلابی افغانستان، برای این که وضعیت کنونی جامعه را بهتر تحلیل و ارزیابی کند و در پرتو آن دوست و دشمن خلق را تشخیص نماید، به کار بزرگ تحلیل طبقات جامعه افغانستان دست زد. تهیه این نوشته در تاریخ جنبش چپ ما بی سابقه بوده بخصوص در اوضاعی که رگه هایی از افکار انحرافی «شبه تروتسکیستی» به نحوی از انحاء در جنبش ما راه یافته است، نیاز مبرم انقلابیون کشور ما را می ساخت. این شماره از سوی سازمان به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید.

در کنار نشر سه شماره «به پیش»، سازمان کتب و نوشته های ذیل را تهیه و در دسترس انقلابیون قرار داده است:

تاریخ، نبرد طبقاتی: در این مورد سازمان انقلابی افغانستان قبلاً نوشته است: «تاریخ، نبرد طبقاتی» نبرد طبقات زحمتکش علیه طبقات حاکم را به تصویر می کشد. نوشتن چنین تاریخی، نیاز اساسی کشور ما را در شرایطی می سازد که امپریالیست های خونخوار با طبقات بورژوا کمپرادور و ملاکان ارضی هر روز طبقات محکوم را بیشتر از پیش سلاخی می کنند. سازمان انقلابی افغانستان با درک رسالت تاریخی خود برای نخستین بار تاریخ معاصر افغانستان را از دید طبقاتی ارائه می نماید تا نقش سازندگان واقعی تاریخ را در روند پرفراز و نشیب تاریخ برجسته سازد که شماری از نویسندگان مرتجع آن را به پای عفريت استبداد و استعمار گرده زده و مسخ کرده اند.

سازمان انقلابی در این نوشته تلاش نموده است که واقعیت دو طرف را در این روند و نبرد طبقاتی آنطوری که بوده و است، نشان دهد، زیرا معتقد است که تاریخ نبرد طبقاتی است و در این مقابله دو طرف نبرد یکی در برابر دیگر تیغ و تلوار می کشند. ما کاروایی ها، استبدادگری ها، چپاول های طبقه حاکم و فقر و استعمار جانب مقابل را به نمایش گذاشته ایم که امیدواریم توانسته باشیم کاری برای زحمتکشان و حرفی برای انقلابیون داشته باشیم.» کار ترجمه انگلیسی این اثر ماندگار به وسیله سازمان ادامه دارد که در آینده نزدیک به دسترس جنبش چپ انقلابی جهان قرار داده خواهد شد. این کتاب مورد توجه رفقای جنبش و سایر رزمندگان عزیز قرار گرفته، که ما قسمت هایی از دو نمونه آن را نقل می کنیم:

رفیق دیپلوم انجنیر نسرین معروفی: «تاریخ، نبرد طبقاتی: عنوان کتابیست که با نیرو و اراده مبارزاتی مؤرخ، شاعر، نویسنده و همکار قلمی پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»، زنده یاد رفیق پاغر نگاشته شده است. ویراستاری و انتشار آن به ابتکار و جانفشانی سازمان انقلابی افغانستان با صحافت خاص، توأم با تصویر پوش این اثر ارزنده، تمثالی است از نبرد طبقاتی... موضوع «تاریخ، نبرد طبقاتی» این اثر ارزشمند که بازتابی از تاریخ چند قرن افغانستان، سرزمینی که نظر به موقعیت جغرافیائی و ستراتیژی آن به حیث قلب آسیا همیشه مورد تهاجمات و تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته، می باشد. اهمیت این سرزمین را عبور و مرور مدنیت های مختلف که اهمیت آن را در سیر تاریخ روشن می سازد، بیان می کند. این کشور در بطن جریانات بزرگ تاریخی، دیده می شود که همواره با تحولات گوناگون پر از حوادث و ماجراها، حملات و ویرانی ها، دهشت و وحشت، چور و چپاول، جنایت و خیانت، جاسوسی و خودفروختگی و... دست و پنجه نرم کرده است. این همه فجایع ارمغان دشمنان تاریخی مردم ماست بر ستمدیدگان دربند این مرز و بوم که زیر بار سلطه نظام های مختلف جولانگاه شاهان خودکامه، بی کفایت و نوکر اجنبی، انحصارطلبی تاج و تخت خاندان طلایی و دیکتاتوری خاندانی، جنایات باند جنایتکار و خاین حزب «دموکراتیک خلق»، حاکمیت نیروهای طبقات ارتجاعی اسلام سیاسی اعم از جهادی و طالبی با استبداد فرهنگی ارتجاعی استعمارگران بی آرم شرقی و غربی بوده که تا امروز استعمار نوین با حامیان خارجی و داخلی شان به حیث یکه تاز متجاوز دست به دهها توطئه می زند و با ریختن جوی های خون در کشور ما افغانستان، در صدد اند حاکمیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را بالای خلق ستمدیده و به خاک و خون خفته آن، برقرار نماید.

همه این فجایع دردناک و ددمنشی لکه ننگی است که بر پیشانی حکمرانان، شاهان، و رؤسای جمهور، ارتجاع و حامیان جنایات شان حک گردیده و تا مؤرخان مبارز و آزادیخواه از سنخ زنده یاد پاغر و همکاران و همزمانش در سازمان انقلابی افغانستان و خارج از آن وجود دارند، هرگز نمی گذارند که نام ننگین، و دستان آلوده به خون خلق های رنجیده، ستمکشیده و به خاک و خون خفته مردم ما، از صفحات تاریخ کشور ما افغانستان زدوده شده و به فراموشی سپرده شوند.

این اثر تاریخی بیانگر استثمار اقتصادی، فرهنگی و سرکوب بی امان قشر بی بضاعت دهقانان از جانب خان ها، اربابان و زمینداران کوچک و بزرگ، و بعداً با تمرکز سرمایه به دست قشر محدود جامعه یعنی سرمایه داران می باشد. تحلیل و استدلال مؤلف از پدیده های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مبتنی بر تحقیقات علمی و برخورد واقعینانه می باشد. وی با رعایت التزام و تعهد مبارزاتی در راه آزادی خلق های در بند، اعتقاد وی به قضاوت عادلانه از وقایع تاریخی، سیاسی و... آزاد از قید و بندهای دنیای شاهان و شاهزاده ها، استعمارگران، استثمارگران، ستمگران و مرتجعان، حقانیت بخشیدن به تاریخ مبارزاتی خلق های سلحشور و آزادیخواه افغانستان و انطباق آن با واقعیت های عینی جامعه، معرفی نهادها و سازمان های مبارزاتی و جنبش مقاومت ضد روسی، رسائی ها، نارسائی ها، توانائی ها، زبونی ها و محدودیت ها، اشتباهات آن ها و... در طرح مسایل و آنچه اتفاق افتاده نه فقط از یک جنبه بلکه از جنبه های مختلف مورد ملاحظه و مذاقه قرار داده است. این ها ویژگی های برجسته دوران تاریخ چند قرن ماست که نویسنده مبارز و با درد افغانستان زنده یاد پاغر و همزمان و همسنگران به رشته تحریر درآورده اند.

در اخیر با تذکر از افکار گرانها و ارزشمندی که در این اثر نگارش یافته، جرأت و جسارت، فصاحت و بلاغت و موقف قاطع و همه جانبه این همزمان انقلابی را در قبال جریانات تاریخی و سیاسی ارج باید گذاشت، چه آنها توانسته اند مسؤولیت بس بزرگی را جهت گسترش افکار آزادیخواهانه و انقلابی برای همه افغان های آزاده به خصوص نسل های آینده کشور که مسؤولیت بس عظیمی را در قبال حصول استقلال و آزادی انسان در بند آن دارند، انجام دهند. این قلم را عقیده بر آن است که با به کار بستن چنین شیوه ها و برخوردهای قاطع، ارزیابی همه جانبه از مسایل تاریخی، سیاسی و... سازمان انقلابی افغانستان و سایر نیروهای رزمنده قادر خواهند شد جوانان را به اوضاع تاریخ پر ماجرای گذشته و حوادث خونبار فعلی که در کشور ما افغانستان جریان دارد، آشنا بسازند.

سازمان انقلابی افغانستان با پخش این اثر ارزشمند توانسته است مسؤولیت انسانی وجدانی و مبارزاتی خود را در قبال تاریخ کشور و خلق ستمدیده و به اسارت کشیده آن در حد توان و در مقطع کنونی انجام دهد.

در اخیر این اثر جاویدان، «تاریخ، نبرد طبقاتی» مبارزه در مسیر مقاومت ملی و جهتگیری انقلابی علیه اشغالگران و نابودی سیستم استثمار و سرنگونی نظام ضد بشری و همچنان پایان دادن به نظام های طبقاتی جامعه را که حاکم بر سرنوشت خلق های افغانستان است با تکیه به نیروی لایزال خلق های ستمدیده جهان تأکید می نمایم. جهانی را که امپریالیسم آرزومند به غارت کشیدن و تقسیم مجدد آن بین نیروهای استعماری است و صرف می توان با ایمان به مبارزات مسلحانه زحمتکشان و ستمدیدگان علیه آن رزمیده به امپریالیزم و ارتجاع فهماند که چنین آرزویی را به خود به گورستان سرمایه خواهند برد...

داکتر میر عبدالرحیم عزیز: «شاد روان پاغر و «سازمان انقلابی افغانستان» یکی از بزرگترین کتب تاریخ میهن را به کلیه مبارزان راستین، انقلابیون و ملی گرایان واقعی کشور پیش کش می کند. جای این کتاب تا حال خالی بود. هیچ مؤرخ تا ایندم از خود شهادتی بروز نداده تا تاریخ کشور را در بُعد طبقاتی آن بنویسد و مورد ارزیابی قرار دهد. عده ای از مؤرخین به ستایش رهبران ضد ملی و وابسته به اجانب پرداخته و عده دیگر هم تاریخ را از دیدگاه های تاریک و تعصبات دینی؛ نژادی و قومی به ذوق و سلیقه خاص خویش به رشته تحریر درآورده و چند صفحه ای را سیاه کرده اند. این اثر انقلابی توانسته این خلای بزرگ تاریخی را

بالاخص در این لحظاتی که قشر عظیمی از انقلابی‌نماهای مضحک و ملی‌گرایان متقلب در تار عنکبوت استعمار گیر افتاده‌اند، پر کند.

تاریخ‌نگاری با همه کم و کاستی‌هایش، سابقه طولانی در کشور ما دارد. اما در مجموع نبود مباحث تیوریک به ارتباط حوادث تاریخی و فقدان تحلیل سیستماتیک جریان‌ات تاریخی، آثار اکثر مؤرخین را برای منتقدین به سهولت آسیب‌پذیر ساخته است. اکثر مؤرخین ما نتوانسته و یا نخواسته‌اند رابطه بین رشد و تکامل علم تاریخ و گسترش مباحث نظری و عقلی تاریخ را پیوند دهند. طیف دیگری از مؤرخین، تاریخ را آزمایشگاه عملکرد نیروهای فوق طبیعت دانسته و نقش نیروهای واقعی چرخ دهنده تاریخ را نادیده انگاشته‌اند. همین جاست که کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» وارد کارزار می‌شود و این خلای عظیم در تاریخ کشور را تا جائیکه شرایط سیاسی کشور و توانائی علمی و دماغی نویسنده و نویسندگان اجازه داده، پر می‌کند.

تاریخ‌نگاری صرفاً توصیفی و نقلی به درد توده‌های عظیم مردم ما نمی‌خورد، مگر این که با دلیل و برهان و تحلیل علمی حوادث همراه باشد. آگاهی از تاریخ و فهم بحران‌های سیاسی و اجتماعی گذشته، بررسی کارنامه سیاه قشر حاکم زورگو، درک موفقیت‌ها و شکست‌های اقشار و طبقات روشنفکر و مبارز در رویارویی با حاکمان داخلی و حامیان اجنبی‌شان، افشای خیانت خائنان به کشور و پی‌بردن به عملکرد امپریالیسم ایجاب می‌نماید تا تاریخ را عمیق‌تر نسبت به گذشته مطالعه نمود. این را هم باید دانست که تاریخ تنها و تنها توضیح اعمال امپراتورها، شاهان و قهرمان پرستی‌های تهوع‌آور نیست که امروز عده‌ای از مؤرخین چهره سیاه و کاسه لیسان ارتجاع در آن منهمک‌اند.

تحلیل و ارزیابی تاریخ بدون تعصب و کتمان، ما را به سوی درک واقعی رسالت مردمی رهنمون می‌کند و راه منطقی فهم تاریخی را به ما نشان می‌دهد. درست همین نکته است که شاد روان «پاغر» و «سازمان انقلابی افغانستان» در راستای انجام رسالت خود در تدوین «تاریخ، نبرد طبقاتی» گام جدیدی را در پهلوی تحقیقات متداول برداشته و تاریخ کشور را به نحوی علمی و سیستماتیک آن مورد کاوش و ارزیابی قرار داده‌اند. این اثر دور از تعصبات قومی، نژادی، مذهبی و سمتی به رشته تحریر درآمده و اقامه می‌نماید که در هر دوری از پادشاه‌گردشی، این کتله‌های عظیم مردم بوده‌اند که مصیبت را بیشتر متحمل شده بدون این که سهم مثبتی را نصیب گردیده باشند. توده‌ها چرخ دهنده تاریخ بوده‌اند اما نسبت تسلط و حاکمیت سیستم «ارباب - رعیتی»، نتوانسته‌اند که از مبارزات خویش بهره‌گیرند. «تاریخ، نبرد طبقاتی» حاکمیت فیودالیسم و سیستم بیرحمانه بهره‌کشی «ارباب - رعیتی» نیمه دوم قرن ۱۸ و تمام قرن ۱۹ و جوانه‌های سرمایه‌داری قرن ۲۰ و حوادث دهه اول قرن ۲۱ افغانستان را با وضاحت کامل تشریح نموده و خواننده را در کل به ماهیت ضد انسانی - طبقاتی نظام فیودالی و مابعد آن آشنا می‌سازد. این اثر ارزشمند بیان می‌کند که امیران فاسد (فیودال‌های اول) برای بقای خود و تداوم نظام فاسد فیودالی چطور خود را در نوکری و چاکری اجانب قرار داده و با استفاده از حاکمیت سیستم فیودالی، دهقانان و زحمت‌کشان را به بازیچه می‌گرفتند که این حالت تا اکنون هم به اشکال مختلف ادامه یافته است.

کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» قانونمندی تاریخ افغانستان را در سیر تاریخی آن به درستی تشخیص و با دقت لازم مورد ارزیابی قرار داده است. این کتاب در شناخت تحولات کشور، عوامل مؤثر در وقایع تاریخی و در مجموع قوانین عمومی حاکم بر رشد و توسعه جامعه قرون ۱۸، ۱۹ و ۲۰ افغانستان معلومات قابل ملاحظه‌ای در اختیار محققین قرار می‌دهد. من پیشنهاد می‌نمایم که محققین بایست روش تحقیقاتی این کتاب را در مطالعات و ارزیابی حوادث تاریخی کشور به کار ببندند تا دور از تعصبات نژادی، مذهبی، زبانی و قومی بتوانند عمیق‌تر علت و معلول تاریخی را بکاوند و مطالعه تاریخ افغانستان را از حالت مکانیکی آن خارج سازند...»

نوشته های «دیالکتیک حرف و عمل»، «کمک های امپریالیستی، استفاده تاکتیکی یا همگام شدن با امپریالیست ها؟»، «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک»، «مسئله مالی؛ بحث مهم ایدئولوژیک»، «ما چرا انشعاب کردیم؟»، «پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم»، «خاین کیست، مبارز چه کیست؟» (دری و پشتو)، «افغانستان به کجا می رود؟» (دری، پشتو و انگلیسی)، «دیدار سازمان انقلابی افغانستان با حزب متحد کمونیست نیپال»، «گزارش نخستین کنفرانس کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان»، «اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل»، «رفیق احمد، رهبری از تبار زحمتکشان افغانستان»، «رفیق مجید رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان» و جزوه «پیام ها به مناسبت در گذشت رفیق پاغر» در این مدت منتشر شده است.

در همین حال سازمان مواضع سیاسی خود را در قبال حوادث داخلی و خارجی در اعلامیه ها و پیام های آتی بیان کرده است:

«با شعار مرگ بر اشغالگران، نود و سومین سالگرد استقلال کشور را تجلیل نماییم» (دری، پشتو و انگلیسی)، «امپریالیست های امریکایی و ناتو خلق سوریه را سلاخی می کنند؛ با همبستگی با خلق سوریه، این جنگ استعماری را تقبیح نماییم!»، «اول می، بر کارگران سراسر جهان مبارک باد!»، «بریده باد دستان اشغالگران!»، «هشتم مارچ، روز زنان زحمتکش را گرامی می داریم!»، «سوم حوت، روز رستاخیز توده ها علیه اشغالگران گرامی باد!»، «فقط با اتکاء به بازوی توده ها می توان پوزۀ اشغالگران را به خاک مالید!»، «اشغالگران امریکایی؛ جانوران وحشی اند، علیه آنان به پاخیزید!»، (دری و پشتو)، «از اشغالگران روسی تا اشغالگران امریکایی؛ سه دهه جنایت و خیانت» (اعلامیه مشترک سازمان و ساما (ادامه دهندگان))، «لویه جرگه عنعنوی، نمادی از مادر فروشی خاینان»، «غارنگران، مردم را با بحران گرسنگی مواجه ساخته اند، علیه آنان پاخیزیم!»، «با شعار مرگ بر امپریالیزم، هفتم اکتوبر» را تقبیح نماییم! (اعلامیه مشترک با ساما (ادامه دهندگان))، «در لیبیا، استعمار خونینتر از استبداد عمل می کند»، «اوباما، ماسکی بر چهرۀ خونریز امپریالیزم امریکا»، «اول می بر کارگران جهان مبارک باد!»، «با تحریم انتخابات، چپ منحرف را بی نقاب سازیم»، «سالروز تأسیس رود خروشان سازمان انقلابی افغانستان را گرامی می داریم»، «خون خلق زحمتکشان یکاوتنگ را گرامی می داریم»، «خون سیدال سخندان، مشعل راه ماست»، «د بنوونکو توپانی اعتصاب، د لاس پوڅو ستراتیژیک تعهد ولړزاوله»، «مرگ بر رژیم سفاک ولایت فقیه»، «ادامه دهندگان گامی به جلو»، «با درفش سرخ پرولتری به پیشواز روز جهانی کارگر به پیش»، «به انتخابات زیر اشغال فقط «نه» بگوییم»، «در برابر اشغالگران (امریکایی ناتویی)، دولت دست نشانده و جنگ ارتجاعی طالبان بایستیم! (اعلامیه مشترک سازمان و ساما (ادامه دهندگان))، «هواداران رزمندۀ ما در مبارزه علیه استعمارگران و دشمنان توده ها ما را نیرو می بخشند»، «مبارزه برای استقلال، وظیفۀ مبرم چپ انقلابی است»، «رفیق پاغر؛ آرام بخواب، راهت ادامه دارد!»، «زنی که جاودانه شد!»، «مینا، راهت مشعل فروزان مبارزه خلق است»، «پیام سازمان انقلابی به مناسبت در گذشت رفیق حفیظ»، «رفیق فیض احمد، رهبر سترگ جنبش چپ» (دری و پشتو)، «پیام کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان» (دری و پشتو)، «یاد رفیق احمد، رهبر کبیر جنبش انقلابی کشور ما گرامی باد! (پشتو و دری)، «یاد و خاطره شهدای راه رهایی زحمتکشان افغانستان را گرامی می داریم» و «ملگری مجید، د افغانستان د زیار کښانو انقلابي لارښود».

برخی از این اعلامیه ها در «رنجبر» ارگان سیاسی حزب رنجبران ایران و «توفان» ارگان سیاسی حزب کار ایران توفان و سایت های مختلف به نشر رسیده است، که نمایانگر موضعگیری درست و انقلابی سازمان ما می باشد.

2 - کار تشکیلاتی: سازمان انقلابی افغانستان معتقد است که فقط با راه اندازی جنگ خلق می توان کشور را از چنگال خونین امپریالیست ها رها ساخت و بر هر نوع ستم و تعدی غلبه حاصل کرد. از این رو سازمان ما تا راه اندازی چنین جنگی که منوط به فراهم شدن شرایط ذهنی و عینی می باشد، باید آمادگی های لازم را بگیرد. نقش تشکیلات منضبط، انقلابی، پیگیر و انقلابی در این میان از اهمیت فراوان برخوردار است. سازمان ما در چند سال گذشته تلاش نموده به کار گسترش تشکیلاتی میان انقلابیون پیشرو پردازد تا پایه های سازمان را مستحکمتر گسترش بدهد.

از آنجایی که سازمان ما در میان گران امپریالیست مبارزه می کند و یک سازمان مخفی است، نمی توان کار تشکیلاتی سازمان را با جزئیات بیشتر بیان کرد، با وجودی که ما دستاوردها و موفقیت های خود را ایده آل نمی دانیم، اما افتخار داریم که با سرافرازی، تعهدی را که در راه رهایی خلق زحمتکش داده ایم، از آن عقب ننشسته ایم و با کار منسجم تشکیلاتی در این راستا گام گذاشته ایم. در بیش از چهار سال گذشته رشد کیفی سازمان در رأس کار تشکیلاتی قرار داشت. سازمان، مبارزه ایدیولوژیک سالم و سازنده را حلدت بیشتر بخشیده تا رفقا در این پروسه افکار خرده بورژوا مابانه شان را به دور بیندازند و به رسالت شان منحيث اعضاي يك سازمان بلشویکی بیش از پیش توجه نمایند. سازمان در این مدت روابط تشکیلاتی اش را گسترش بیشتر داد و کمیته های ولایتی بیشتر را ایجاد کرد (کمیته های ولایتی سازمان نیاز به انسجام بیشتر دارند تا به شکل منظم در فعالیت های تشکیلاتی ولایتی سهم گرفته، کار سازمان را غنای بیشتر ببخشند).

با وجودی که برنامه آموزشی کوتاه مدت و درازمدت تهیه شده است، اما نیاز دیده می شود که سطح تیوریک رفقا بیش از پیش بالا برده شود (بخصوص با کار منسجم در کمیته های ولایتی سازمان)، چون ما باور داریم که بدون آگاهی انقلابی و مارکسیستی ممکن نیست سازمان را در راه اصولی و انقلابی رهبری نمود و از انحرافات ایدیولوژیک و سیاسی سازمان جلوگیری کرد. از این رو با در نظر داشت تجربه این مدت، کمیته مرکزی سازمان به این باور است که رفقا باید بیش از پیش در این راستا با برنامه منسجم و منظم، با مطالعه آثار مارکسیستی و سایر نوشته های مفید تحقیقی تلاش نمایند و جنبش بلند بردن سطح تیوریک را در تمام حوزه های تشکیلاتی و آموزشی سازمان راه اندازی نمایند.

پنهانکاری که در حال حاضر یکی از اصول اساسی تشکیلاتی سازمان ما به شمار می رود، بطور کلی خوب رعایت شده است و هیچ اشتباه جدی در زمینه رخ نداده است، با وجودی که اپورتونیست های «چپ» اینجا و آنجا مثل سابق، دستخوان افشاگری شان را در مورد سازمان ما هموار می کنند. سازمان با تجربه دریافته است که در این زمینه نباید برخورد لیبرالیستی صورت بگیرد و استفاده از شرایط علنی با کار مخفی سازمان باید با دقت لازم بررسی و اجراء شود.

سازمان ما در «گزارش نخستین کنفرانس کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان» نوشت که «سازمان ما با اعتقاد و باور کمونیستی به برابری کامل زن و مرد و نفرت استفاده ابزاری از زن، در دو سال گذشته در کار میان زنان ناموفق بوده و با درسگیری از این ناموفقیت، قرار شد در دو سال آینده اقدامات جدی تری درین راستا صورت گیرد.» سازمان در این مدت تلاش کرد تا کار انقلابی در میان دختران و زنان را بیشتر گسترش بدهد و موفقیت هایی به دست آورد، ولی این مسئله هنوز یکی از مسائل مهم است که رفقا باید به آن توجه جدی نمایند. ما می پذیریم که برخورد کاسبکارانه و استفاده ابزاری از زنان و دختران به وسیله «چپ» های مدالگیر، اعتماد این دختران را بر تشکلات انقلابی شدیداً ضربه زده است تا جایی که از سیاست متنفر شده اند، اما این دشواری نباید سبب عدم کار تشکیلاتی و سازمانی میان زنان و دختران شود. سازمان ما وظیفه دارد که با حقانیت تشکیلاتی و سیاسی اش زنان را دوباره به کاروان مبارزه سوق دهد.

3- کار دموکراتیک: مارکسیست ها در کنار کار سوسیالیستی کار دموکراتیک را نیز عمده دانسته، کاری که در نهایت به انقلاب پرولتاری خدمت می کند. این که کار دموکراتیک چیست و چگونه به کار سوسیالیستی کمک می کند، نزد بعضی از مدعیان مارکسیزم وطنی ما وارونه به کار گرفته می شود و حتی «کار دموکراتیک» را آگاهانه نقابیی برای انحراف و خیانت به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون قرار می دهند و به تجاوز و اشغال کمک می کنند.

کار دموکراتیک ابزار سیاسی است که با گستره وسیعتری در خدمت کار ایدیولوژیک قرار می گیرد، اما در ظاهر با زبان غیر مارکسیستی و عدم کاربرد اصطلاحات و نقل قول های کمونیستی به پیش برده می شود. کمونیست ها با این کار قادرند که عقاید و

نظرات خود را در میان توده های بیشتری ببرند که عموماً به گونه کار تبلیغی از آن استفاده صورت می گیرد. کار دموکراتیک با اینکه به تضاد عمده در هر دوره خدمت می کند، کمونیست ها می توانند درین گستره به شایسته ترین افرادی دست یابند و آنان را به صفوف حزب جذب نمایند.

به همین منظور سازمان ما کار دموکراتیک را در خدمت کار سوسیالیستی قرار داده، تلاش دارد تا از یک طرف سیاست هایش را میان توده ها ببرد و از طرف دیگر با آنان پیوند فشرده پیدا کرده، پیشروترین آنان را به نهاد های دموکراتیک خود جذب نموده و بعد در سازمان به کار انقلابی سوق دهد.

سازمان ما در بیش از چهار سال گذشته، با استفاده از شرایط علنی و با در نظر داشت اصول پنهانکاری و با امکانات محدود، در کار دموکراتیک انقلابی مستثنی بوده است، زیرا یک عده کار دموکراتیک را «دام و دانه» دانسته، اصل لینیی تلفیق کار علنی با کار مخفی را به بوتۀ فراموشی سپرده، به جای آن در کنفرانس های ژنیو و لندن و برلین بر خوان انجوبازی، دانه چیده و عدۀ دیگر، کار دموکراتیک را تا سطح جایزه گرفتن از امپریالیست ها، شانه به شانه خرامیدن در قصر سفید، دق الباب کردن سفارت ها، انجوبازی و... پایین آورده است.

سازمان ما با نشرات دموکراتیک در سطوح گوناگون سیاست های مارکسیستی و موضع گیری انقلابی اش را با زبان و شعارهای دموکراتیک بیان داشته است، که با تأسف در این کار یکه و تنها بوده است.

برای سازماندهی توده ها و حرکت های آتی توده ای، سازمان پایه ای تأسیس شد که در حال حاضر در حالت جنینی قرار داشته، توسعه و گسترش آن منوط و مربوط به توسعه و گسترش کار سازمان به ساحات گوناگون زندگی مردم و توده ها و فعالیت بیشتر کادرهای محلی سازمان می شود. رفقای سازمان باید گسترش و توسعه این نهاد پایه ای را منحصراً وظیفۀ سازمانی در نظر داشته، از هیچ نوع تلاش برای این مامول دریغ نورزند، زیرا سازمان از طریق چنین نهادهایی می تواند میان توده های نادار و فقیر که چرخ محرکۀ انقلاب دموکراتیک نوین را می سازند، کار نموده، با آنان پیوند فشرده پیدا کرده، بهترین کادرها را از میان آنان تشخیص نموده و سازمان را به سوی پرولتریزه شدن ببرد.

سازمان ساحۀ کار دموکراتیک خود را در تجلیل های مناسب، حرکت های محصلی و اکسیون های توده ای نیز گسترش داده و این امر باید بیش از پیش گسترش بیابد، البته ما به هیچ صورت طرفدار راه اندازی حرکت های دموکراتیکی نیستیم که تمام شرکت کنندگان آن اعضای سازمان خود ما باشند، این کار می تواند سازمان را زیر ضربات شدید امنیتی - اگر در حال حاضر نه، در آینده - قرار دهد. در همین حال سازمان ما توجه داشته است که کار دموکراتیک و تبلیغات دموکراتیک با محتوای تشکیلاتی پیوند دیالکتیکی داشته باشد. تبلیغات بیش از حد با محتوای ضعیف تشکیلاتی، نه تنها برای کار توده ای سودمند نیست، که گاه می تواند امیدهای مردم را به یأس مبدل نماید. ما حتی الوسع تلاش کرده ایم که از ماجراجویی در کار دموکراتیک پرهیز کنیم، اگر اینجا و آنجا ماجراجویی احتمالی صورت گرفته باشد، اصول کار دموکراتیک سازمان نبوده، حتماً با انگشت گذاردن رفقا قبل از آغاز، پایان یافته تلقی شده یا از آن جمعبندی صورت گرفته است.

سازمان ما با استفاده از سایت های ضد امپریالیستی از تبلیغ سیاست هایش نیز خودداری نکرده است. رفقای ما در این مدت از طرق مختلف در این سایت ها، نظرات سازمان را به شکلی از اشکال انتقال داده که در ایجاد فکر جدید نقش خوبی داشته است، اما این کار به هیچ صورت کافی نبوده، تمام رفقای سازمان در حد توان و امکانات شان مکلف هستند از مناطق کاری شان گزارش تهیه نموده، مطلب بنویسند، عکس تهیه کنند و امپریالیست ها، دولت پوشالی، جهادی ها، طالبان و تمام دشمنان توده ها را افشاء سازند. ما در اینجا

از سایت های مشخصی که در انعکاس سیاست های سازمان، در سطوح مختلف با ما همکاری و کمک کرده اند، رفیقانه سپاسگزاری می نمایم.

کار دموکراتیک مخفی سازمان نیز به شکلی از اشکال صورت گرفته است، که اثرگذاری های معینی داشته است و با در نظر داشت شرایط فعالیت و مبارزه رفقا، پس از بررسی های لازم کمیته های ولایتی و با مشوره مرکزیت سازمان باید این سلسله وقتاً فوقتاً ادامه پیدا کند.

4- کار فرهنگی: سازمان ما مبارزه فرهنگی را جزئی از فعالیت هایش می داند و به آن اهمیت فراوان قائل است. با وجود امکانات محدود سازمان، در این مدت تلاش صورت گرفته است که کارهای فرهنگی (به سطح سوسیالیستی و دموکراتیک) به شکلی از اشکال صورت بگیرد. سازمان از طریق انتشاراتش، تا حال هشت نوشته را بازتایپ و تکثیر کرده و 19 نوشته را ترجمه نموده است، که در جنبش چپ ما بی سابقه است. در همین حال سازمان مجموعه های شعری و داستان هایی از جنایات دشمنان توده ها را به چاپ رسانده است. چاپ پوسترها و تهیه فیلم های مستند نیز از جمله کارهای فرهنگی سازمان به شمار می روند.

اما اینها کافی نیست. سازمان ما باید کار فرهنگی را در جبهه های گوناگون وسعت ببخشد. رفقای ما باید در زمینه موسیقی انقلابی، نقاشی، عکس، گرافیک، دکلمه، مجسمه سازی، خوشنویسی، مستند سازی، وبلاگ نویسی، وب سایت سازی، تیاتر، شعر و ادبیات، و... استعدادهای نهان اعضا و هوادارانش را پیدا نموده، در شکوفایی آن ها تلاش نماید، زیرا ما در این جبهه به طرز وحشتناکی از دشمن عقب هستیم.

5- هواداران: سازمان در قسمتی از نامه 25 اسد 1391 خود عنوانی هواداران خود نوشت: «هیچ افتخاری بالاتر از این نیست که رزمندگان زندان دیده، شکنجه شده و آنانی که اسطوره های مقاومت جنبش چپ ما هستند و از زندان های مخوف دژخیمان با سر بلند بیرون آمده اند، به حمایت از کار و مبارزه سازمانی بپردازند که هنوز چند سالی از فعالیت و مبارزه اش نمی گذرد. این حمایت نمایانگر مبارزه و پیکار اصولی سازمان انقلابی افغانستان است؛ سازمانی که به گفته رفیق توخی «در درون جنبش آتشی که امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء در کشور ما افروخته، بی هیچ پشتوانه ای به غیر از اتکاء به مردم غیور و «دیوانه آزادی» شجاعانه می رزمند.»

دفاع از سیاست های اصولی سازمان، حمایت از کار و مبارزه ما، یاری رساندن، کمک و انعکاس فعالیت ها و سیاست های سازمان به وسیله هواداران رزمنده ما، دستاوردی است که سازمان های کمی در جنبش چپ افغانستان توانسته اند به آن نائل گردند. ما به عنوان سازمان انقلابی به این همه کار و تلاش هواداران خود اهمیت به سزایی قائل هستیم و برداشتن هر قدم شان را در راستای تقویت مبارزه ما، نه از روی سفارش های مبتذل بورژواآبانه، بلکه بر اساس ارزش های کمونیستی، نیاز مبارزه خود می دانیم.»

ما از تک تک هواداران خود، چه در داخل کشور و چه در بیرون کشور که در بخش های مختلف (مادی و معنوی) کار و مبارزه ما را همکاری کرده اند، صمیمانه و رفیقانه ابراز سپاس می نمایم. ما از رفیق توخی که کتاب خاطرات زندان خود را به سازمان ما اهداء کرده است، رفیقانه اظهار سپاس می نمایم. اهدای این خاطرات، ما را به ادامه راه جانباختگان غیور جنبش چپ، مبارزان پیشرو راه استقلال و آزادی بیش از پیش متعهد می سازد و پیمان ما را در راه انقلاب و ایدیولوژی بیش از پیش صیقل می زند. ما از همکاری مادی و معنوی رفیق بشیر نبی، رزمنده ای که سال ها در زندان پلچرخی دولت پوشالی سوسیال امپریالیزم شوروی، به جرم عشق به آزادی و مبارزه برای رهایی توده ها، بهترین دوران زندگی اش را سپری نمود و با استواری کوهگونش به دشمن خلق زحمتکش ما پوزخند زد، صمیمانه تشکر می کنیم. ما از رفیق رحیمه توخی برای اهدای کتاب خاطرات هشت سال پایواری زندان پلچرخی به سازمان ما با این کلمات زیبا «اهدا به: سازمان انقلابی افغانستان، سازمان واقعاً انقلابی که از مردم در خون و آتش فرو برده شده شان لحظه ای هم دور نیستند، و بدون هیچ پشتوانه یی در زیر گلولی امپریالیزم جنایتکار و غارتگر امریکا و شرکایش، با درایت و دلیری کم

نظیری می رزمند. به آرزوی وحدت تمام انقلابی های واقعی و شجاع کشور با این سازمان رزمنده، و به آرزوی تکامل دیالکتیکی شان به حزب واقعاً کمونیست افغانستان (م.ل.م) رفیقانه ممنویم. ما در نامه ای عنوانی این بانوی رزمنده نوشته ایم: «این کتاب از طرف خانم مبارز و رفیق قهرمانی اهدا می گردد که پشت دروازه زندان مخوف پلچرخی هشت سال مکمل با مشت های آهنین همسر زندانی اش گام های پولادین اش را بر سنگفرش های خونین کابل کوبیده تا آهنگ آزادی را در مبارزه و انتقام، تعهد و باور بلندتر فریاد کند. اینها لحظه لحظه زندگی خانمی است که در وحشتکده «حزب دموکراتیک خلق» و خادیس های جلا، ستمگری و نفرت و مبارزه و عشق را بیان می کند و به ما حماسه مقاومت می آموزاند... این کتاب در حالی به سازمان انقلابی افغانستان اهدا می شود، که زنان کشور ما در آتش ستم های گوناگون امپریالیست ها می سوزند و قربانی می دهند، اما ده ها زن سرکاری دیگر بر آستان قصر سفید جورج بوش و اوپاما، خون آنان را به بوتل کشیده، جایزه های شان را با آن رنگین می سازند. ما اهدای این کتاب را در چنین وضعیتی، افتخار سازمان خود دانسته، آن را «حماسه مقاومت» بیرون از زندان خوانده، به وجود چنین مبارزی در میان زنان رزمنده کشور خود افتخار می کنیم و بدون شک هواداری و سمپاتی این بانوی رزمنده از کار و پیکار ما، مایه غرور انقلابی ماست!»

در همین حال از رفیق سوما کاویانی به خاطر توزیع کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در اروپا و در دسترس قرار دادن آن به رفقای ایرانی بخصوص رفیق اشرف دهقانی، صمیمانه تشکریم. ما نمی توانیم از همکاری های بی دریغ رفیق نسرین معروفی، مبارز عزیز خلیل الله معروفی، رزمنده عزیز داکتر میر عبدالرحیم عزیز و رفیق ارجمند سید حسین موسوی در اینجا یادآوری نکنیم. با در نظر داشت اهمیت کار هواداران، سازمان ما وظیفه دارد تا دایره هوادارانش را وسعت بیشتر بخشیده، به کار و کمک های تک تک آنان احترام گذاشته؛ از انرژی، وقت، استعداد، فرصت و قلم شان در راستای رهایی خلق استفاده اعظمی نماید. رفقای ما وظیفه دارند در محلات کاری شان به این امر توجه خاص نموده و از سیاست فرسوده «اپورتونیست های منحرف» مبنی بر تخریب آنانی که - با ما یک قدم بر می دارند و دومی را برداشته نمی توانند - جداً پرهیز کنند.

6- ارتباطات: ما به حیث جزئی از جنبش چپ افغانستان و جنبش کمونیستی جهان، نیاز به ارتباطات نزدیک و رفیقانه با افراد و سایر گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ و کمونیستی داریم. با در نظر داشت همین سیاست، سازمان ما تلاش کرده است تا روابطش را در سطوح مختلف با جریانات گوناگون حفظ کند. در این میان ما با رفقای «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) در روابط بسیار نزدیک قرار داریم که تا حال چندین نشست مشترک و اعلامیه های مشترک محصول آن است. ما «سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان» را از لحاظ فکری به خود بسیار نزدیک می دانیم. در همین حال با رفقای حزب کار ایران (توفان) و حزب رنجبران ایران روابط رفیقانه داریم که این دو حزب، تا حال چندین اعلامیه سازمان را در نشرات شان به چاپ رسانده اند.

اما این کافی نیست، ما باید اسناد تیوریک و سیاسی خود را به زبان های خارجی ترجمه کنیم تا بتوانیم روابط خود را با کمونیست های انقلابی جهان بیش از پیش گسترش دهیم. سازمان ما ضمن این که بر بازوان ستبر توده ها، بر کار و پیکار اعضاء و حمایت هواداران خود باور دارد، اما حمایت کمونیستها در سراسر جهان از کار و مبارزه ما، برای پیشبرد مبارزه ما اهمیت فراوان دارد.

7- کار مالی: سازمان انقلابی افغانستان با افتخار اعلام می دارد که در این مدت رسم بلشویکی کار مالی را رعایت نموده و گردن فراز رفقای سازمان را به پای هیچ دونر اشغالگر خم نکرده است. رفقای سازمان علاوه بر تأمین زندگی روزانه، با پرداخت حق العضویت و اعانه به تمام خواست های مصرفی سازمان پاسخ مثبت داده اند.

سازمان ما در جزوه «مسئله مالی؛ بحث مهم ایدیولوژیک» نوشته است: «سازمان انقلابی افغانستان پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای مهم و اساسی عضویت در سازمان دانسته، کسی که قسمتی از وجوه شخصی اش (حق العضویت) را برای پیشبرد کار

سازمانی که از آن طریق به اهداف ایدئولوژیکش می رسد، اختصاص ندهد، هر چند در زمینه های دیگر فعال باشد، نمی تواند به عنوان عضو جدی برای سازمان مطرح گردد.

معنای حق العضویت جز از خود گذری مادی از سوی اعضای یک سازمان انقلابی در راه آرمان های انقلابی، چیز دیگری نیست. این از خود گذری زمانی معنای واقعی پیدا می کند که عضو سازمان، پول حق العضویت را از زحمتکشی خود و از دل و جان به سازمانش ببخشد.»

در قسمت دیگر این نوشته آمده است: «... به این خاطر سازمان های بلشویکی پرداخت حق العضویت را یکی از معیارهای انقلابی و غیر انقلابی شان قرار می دهند. وقتی عضوی از تشکیلات می بیند که سازمانش از یک طرف پولی ندارد و از سوی دیگر باید مصارفی جهت تقویت سازمان صورت گیرد و با آنهم حق العضویتش را نپردازد، باید دو مفهوم را در ذهن تداعی نماید: یا باید با چشمک به خیانت و خودفروشی انتظار پول گرفتن از امپریالیست ها را داشته باشد و یا بر پیشبرد کار سازمان خط بطلان بکشد. به اینصورت می بینیم که پرداخت و نپرداخت حق العضویت گاه چنان سرنوشت ساز می گردد که خط انقلاب و ضد انقلاب را پیش پای یک سازمان و یا یک فرد انقلابی، سرخ ترسیم می نماید.»

با در نظر داشت اهمیت حق العضویت ها برای تقویۀ بنیه مالی سازمان، رفقا باید این مسئله را با توضیح بیشتر و دایمی در حوزه های آموزشی مورد بحث قرار داده و توجه بیشتر رفقا را در زمینه جلب نمایند. زیرا سازمان ما جز حق العضویت، اعانه های رفیقانه و کمک هواداران خود، هیچ منبع دیگری برای تمویل ندارد، در حالی که کارهای بسیار مهم نشراتی، دیدارها، کمک به خانواده رفقا و... را پیش رو دارد.

- جزئیات حق العضویت ها، اعانه ها، کمک های هواداران، فروش کتب، سایر عواید از کار رفقا، مصارف و... به طور شفاهی به شرکت کنندگان کنگره ارائه گردید. ارائه گزارش مسایل مالی سازمان نشان داد که وقتی یک سازمان انقلابی، مسایل مالی را با شفافیت تمام با رفقای خود شریک می سازد و حساب هر پولی را به آنان گزارش می دهد که سازمان به مصرف رسانده یا به دست آورده است، این مسئله روحیۀ اعتماد را تقویت نموده و باور تمام اعضاء را بر سازمان بیشتر می سازد. -

امپریالیست ها، بیش از پیش به سلاخی خلق های جهان مصروف اند

بشریت امروز در دوزخی از طبقات جان می کند. طبقات حاکم سرمایه دار و ملاک نسبت به هر زمانی بیشتر به سلاخی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی در سراسر جهان مصروف اند. انباشت سرمایه در چنگال عده معدود ستمگر از هر زمانی بیشتر متمرکز شده و تیورین های بورژوازی با خدعه و نیرنگ، استثمار توسط سرمایه داری را قله پیشرفت جامعه انسانی، جاودان بودن این نظام و ختم تاریخ انسانی می نامند.

با این همه در شرایط کنونی تضاد میان کار و سرمایه با «شکست کمونیزم» و عقبگرد کشورهای سوسیالیستی (شوروی و چین) به سرمایه داری، تطمیع پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با استثمار وحشیانه خلق های دنیای نارسیده به سرمایه داری، از شدت و حدت لازم برخوردار نبوده و هیچ کشور سرمایه داری با حزب نیرومند پرولتری که در آستانه انقلاب سوسیالیستی قرار داشته باشد، وجود ندارد. امپریالیزم خونخوار امریکا با برتری کامل تولید، تجارت، درآمد ناخالص ملی، پیشرفت و فروش تسلیحات، پایگاه های نظامی، نفوذ در بانک های جهانی و مؤسسات بین المللی پولی و مالی بر بخش گسترده ای از آب و خاک جهان تسلط داشته، امپریالیست های دیگر در تابعیت از آن چون پایی گک های سیاسی تضاد میان اردوگاه امپریالیستی را موقتاً کاهش داده اند؛ پیروی بیشتر اشغالگران امپریالیست از امپریالیزم امریکا شاخص اصلی و مهم این دوران می باشد. اما تضاد میان خلق ها و امپریالیست ها به نحوی در برابر وحشیگری های امپریالیست ها و نوکران قلاده بند آنها در پنج قاره با نبردهای مسلحانه ملی، ناسیونالیستی، دینی و انقلابی شعله کشیده، تف داغ آنها به نحوی کره زمین را روز تا روز سوزنده تر می گرداند. بعد از عقبگرد شوروی و چین به سرمایه داری و فروریزی اردوگاه کبیر سوسیالیزم، دیگر منطقاً تضاد میان اردوگاه سوسیالیزم و امپریالیزم از جهان رخت بسته و سیمای دنیا با سه تضاد دیگر (تضاد میان امپریالیزم و خلق ها، تضاد میان کشورهای امپریالیستی و تضاد میان کار و سرمایه) مشخص می گردد، که در این میان هنوز تضاد میان خلق ها و امپریالیزم عمده ترین تضاد جهان می باشد.

با تمام اتحادی که میان لاشخواران امپریالیستی بر سر چاپیدن دنیا وجود دارد، اما در اوضاع کنونی میان شان وحدت نسبت به تضاد براننده تر بوده است که آن را در حمله امریکا بر افغانستان، عراق و لیبیا به روشنی تجربه کردیم. ولی چنانچه تذکر رفت، وحدت میان امپریالیست ها نسبی و تضاد میان شان مطلق است، پس این ماه غسل وحدت امپریالیستی گذرا بوده و دیری نخواهد پاید که چون گرگان درنده یکی به جان دیگری بیافتند. همین اکنون می توان رقابت امپریالیستی آنها را با تأسیس سازمان های جدید، پایگاه سازی و مداخله و اشغال در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به وضوح دید.

امپریالیست های روسیه و چین با تشکیل پیمان شانگهای (که سطح مبادله تجاری کشورهای عضو آن از زمان تأسیس آن پنج برابر شده است) و با تأسیس سازمان جدیدی بنام بریکس با عضویت کشورهای برازیل، روسیه، چین، هند و افریقای جنوبی در صدد نقش بیشتر در دو سازمان امپریالیستی (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) بوده و خواهان چند قطبی ساختن جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان می باشند. کشورهای عضو بریکس نزدیک به نیمی از نفوس جهان و 45 درصد ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارند، که در این میان سطح ذخایر ارزی چین به 736 میلیارد دلار و از روسیه نزدیک به 130 میلیارد دلار می رسد. در همین حال اتحادیه اروپا با متشکله شدن بیشتر و قدرت هایی در حال عروجی چون آلمان، هند و برازیل که خواهان عضویت دائمی شورای امنیت اند، به گونه ای خونخواران امریکایی را در دراز مدت با چالش و جنگ روبرو می سازند.

قاره آفریقا، خاور میانه، آسیای جنوب شرقی و آسیای مرکزی از جمله مناطقی اند که به گرهگاه تضادهای امپریالیستی مبدل شده است. روسیه این کشور امپریالیستی که پس از فروپاشی جمهوریهای سوسیال امپریالیسم شوروی، زمینه نفوذ ایالات متحده را در منطقه فراهم ساخت، اینک به خاطر صیانت منافع امپریالیستی اش، قطعات خود را در قفقاز از نظر فنی تقویت نموده و دستگاه راکت‌های دوربرد را بر دریای خزر نصب و در حالت آماده باش قرار داده است؛ کشتی‌های راکت اندازش در دریای خزر در سواحل داغستان لنگر انداخته و تنها پایگاه نظامی اش در قفقاز جنوبی که در ارمنستان واقع شده، برای مداخله نظامی در حالت آماده باش قرار دارد. در همین حال روسیه در بهار سال گذشته با تشدید تنش‌های نظامی در سوریه، کشتی طیاره بر خود را به بندر طرطوس در سوریه اعزام کرد، که خود زهرچشم نشان دادن به مداخله آمریکا و هم پیمانانش در امور سوریه بود.

دریای خزر، منطقه‌ای است که توجه آزمندان و طماع‌گران امپریالیست آمریکایی را به خود جلب کرده است. ریچارد دیک چینی معاون ریاست جمهوری آمریکا در سال 1988 اعلام کرد: «تا جایی که من اطلاع دارم، دورانی را به یاد نمی‌آورم که از دیدگاه استراتژیک منطقه‌ای مثل دریای خزر با این شتاب چنین اهمیت مهمی پیدا کرده باشد.» همین اهمیت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا را ترغیب نمود تا از طریق سرمایه‌گذاری و امضای قراردادهای اقتصادی در شماری از جمهوریهای سابق اتحاد شوروی، زمینه حضور نظامی و سیاسی خود را فراهم سازد.

منطقه یورو ایشیا (آسیای اروپایی) به خاطر موقعیت جیوپولیتیکش که در آن آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به مثابه پلی که آسیای میانه را که از نظر منابع غنی و دست‌ناخورده باقی مانده است، از طریق دریای خزر با اروپا و دریای سیاه وصل می‌کند که با در نظرداشت اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های آمریکایی و سروصدهایی مبنی بر حمله آمریکا و اسرائیل بر ایران از جایگاه ویژه‌ای برای تأمین منافع امپریالیست‌ها، چه روسی و چه آمریکایی برخوردار است و بیجا نیست که جنرال لیونید ایواشوف رئیس اکادمی مسایل جغرافیای سیاسی روسیه راه اندازی جنگ علیه ایران به وسیله اسرائیل و آمریکا را جنگ علیه روسیه بخواند و نگرانی اش را مبنی بر اینکه شعله‌های جنگ به مرزهای روسیه خواهد رسید و قفقاز شمالی را بی ثبات و وضعیت روسیه را در منطقه دریای خزر تضعیف خواهد کرد، ابراز نماید.

روسیه به شدت از وضعیت آذربایجان نگران است، زیرا این کشور از سال‌های 1990 یکی از متحدان نظامی و اقتصادی آمریکا در قفقاز جنوبی به حساب می‌رود، چندین پایگاه نظامی آمریکا در این کشور موجود می‌باشد، در ماه فبروری 2012 با اسرائیل قرارداد نظامی معادل یک میلیارد و ششصد میلیون دلار آمریکایی منعقد کرده است، هم مرز روسیه، ایران، ارمنستان و دریای خزر می‌باشد و ممکن با راه اندازی جنگ علیه ایران در کنار اسرائیل و آمریکا قرار بگیرد، که این نگرانی به لطمه خوردن منافع روسیه در آسیای مرکزی و خاور میانه بر می‌گردد.

نفوذ هرچه بیشتر آمریکا در آسیای مرکزی و خاور میانه باعث تضعیف نفوذ روسیه و چین می‌شود و از این رو این دو کشور با وجودی که در موارد خاصی با هم تضاد دارند، در مقابله با آمریکا در اتحاد استراتژیک قرار دارند که تبارز آن را در عضویت هر دو کشور در دو سازمان (پیمان شانگهای و بریکس) دیده می‌توانیم.

در همین حال هند و چین دو کشوری که از لحاظ اقتصادی در حال عروج هستند، ضمن همگرایی‌ها (مبادلات تجاری میان این دو کشور در 2010 به سطح 61.7 میلیارد دلار رسید، در حالی که در سال 2000 ارزش آن 3 میلیارد دلار بود؛ عضویت هر دو کشور در سازمان بریکس به خاطر دفاع از کشورهایی در حال رشد، پافشاری بر عضویت دایمی برازیل و هند در شورای امنیت سازمان ملل متحد و...) اختلافات بسیار جدی را نیز در سیاست‌های شان حمل می‌کند.

تحت کنترل درآوردن منابع وسیع زیر دریایی آسیای جنوب شرقی به وسیله چین، گسترش حضور دریایی چین در منطقه با ساختن پایگاه دریایی در بندر سانیا و هاینان، دوستی با پاکستان، عدم شناسایی خط مک ماهون توسط چین، منطقه متنازعۀ آروناچال پردیش میان هند و چین، پروژه احداث بندر گوادر توسط چین، ساختن سدی بر رودخانه برهماپوترا توسط چینی ها، نصب موشک بر قله های تبت و... از اختلافات کلیدی میان دو کشور است که این اختلافات سبب شده تا بودجه های نظامی هر دو سالانه افزایش یابد و هند و ویتنام پیوسته به امریکا نزدیکتر شوند. بودجه نظامی چین از سی سال پیش به طور متوسط سالانه 10 درصد رشد داشته و در سال 2011 به مبلغ 91 میلیارد دلار رسید. هند نیز بودجه نظامی اش را هر سال یک سوم سال پیش افزایش داده و سطح آن را در سال 2009-2010 به 32 میلیارد دلار رساند.

در حالی که چین و هند ضمن همگرایی در منطقه، بر رودخانه ها و مناطق دریایی مصروف جدل و تنش هستند، امپریالیزم امریکا به حیث قلدر جهانی در حال عملی ساختن استراتژی آسیایی خود می باشد. بر اساس این استراتژی جدید قرار است تعداد نفرات ارتش در برخی از مناطق اشغالی کاسته شود و به عملیات استعماری کنونی در افغانستان و پاکستان نقطه پایان گذاشته شود (از همین رو روند انتقال مسوولیت و مصالحه با فاشیست های طالبی و جلاادان حزب اسلامی از طرف این خونخوار جهانی روی دست گرفته شده است) و در عوض بیشترین توجه بر اقیانوس آرام متمرکز گردد.

استراتژی جدید امریکا ضمن توجه جدی به قاره آفریقا، خاور میانه و آسیای مرکزی؛ آسیا و اقیانوس آرام را در محراق قرار داده که از طریق راه اندازی جنگ های سایبری، عملیات های ویژه و کنترل آبراه ها و دریاها عملی خواهد شد. خصلت امپریالیستی امریکا ایجاب می نماید تا منحصراً قدرت جهانی و امپراتوری خونریز، آقایی و باداری خود را بر آب، خشکه و فضای کره زمین حفظ نماید که در این میان نقاط حساس و مهم، چه از رهگذر منابع سرشار زیرزمینی، چه از لحاظ جغرافیای سیاسی و چه هم از لحاظ بازارهای وسیع و ارزان نیروی کار و فرصت های سرمایه گذاری در اولویت قرار دارد. این اربابی و حفظ آن میسر نیست، مگر به قول لنین از طریق جنگ، زیرا «در رژیم سرمایه داری برای اینکه توازن از دست رفته گاه گاه مجدداً برقرار شود، وسیله دیگری جز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.»

اکنون که امریکا با رقیبانی در حال عروج عمدتاً چین و روسیه روبروست و مناطق ساحلی آسیا که از خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای چین تا شمال غربی اقیانوس آرام امتداد می یابد، از نقطه های کلیدی برای تفوق جهانی به شمار می رود؛ هم ایالات متحده و هم رقبایش تلاش دارند تا سلطه شان را در آب و هوا و زمین این مناطق از طرق ممکنه حفظ نمایند.

با درنظرداشت این اهمیت، بارک اوباما در پنتاگون استراتژی جدید دفاعی امریکا را اعلام کرد و هیلری کلنتن وزیر خارجه دولت او در نوشته ای زیر عنوان «اهمیت آسیا برای امریکا» که در ماه اکتوبر 2011 در نشریه فارن پالیسی منتشر شد، به شش هدف مهم امریکا: استحکام اتحاد سیاسی، روابط عمیق با کشورهای رو به رشد، رابطه با سازمان های محلی، توسعه سرمایه گذاری و تجارت، توسعه حضور ارتش امریکا و توسعه دموکراسی و حقوق بشر در آسیا اشاره می کند.

هیلری کلنتن سیاست خارجی کشورش را با این اظهارات توضیح می کند که در ده سال گذشته امریکا در افغانستان و عراق منابع فراوانش را به کار انداخته ولی ایجاب می نماید تا در ده سال آینده در این مورد که در کجا وقت و انرژی خود را به کار ببندیم و چگونه بر توسعه سرمایه گذاری، دیپلوماسی، اقتصاد و مسایل استراتژیک تمرکز نماییم، باید به طور جدی کار کنیم. خانم کلنتن بر پافشاری امریکا در بیرون مرزهایش تأکید می کند و اهمیت این حضور را بطور مستقیم با اقتصاد داخلی و مسایل امنیتی امریکا ربط می دهد و با تأکید بیشتر حضور امریکا در بیرون از مرزهایش آن را تأمین منافع ملی کشورش می داند، زیرا باور دارد که در وضعیت

کنونی آسیا دارای بازارهای وسیع، آبراه ها و فرصت های سرمایه گذاری است که به امریکا فرصت می دهد تا از آن به سود خود کار بگیرد.

به باور وزیر خارجه امریکا، آن چنان که آسیا برای امریکا مهم و حیاتی است، حضور امریکا در آسیا هم ضروری است. در حال حاضر امریکا یگانه قدرتی است که در منطقه دارای شبکه قوی از متحدان خود می باشد. اما این وزیر امریالیست وقتی از منافع آسیا صحبت می کند تنها به 350 هزار محصل آسیایی اشاره می کند که در امریکا مصروف تحصیل هستند، ولی روند اقتصادی کنونی نشان می دهد که امریالیزم امریکا چگونه این منطقه را در چنگالهای خونین اش می فشرد: امریکا تا حال پنجاه میلیارد دالر در چین سرمایه گذاری نموده، هند و اندونیزیا «دموکراسی»هایی به شمار می روند که برای اقتصاد امریکا سودمند هستند؛ امریکا سال گذشته به ارزش 320 میلیارد دالر کالاهایش را به منطقه پاسفیک صادر کرد که از این طریق 850 هزار شغل جدید در امریکا ایجاد گردید. طبق سیاست اقتصادی اوپاما قرار است سطح این صادرات تا سال 2015 دو برابر افزایش یابد؛ سرمایه گذاران و تاجران امریکایی در بازارهای متحرک آسیا فرصت های سرمایه گذاری را با اهمیت تلقی کرده در صدد سرمایه گذاری های بیشتر هستند؛ قرار است کوریای جنوبی تا پنج سال آینده تعرفه بر کالاهای مصرفی صادراتی امریکا را 95 درصد کاهش دهد که این کاهش سبب ایجاد 70 هزار شغل جدید در امریکا خواهد شد.

به خاطر صیانت منافع درازمدت، امریکا در جاپان و کوریای جنوبی 50 هزار سرباز مستقر ساخته است. بیجا نیست که خانم کلنتن با گستاخی و چشمپارگی یک امریالیست وقیحانه فریاد می زند: «با در نظر داشت این منافع، ما نه باید عقب نشینی کنیم و بایست به پیش برویم و فرصت هایی را که قرن بیست و یک در آسیا در اختیار ما قرار داده، از آن به سود امریکا استفاده کنیم.»

به تعقیب فریادهای وزیر امور خارجه، ویلیام جی. برنز معاون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا در نوامبر 2011 در سخنرانی ای در واشنگتن گفت: «در طول دهه های آینده، اقیانوس آرام پر تحرک ترین و مهمترین بخش دنیا برای منافع امریکا خواهد بود. این منطقه هم اکنون در برگیرنده بیش از نیمی از جمعیت دنیا، متحدان کلیدی، قدرت های سربرآورنده و برخی از بازارهای اقتصادی عمده است...» «برای پاسخگویی به دگرگونی های ژرف در حال رخ دادن در آسیا، ما باید یک معماری دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی را توسعه دهیم که در خور منش و رفتار مان باشد...» «سر برآوردن چین فقط شکل گیری شهرها و اقتصادهای آسیایی را دگرگون نکرده، نقشه سوق الجیشی را هم از نو ترسیم کرده است. فقط به عنوان یک نمونه، هم اکنون نیمی از محموله های کالا از دریای جنوبی می گذرد.»

برای اینکه امریکا بتواند نقشه سوق الجیشی جدید خود را عملی سازد و از رشد لگام گسیخته چین در منطقه و سایر مناطق جهان جلوگیری کند، تمام تلاش خود را برای پیاده کردن ستراتیژی اقیانوس آرام روی دست گرفته است و به همین منظور روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای اندونیزیا، فلیپین و ویتنام تقویت کرده و در عین زمان روابط رسمی با برما کشوری که چین در آن از همه بیشتر نفوذ دارد، برقرار کرده است و با هند ستراتیژی همکاری هستوی به امضاء رسانده است. بر اساس اظهارات لیون پانیتا وزیر دفاع امریکا در دوم جون 2012 در سنگاپور، امریکا قصد دارد بخش عمده کشتی های جنگی خود را تا سال 2020 به منطقه آسیا و اقیانوس آرام منتقل کند و در همین حال شش کشتی طیاره بر را نیز در این منطقه مستقر سازد. وزیر دفاع امریکا که در سیمینار سالانه رهبران 30 کشور حوزه آسیا و اقیانوسیه صحبت می کرد گفت که هم اکنون 50 درصد کشتی های جنگی امریکا در منطقه آسیا و اقیانوس آرام مستقر هستند و این میزان قرار است تا سال 2020 به 60 درصد برسد. وی همچنان افزود که از تعداد 11 کشتی جنگی ایالات متحده، شش کشتی همواره در منطقه یاد شده حضور خواهند داشت. تمام این اقدامات نظامی و حرکت های دیپلماتیک و اقتصادی برای جلوگیری از تحت نفوذ درآوردن آبراه ها، دریاها و بازارهای آسیای جنوب شرقی توسط چین می باشد.

در مقابل، چین نیز تلاش نموده است که در ده سال گذشته رشد بلند اقتصادی را تجربه کند و بر توسعه نظامی و گسترش روابط دیپلماتیک خود بیشتر سرمایه گذاری نماید. در ده سال گذشته تولید ناخالص داخلی چین نزدیک به ده بار سریع تر از امریکا افزایش یافته، سطح آن از 1100 میلیارد دلار در سال 2000 به 5880 میلیارد دلار در سال 2010 رسید. در همین سال ها تولید ناخالص داخلی امریکا از 10000 میلیارد دلار به 14600 میلیارد دلار افزایش یافته است. به همین سان چین در بخش نظامی در حال مجهز ساختن خود با وسایل و ابزارهای مدرن نظامی است که نشاندهنده تولد یک ابرقدرت می باشد. بودجه دفاعی این کشور در سال 2011 میلادی به 91.7 میلیارد دلار (80 درصد بیش از جاپان و 200 درصد بیش از هند) رسید که در صورت کاهش 450 میلیارد دلار از بودجه دفاعی امریکا در ده سال آینده، فاصله آن با ایالات متحده امریکا بیشتر خواهد یافت. چین که اکنون دومین کشور از لحاظ هزینه های نظامی جهان به شمار می رود، خود را با بمب افکن هایی مجهز ساخته که دارای سیستم جاسوسی و قوماندۀ هوایی آواکس می باشد. در عین زمان این کشور سوخت رسان هایی در حال پرواز و کشتی های طیاره بر عملیاتی نیز دارد. در کنار این تجهیزات، چین تلاش می کند که بر راکت های «قاتل طیاره بر» - کشتی های طیاره بر امریکا را میتواند در دریا هدف قرار داده نابود کند - و بر زیردریایی ها و جت های ضد رادار سرمایه گذاری های هنگفت نماید.

تمام این سرمایه گذاری ها برای تفوق امپریالیستی صورت می گیرد. چنانچه تذکر رفت استراتژی جدید دفاعی امریکا، آسیا را در اولویت امریکا قرار داده و بازسازی نیروهای نظامی امریکا که «برتری نظامی امریکا را حفظ کند و ضامن رهبری جهانی باشند» محور اساسی این استراتژی را می سازد. در ضمن تقویت شبکه ای از متحدان اطراف چین از بخش های مهم این استراتژی به شمار می رود. امریکا در این استراتژی بیان نموده که «ما متحدان فعلی خود را که پایه حیاتی امنیت آسیا - اقیانوسیه هستند تقویت می کنیم. هم چنین شبکه همکاری خود با شرکای جدید را به تمام منطقه آسیا - اقیانوسیه گسترش می دهیم» بیجا نیست که روزنامه حزب کمونیست چین در واکنش به اعلام این استراتژی جدید از دولت آن کشور خواست که به مقابله با اقدامات امریکا بپردازد و با تقویت توان حمله دوبرد خود اثر بازدارندگی امریکا را تقویه نماید.

دریاها و آبراه ها و بازارهای آسیا، عطش امپریالیزم فرانسه را نیز برانگیخته است. فرانسه که با حضور اقتصادی و سیاسی امریکا و چین شاهد از دست دادن منافعتش در افریقا می باشد، تلاش دارد تا از این رقابت عقب نماند و استراتژی کلی اش را در منطقه اقیانوس آرام به خاطر مقابله با عروج چین با امریکا قسماً هماهنگ سازد. نیکولا سرکوزی رئیس جمهور پیشین فرانسه به تاریخ 15 جولای 2010 قراردادی را با امارات متحده عربی به امضاء رساند که بر بنیاد آن فرانسه پس از پنجاه سال پایگاه جدید و دایمی اش را در بیرون مرزهایش در ابوظبی در نزدیکی تنگه هرمز خلیج فارس، جایی که نزدیک به 40 درصد نفت جهان از آن عبور می کند، ایجاد می کند. وظیفه این پایگاه پشتیبانی از نیروی دریایی ملی فرانسه خوانده شده که در حال حاضر در خلیج فارس و اقیانوس هند در حال انجام وظیفه می باشد.

در همین حال امریکا، قاره سیاه افریقا را برای موجودیت منابع غنی اش فراموش نکرده و غارت این قاره در رأس استراتژی غارتگرانه این کشور قرار دارد. والتر کانشتاینز معاون وزیر امور خارجه امریکا در امور افریقا در زمان ریاست جمهوری جورج بوش دوم اعلام کرده بود که منابع غنی نفت افریقا «به صورت یکی از منافع ملی استراتژیک ایالات متحده درآمده است» و ادرویس سناتور جمهوریخواه ایالت کالیفرنیا به این باور بود که «برای تأمین امنیت ملی پس از 11 سپتمبر، نفت افریقا را باید یک اولویت به شمار آورد».

قاره افریقا در کنار منابع غنی نفت، ذخایر سرشار زیرزمینی دیگر نیز دارد که برای آرز و حرص امپراتوری خونریز امریکا، اشتها آور به شمار می رود. نفت این قاره دارای کیفیت عالی است که مقدار کم گوگرد دارد و کنفرانس تجاری (Cnuced) و توسعه

سازمان ملل متحد در جریان سال های 2002 و 2003 مجموع منابع نفتی این قاره را 80 میلیارد بیرل برآورد کرده است که هشت درصد کل منابع نفت خام جهان را تشکیل می دهد. تولید نفت افریقا در ده سال گذشته 36 درصد افزایش داشته است، در حالی که تولید سایر قاره ها در ده سال گذشته، 16 درصد افزایش را نشان می دهد. در حال حاضر افریقا به اندازه مجموع سه کشور (ایران، ونزوئلا و مکزیک) نفت تولید می کند که مقدار تولیدش در روز به بیش از چهار میلیون بیرل می رسد. شورای اطلاعات ملی امریکا پیش بینی می کند که امریکا تا سال 2015 واردات نفت خود را از منطقه صحرای افریقا از 16 درصد کنونی به 25 درصد خواهد رساند.

سودان، انگولا، گینه استوایی («کویت افریقا» که در سال 2001 تولید ناخالص ملی اش 70 درصد افزایش داشت و ذخایر نفتی اش تا دو میلیارد بیرل برآورد شده است)، لیبروویل (گابون)، نایجریا و... از جمله کشورهای عمده تولیدکننده نفت افریقا می باشند. سودان که سه تا چهار سال پیش صدور نفت را آغاز کرده است هم اکنون روزانه 186000 بیرل نفت استخراج می کند؛ نایجریا نخستین صادرکننده نفت خام در افریقا تصمیم داشت تا سال 2010 تولید نفت روزانه را به 42.4 میلیون بیرل برساند و انگولا دومین تولیدکننده بزرگ این قاره که شرکت امریکایی شوروون بر 75 درصد تولید نفت آن نظارت می کند، نیز تصمیم به افزایش دو برابر تولید نفت آن داشت که باید تا سال 2010 به 28.3 میلیون بیرل می رسید.

واشنگتن در عین زمان نیازمند مواد اولیه افریقا نیز است. قاره افریقا در کنار این که منابع سرشار نفتی دارد، دارنده ذخایر فراوان مواد اولیه نیز می باشد. منگنز (تولیدات فولاد)، کوبالت و کروم که از ضروریات الیازها هستند (از جمله در صنایع طیاره سازی)، و انادیوم، طلا، انتی موان، فلوئور، جرمینیم و الماس صنعتی از جمله مواد اولیه ای است که در افریقا به وفور یافت می شود. جمهوری دموکراتیک کنگو (زئیر سابق) و زامبیا 50 درصد ذخایر جهانی کوبالت را در اختیار دارند؛ 98 درصد ذخایر جهانی کروم در زامبوه و افریقای جنوبی است؛ به علاوه، این کشور 90 درصد ذخایر فلزی از گروه پلاتین (پلاتین، پالادیم، رودیم، روتنیم، ایریدیم و اسمیوم) را در خود جا داده است که امریکا نمی تواند در ستراتیژی افریقایی اش از این همه منابع سرشار چشم پوشی نماید. از این رو با چیدن مقدمات دیپلماتیک و اقتصادی، در حال طرح چپاول این ثروت ها می باشد؛ ثروت هایی که به توده های افریقایی تعلق دارد، توده های فقیری که در حال حاضر در بدترین روزگار به سر می برند.

امریکا به هیچ وجه نمی تواند قاره افریقا را به رقیب در حال عروجش، چین واگذارد. چین که زمانی برای کشورهای استقلال یافته از استعمار در افریقا کمک می کرد و برای این قاره 15 هزار داکتر و 15 هزار متخصص بخش زراعت ارسال می کرد و دروازه های پوهنتون های خود را به روی افریقایی ها باز مانده بود، اکنون به امپریالیستی مبدل شده است که مصروف چاپیدن و غارت منابع زیرزمینی کشورهای فقیر آسیایی (به شمول افغانستان)، امریکای لاتین و افریقا می باشد: شرکت های چینی بیش از 25 درصد تولیدات نفتی انگولا را وارد می کنند، بیش از 25 درصد از نفت مورد نیاز شان را از خلیج گینه و نقاط دورافتاده سودان تأمین می کنند. حجم مبادلات تجاری میان چین و افریقا در میان سال های 1990 میلادی 700 درصد رشد داشت؛ از سال 2000 تا 2004 به ارزش بیش از 20 میلیارد دالر معاهده تجاری میان چین و افریقا امضاء شده؛ 647 موسسه دولتی چینی مستقر در افریقا سرمایه های خود را عمدتاً در بخش های سودآور متمرکز کرده اند؛ در سال 2004 سهم سرمایه گذارهای چین به 900 میلیون دالر از مجموع 15 میلیارد دالر سرمایه گذاری مستقیم خارجی افریقا می رسید؛ چین بازار مخابرات اتیوپیا را کاملاً در اختیار خود گرفته است؛ 13 شرکت از 15 شرکت بزرگ خارجی مستقر در سودان چینی اند؛ 60 درصد از چهار میلیون متر مکعب تنه درختانی که هر ساله افریقا صادر می کند، 96 درصد آن به مقصد چین می رود؛ چین از 53 کشور افریقایی با 47 کشور دارای روابط دیپلماتیک است و...

تعمیق روابط و نفوذ بیشتر چین امپریالیستی در افریقا سبب شده تا ایالات متحده آمریکا به خاطر چابیدن بیشتر این قاره و سبقت جویی از چین بهانه هایی نظیر بهانه اشغال افغانستان دست و پا کند، به همین منظور تروریسم و القاعده به «شرکت سهامی» امپریالیست ها برای غارت کشورهای دیگر مبدل شده است. آمریکا برای این که طبق استراتژی های غارتگرانه اش؛ تجاوز، غارت و کشتار خود را موجه نشان دهد، از اسلحه ارزان، نامرئی، متحرک و به شدت فاشیستی چون «تروریسم» و «القاعده» استفاده نموده و این توله های سیاسی - مذهبی را به شکل «طبیعی» به مناطق تحت برنامه صادر می کند. طبق همین سیاست، افریقا یکی از قاره هایی است که به خاطر منابع وافرش که ذکر گردید، به «منافع استراتژیک» آمریکا مبدل شده است و از این رو حرکت «القاعده» به آنجا آغاز و در سومالی، لیبیا، سودان و یمن جابجا تا مراحل مقدماتی استراتژی افریقایی عملاً مورد تطبیق قرار گیرد.

بوش پسر وقتی در جولای 2003 به افریقا رفت، اعلام کرد: «نخواهیم گذاشت تروریست ها ملت های افریقا را تهدید کنند یا از افریقا به عنوان یک پایگاه برای به خطر انداختن جهان استفاده کنند.» پشت این اظهارات دروغین، حقیقت امپریالیستی نهفته بود که اینک آغاز شده و اکنون این قاره دوزخی شده که افریقایی ها باید در آن بسوزند. الجزایر، مالی، نایجریا، موریتانی، سودان، سومالی، چاد، کینیا، اتیوپی، شمال افریقای مرکزی، بورکینافاسو، لیبیا و... پر از تنش و به میدان گریز و فرار و سرزمین کوچیدن های اجباری، گرسنگی و خشکسالی مبدل شده است.

استراتژی آمریکا در افریقا ضمن این که دسترسی بی حد و حصر به بازارها، منابع نفتی و ذخایر سرشار مواد خام می باشد، از طرف دیگر در مطابقت با استراتژی آسیایی قرار دارد که کنترل و حاکمیت بر آبراه های این قاره می باشد. در این استراتژی، افریقای جنوبی که در حال حاضر عضویت سازمان بریکس را نیز به دست آورده است، از اهمیت خاص برای آمریکا برخوردار است. افریقای جنوبی در دوران جنگ سرد پایگاه های نظامی خود را برای تفنگداران آمریکایی باز کرد که آمریکا می توانست از آن طریق اقیانوس هند را از افریقا تا پایگاه دریایی دیگو گارسیا کنترل کند.

آمریکا بر اساس این استراتژی که کنترل مناطق دریایی جزء آنست، همین اکنون در جیوتی پایگاه دائمی دارد که یکی از فقیرترین کشورهای کره زمین است و از لحاظ اقلیمی و جغرافیایی صحرایی و بدون ذخایر زیرزمینی است. فرانسه نیز یکی از بزرگترین پایگاه بیرون مرزی خود (کمپ لوموان) را در این کشور حفظ کرده است، کشوری که از لحاظ موقعیت استراتژیک خود در منطقه دریایی واقع است که یک چهارم تولید جهانی نفت از آن می گذرد.

در کنار افریقا، خاور میانه نیز در محراق استراتژی امپریالیست ها قرار دارد. ایالات متحده از لحاظ نظامی حضور سنگینی در این منطقه دارد. همین اکنون مقر فرماندهی پنجمین کشتی های جنگی نیروی دریایی آمریکا در بحرین مستقر است. مقر فرماندهی مرکزی و مرکز عملیات هوایی برای خاور میانه در قطر و انبارهای تسلیحاتی در کویت و امارات متحده عربی برای پروازهای آمریکایی تسهیلات هوایی فراهم می نمایند، و فرانسه هم با ایجاد پایگاه خود در امارات با استراتژی آمریکا هماهنگ شده است. از طرف دیگر با حضور فرانسه در این منطقه، امیرهای حاشیه خلیج به نحوی در صدد شکستن حاکمیت مطلق آمریکا در منطقه می باشند.

کشورهای تونس، مصر، بحرین، اردن، یمن، سوریه، عراق، مراکش، لیبیا و... که در شماری از آنها دیکتاتورهای مستبد و خونریز با حمایت مستقیم کشورهای امپریالیستی نظیر آمریکا، فرانسه و روسیه بر سر کار بوده اند، از مدتهاست که شاهد خیزش طیف های گوناگون مردم بوده است. سرنگونی رژیم های مستبد، رد استبداد کامل، سرکوب و شکنجه سازمان های استخباراتی، فساد، چپاول ثروت های ملی، تفاوت طبقاتی، فقر، بیکاری، وابستگی به کشورهای دیگر و... از فکتورهای عمده برای شورش های اخیر در منطقه خاور میانه بوده است.

این شورش ها از تونس آغاز می شود، جایی که چپاول ثروت های کشور به وسیله طبقات حاکم و شرکت های چند ملیتی، مردم را به پرتگاه فقر و نیستی پرتاب کرده است، جایی که طبقه کارگر توسط بورژوازی و با حمایت مستقیم امپریالیست ها به طور بیرحمانه استثمار می شود. این شورش که با گسترش به کشورهای دیگر به نام «بهار عربی» مسمی شد، پس از آن به راه می افتد که اسرائیل در 31 می 2011 به «کشتی صلح» در منطقه مونستر تونس حمله کرد. پس از این حمله، تونس ها با شعار «مرگ بر اسرائیل» به جاده ها می آیند و با فریاد «مرگ بر «نظام 7 نوامبر» که روز به قدرت رسیدن زین العابدین بن علی دیکتاتور بیرحم تونس است، شورش خود را با سرنگونی دیکتاتوری او به پایان می رسانند، که البته در این شورش نقش اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست نسبت به هر کشور دیگری درشت تر بود، اما از آن جایی که حزب کمونیست تونس بیشتر از چندین دهه فعالیت مخفی و زیرزمینی داشت و به قول همایی «جنبش کمونیستی در کشور ما به رغم پیشرفت زیاد هنوز خیلی ضعیف است» آن طوری که باید این شورش ها را رهبری می کرد، از رهبری آن عاجز ماند و از همین رو به ثمر واقعی ننشست. حما همایی، دبیر اول و سخنگوی حزب کمونیست کارگران تونس در مصاحبه ای که توسط حزب کار بلژیک صورت گرفته، می گوید: «ما بر دیکتاتور پیروز شدیم، اما نظام دیکتاتوری هنوز پا برجاست». او می گوید که اهمیت این شور در اینست «که خلق تونس این انقلاب را با تکیه بر نیروهای خودی انجام داد. در بسیاری از کشورهای عرب {چنانچه در افغانستان} ادعا می شد که ما بدون حمایت فرانسه، امریکا و سایر قدرت های خارجی نمی توانیم علیه دیکتاتورهایی مثل بن علی انقلاب کنیم، خلق ما نشان داد که با تکیه بر نیروهای خودی می توان دیکتاتورهایی مثل بن علی را با آن دستگاه امنیتی عظیمی که داشت، کنار زد.»

طوری که تذکر رفت تفاوت طبقاتی، بهره کشی، بیکاری، اهانت به زحمتکشان و استثمار توسط کمپنی های فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتگالی و بلژیکی از علل اصلی شورش تونس بود. اعتراض علیه این همه تعدی و ستم به طور نمادین در خودسوزی جوان 26 ساله به نام محمد بوعزیزی بود که به خاطر بیکاری و اهانت در روز 17 دسمبر 2010 در شهر سیدی بوزید در مرکز تونس صورت گرفت. این قربانی خشم و نفرت مردم علیه دستگاه و ماشین قدرت طبقات حاکم را شعله ورتر ساخت.

بیکاری یکی از مشکلات حاد در تونس به شمار می رود. اتحادیه عمومی کارگران تونس می گوید که در شهر پنجاه هزار نفری متلوی که یکی از مراکز صنعتی تونس است، 40 درصد نیروی فعال کار بیکار می باشد و بیکاری جوانان تحصیلکرده در تمام کشور به 22 درصد می رسد. به طور اوسط 14 درصد نیروی کار در تونس بیکار می باشد. تا فقر و تفاوت طبقاتی موجود است، شورش ها را پایانی نیست. حما همایی به درستی می گوید: «این انقلاب هنوز ادامه دارد چون هنوز اهداف دموکراتیک و اجتماعی خود را متحقق نکرده است. دیکتاتوری را شکست داد، اما هنوز بر دیکتاتوری غلبه نکرده است... پولیس سیاسی تکیه گاه اصلی دیکتاتوری، هنوز پا برجاست و از قضا خیلی هم فعال است.»

صدای گام های شورشیان تونسی هنوز بلند بود که زمین مصر زیر پای شورشیان به لرزه آمد. دیکتاتور مصر حسنی مبارک که حمایت مستقیم امپریالیزم امریکا را با خود داشت، چون موش در پس خانه های قصرش انتظار واژگونی کاخ استبدادی اش را می کشید. دولت ارتجاعی مصر در سال های دهه دوهزار بر اساس فرمایش های صندوق بین المللی پول، روند خصوصی سازی را آغاز کرد. این اقدام، کارگران و سایر زحمتکشان تهیدست را به شدت زیر فشار چند جانبه قرار داد. خصوصی سازی سبب شد که میزان بیکاری بالا برود و کارگران به اجرای شاقه ترین کارها دست بزنند؛ نیروی کار مصر به بردگی شرکت های خصوصی داخلی و فراملیتی دریابد که نمونه بارز آن 225000 کارگر در بخش نساجی در منطقه محله می باشد، در حالی که در همین منطقه در بخش دولتی فقط 25 هزار تن کار می کنند. مدت روزانه کار در بخش دولتی هشت ساعت، در حالی که در بخش خصوصی به 12 ساعت می رسد و کارگران نه رخصت دارند و نه هم از سود کارخانه چیزی به دست می آورند. قیمت ها به طور سرسام آور بالا می روند.

بی علت نیست که اتحادیه های کارگری در برابر انفلاسیون فریاد می زنند و با شعار «قیمت ها شعله ورنند، دستمزد ما را بگیرد و به ما غذا بدهید» به خوبی گرسنگی و تفاوت طبقاتی در مصر را به نمایش می گذارد.

تداوم همین فریادها، مبارزات کارگری را برای پرداخت پاداش در کارخانه مصر منطقه محله در سال 2006 شکل می دهد. نخستین مبارزان این حرکت زنان کارگر کارخانه بودند. آنان صدا زدند که «مردان کجایید؟ زنان حاضرند!» و بدین شکل حرکت کارگری در کارخانه مصر در محله آغاز گردید. کارخانه مصر دژ آهنین اعتصابات کارگری و شورش های مبارزانی بود که علیه بهره کشی استوارانه ایستاد. روز ششم اپریل 2008 کارگران علیه مصارف بلند زندگی قیام کردند که تداوم آن شورش های 25 جولای 2011 بود. در جریان این شورش، مردم مصر به ماهیت واقعی انجوها منحنی سازمان های جاسوسی غرب پی برده و در یک اقدام تاریخی بر 15 انجویی که حمایت امریکا را با خود داشت، یورش بردند. در واکنش به این اقدام، وزارت دفاع امریکا هشدار داد، در صورتی که دولت مصر از این اقدام جلوگیری نکند، کمک دو میلیارد دلاری اش را به این کشور به حالت تعلیق درمیآورد. این هشدار نشان داد که انجوها چقدر در باتلاق جاسوسی و چاکری غرق و از چه اهمیت بزرگی برای پیاده کردن سیاست های امپریالیستی برخوردار می باشند، چیزی که توده های رنجیده افغانستان آن را از همه بهتر درک کرده می توانند.

شورش در مصر عمدتاً در سه جهت تبارز کرد. در قاهره، اسکندریه و شهرهای بزرگ شعارهای شورشگران بر دموکراسی و آزادی متمرکز بود و در شهرهای متوسط و روستاها و از جمله در دلتای نیل بیکاری، آموزش، تحصیل و قیمت کالاها شعارهای درشت شورشیان را می ساخت که با اعتراضاتی بر ضد ایالات متحده امریکا و اسرائیل نیز گره می خورد و در مناطق دورافتاده سینا، بخشی از مصر علیا و مرسى مطروح مضمون شعارها را فقر و توهین و تحقیر دولت مستبد می ساخت، دولتی که در سال 1998 صدهزار فدان (420 کیلومتر مربع) زمین زراعی را در نزدیکی مرزهای سودان به شاهزاده ملیونر سعودی الولید بن طلال به فروش رساند. این شهزاده در اثر اعتراضات مردم مجبور شد 75 هزار فدان از آن زمین ها را دوباره به مردم مصر برگرداند.

شورشی که در 25 جولای 2011 در میدان تحریر آغاز شد و به نام شورش میدان تحریر مسمی گردید و به طور بی سابقه تحت پوشش رسانه های غربی قرار گرفت، در حقیقت زیر زدن ریشه های کارگری این شورش بود، ریشه هایی که به قیام و شورش کارگران در روز ششم اپریل 2008 بر می گردد. دمیردش زن کارگر از کارخانه مصر می گوید: «آنان این روز را از کارگران دزدیدند». این دزدان مبارزات کارگری را به نام میدان تحریر تبلیغ کردند که در حقیقت تلاش غربی ها برای تهی ساختن جنبش از مبارزه طبقاتی و پر رنگ ساختن آن با شعارهای ماورای طبقاتی چون دموکراسی و حقوق بشر بود.

حسنى مبارک این دیکتاتور مزدور رفت و مردم مصر از ستم و تعدی دیکتاتور درجه اول رهایی یافتند، اما دیکتاتورهای درجه دوم و درجه سوم و در حقیقت نظام دیکتاتوری مثل تونس یا برجا ماند که اکنون مصروف معامله با اخوانی های فاشیست این کشور می باشد تا بار دیگر توده های رنجبر مصری را از دم تیغ استبداد و فاشیزم مذهبی بگذرانند.

شعله های خشم تونس ها و مصری ها بر خرمن استبداد معمر قذافی آتش گرفت و استبداد 42 ساله این دیکتاتور پیر، زمینه جنگ زدن امپریالیست های ناتوی را بر لیبیا هموار ساخت. معمر قذافی که زمانی سرکوزی رئیس جمهور سابق فرانسه، جورج بوش رئیس جمهور پیشین امریکا، تونی بلر نخست وزیر قبلی بریتانیا و سیلویو برلوسکونی نخست وزیر سابق ایتالیا دستهایش را با گرمی و محبت خاص می فشردند، یک باره مورد غضب قرار گرفت و به دشمن مهم تبدیل شد. این خونریزان با هیاهوی کرکننده «دموکراسی» و «دفاع از مردم لیبیا» فرمان پرواز طیاره های ناتو و بمباردمان لیبیا را صادر نمودند.

سازمان انقلابی افغانستان در سنبله 1390 در مورد چند و چون این تجاوز اعلامیه ای صادر نمود و در آن با صراحت اعلام نمود که وضعیت کنونی افغانستان، عراق و لیبیا، مبین این امر است که استبداد و فاشیزم خونریز جهادی و طالبی، فاشیزم خونچکان بعثی و

دیکتاتوری جنایتگستر معمر قذافی همه سبب شده اند که استبداد منحیث جاده صاف کن امپریالیزم عمل نماید... پس از آنکه معمر قذافی قدرت را در دست گرفت، مانند تمامی مستبدان با استبداد و فاشیزم بر توده های زحمتکش و ستمدیده لیبیا که زیر بار اشغالگری در وضعیت اسفناک به سر می بردند، 42 سال حکومت کرد و با وجود منابع غنی زیرزمینی و ثروت های فراوان کشورش، جز تیره روزی، بدبختی، فقر، جنایت و ستم چیزی برای خلق قهرمان لیبیا نداد.

وضعیت ناگوار توده های لیبیایی سبب شد تا پس از قیام های خاورمیانه و شمال آفریقا، آنان هم به مبارزه علیه استبداد چهار دهه معمر قذافی بپردازند، ولی نوجه های مزدور فرانسه، انگلیس و ایتالیا این خیزش مردمی را قاپیدند و با حمایت مستقیم ناتو آن را مشوب کرده و در خدمت سیاست های استعماری اربابان شان قرار دادند. وقتی مردم پی بردند که شورش به حق شان از سوی مزدوران ناتو به گروگان گرفته شده است، از آن فاصله گرفتند... اشغال لیبیا از چند لحاظ برای امپریالیست ها اهمیت داشت: این کشور یکی از بزرگترین حوزه های نفتی جهان به شمار می رود؛ یکی از 10 کشور برتر صادرکننده نفت جهان است؛ دارای ذخایری در حدود 42 میلیارد بیرل نفت مرغوب می باشد و روزانه 1.8 میلیون بیرل نفت تولید می کند؛ ذخایر غنی گاز این کشور سر به 1500 میلیارد متر مکعب می زند؛ ارزش ذخایر طلای آن به میلیاردها دالر می رسد، ذخایر ارزی آن از مرز 136 میلیارد دالر می گذرد؛ بزرگترین مخزن آب آشامیدنی در آن موقعیت دارد که ارزش آب آن بیش از پنج برابر ارزش نفت و گاز این کشور می باشد؛ ایتالیا، چین (با 50 پروژه و 36 هزار شغل)، روسیه و برازیل نفوذ قابل ملاحظه اقتصادی در آن دارند و امپریالیست های انگلیسی و امریکایی بعد از سال 1969 در آن پایگاه های نظامی ندارند؛ با وجود این هم بریتانیا و هم امریکا هر دو در سال های اخیر تلاش داشتند تا روابطی با لیبیا برقرار سازند.

امپریالیزم ایتالیا از جمله دولت های خونریزی است که به طور پیوسته خلق های لیبیا را به شکل وحشیانه ای استثمار، غارت و چپاول کرده است. این رژیم خونخوار که در حال حاضر در کنار امریکا مصروف کشتار خلق های جهان از جمله افغانستان و لیبیا می باشد، تا حدی به معمر قذافی جنایتکار و مستبد نزدیک بود که هر دو کشور پیمان دفاعی امضاء کرده و متعهد شده بودند که در حفظ امنیت داخلی یکدیگر را همکاری و حمایت می کنند، ولی پس از حمله ناتو به این کشور، نه تنها برلسکونی به همکاری معمر قذافی نرفت، بلکه پیمان را معلق قرار داد و چون توله سیاسی - نظامی از امریکا خواست که برای بمباردمان بیشتر و سلاخی خلق های لیبیا از پایگاه های دریایی اش استفاده کند.

همین شاخص ها سبب شد تا لیبیا از طرف امپریالیست های ناتویی تکه و پارچه شود و بمباردمان وحشیانه طیاره های ناتو و شلیک گلوله های مزدوران آن دمار از روزگار توده ها کشیده و کشور را به ویرانه ای مبدل ساختند. این جناوران جنگی در همیاری با شماری از اعضای القاعده از هیچ نوع جنایت درین کشور دریغ نورزیدند؛ معمر قذافی این دیکتاتور وحشی از تونلی دستگیر و به فجیع ترین شکل کشته شد. لیبیا اکنون بار دیگر در دستان اشغالگران بدترین دوران تاریخ خود را می گذراند و عملاً در دست فرانسه و شرکایش در ناتو اسیر است و خنجر مرتجعین اسلامی بر گلوی توده های آن خونین می شود.

سلسله این شورش ها کاخ های استبداد و دیکتاتوری را در یمن، بحرین و سوریه نیز لرزاندند که با بیرحمی تمام سرکوب شدند و در سوریه کماکان قربانی می گیرد. در بحرین با وجودی که عربستان سعودی با شنیع ترین نوع فاشیزم مذهبی و با اشغال نظامی و فرستادن تانک ها جلو شورش را گرفت، اما این شورش به نحوی از انحاء ادامه دارد. عربستان سعودی با ایجاد شورای همکاری خلیج (عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان) که خود ریاست آن را بر عهده دارد، برای سرکوب شورش به بحرین نیرو فرستاد و با این کار تنش میان سنی ها و شیعه ها را در آن کشور دامن زد. از آنجایی که امریکا پنجمین پایگاه نظامی دریایی خود را در بحرین مستقر ساخته است تا ضمن کنترل بر نفت منطقه، ایران را نیز زیر فشار داشته باشد و از همین پایگاه برای بمباردمان

عراق، به طیاره هایش دستور پرواز می داد، به این خاطر وزیر دفاع پیشین رابرت گیتس و وزیر امور خارجه هیلری کلنتن در اواسط ماه مارچ 2011 به بحرین سفر کردند و در یک توافق پنهانی از شورای همکاری خلیج خواستند تا شورش در بحرین را سرکوب نمایند که این سرکوب وحشیانه با سکوت امریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد همراه بود. جی کارنی سخنگوی کاخ سفید در کنفرانس مطبوعاتی که یک روز پس از اشغال بحرین داشت، گفت: «ما مصرانه از دولت بحرین و دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می خواهیم از خود خویشتنداری نشان دهند و با تظاهرکنندگان که به صورت مشروع نگرانی های خود را بیان می کنند، هیچ برخورد فیزیکی خشن نداشته باشند.» و عربستان هم با سلاخی خلق های بحرینی، خویشتنداری خود را به امریکا به اثبات رساند!

ولی خود عربستان سعودی برای ترس از گسترش شورش ها و تظاهرات مردم از شرق عربستان به تمام کشور، 214 میلیارد دالر (معادل قرضه پرتغال) را در میان شهروندان خود تقسیم کرد تا به این شکل جلو شورش های احتمالی مردمی را بگیرد که در سال های 2000 و 2009 به ترتیب 18 درصد و 44 درصد بیکاران آن را تحصیل کردگان تشکیل می دادند، و در عین زمان برای سرکوب تظاهرات ها، که وزارت داخله ریاض آن را «نوع جدیدی از تروریسم» می داند، 60 هزار شغل جدید در وزارت داخله ایجاد کرد.

عربستان سعودی که تظاهرات مردم خود را «نوع جدیدی از تروریسم» می داند و دولت فاشیستی آن نه دموکراسی را می شناسد و نه هم انتخابات؛ با فاشیزم مطلق مذهبی طناب سبز اسلامی را نه تنها بر گردن خلق های خود که بر گردن تمام خلق های جهان اسلام تنگتر حلقه زده است، برای خوشخدمتی به امریکا و سایر کشورهای غربی و اسرائیل، یکباره به دفاع از دموکراسی در سوریه برخاسته و با شمات تمام خواهان نابودی دولت بشار اسد از طریق نظامی است!

فریادهای «دموکراسی خواهانه» عربستان در حقیقت نشخوار کردن فریادهای «دموکراسی خواهانه» ارباب های امریکایی و فرانسوی اش می باشد که بیش از ده سال است در کشور ما با شعارهای دروغین «جنگ علیه تروریسم» و «القاعده» و «دموکراسی» خلق های ما را به اسارت درآورده و بر اجساد مردم ما ادرار می کنند، اینک با وجود پذیرفتن افراد القاعده در شورش های سوریه، تلاش دارند با این «دشمن»ی که ده سال تمام است با هم «می جنگند» و می کشند، مشترکاً برای «ارزش های دموکراتیک»، دیکتاتوری بشار اسد را سرنگون نمایند!

استبداد و خفقان اسدی سال هاست که سوری ها را در جهنم وحشت و ستم می سوزاند، ولی توده های سوری نیک می دانند که رهایی از استبداد اسدی به وسیله طیاره های ناتو و امریکا، پیامدی جز استعمار وحشیانه ندارد که نمونه های آن را در افغانستان، عراق و لیبیا به چشم سر دیده اند. امریکا پس از تجاوز بر عراق در 2003 و غارت نفت و اعدام صدام حسین دیکتاتور در آن کشور، بعد از ویرانی، کشتار، بم، انفجار، شکنجه، تجاوز، تفرقه های مذهبی و ملیتی، فرار و آوارگی، «دموکراسی» بناء کرد که همین اکنون هر روز بی وقفه صدها عراقی زحمتکش و تهیدست را به خاک و خون می کشد و در کشور ما حامد کرزی در حالی «تاج طلایی دموکراسی امریکایی» را بر سر دارد که با سالانه 50 هزار بمباردman توسط اشغالگران، سرزمین ما را به کشتارگاه جهان مبدل کرده است.

استبداد در سوریه اگر از یک طرف با صدای دموکراسی خواهانه مردم مورد چالش قرار گرفته است، از سوی دیگر ایالات متحده امریکا و اسرائیل تلاش دارند با قاپیدن صدای بر حق مردم با همکاری شماری از افراد القاعده، رژیم را نابود سازند که روابط تنگاتنگ با ایران دارد، ایرانی که بگومگوهای حمله بر آن گاه گاهی از تریبون های رسانه ای امپریالیست ها شنیده می شود و روسیه کشتی جنگی خود را در کنار سواحل آن لنگر انداخته است. اگر دولت بشار اسد، نه با بازوان ستر توده های سوری، بلکه با ائتلاف امریکا - ناتو و القاعده سرنگون شود، شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکایی بر فرق توده های سوری منحنی تهدید دایمی آویزان خواهد ماند، همانطوری که در افغانستان طالبان به حیث شمشیر دیموکلس دموکراسی امریکایی عمل می کنند.

شورش هایی که در تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبیا و سوریه به وقوع پیوسته و به «بهار عربی» مسمی شده اند، به خوبی نشان می دهد تا حزب انقلابی و سازمان های پیشاهنگ پرولتری خیزش ها، شورش ها، قیام ها، اعتصابات و تظاهرات ها را در پیوند نزدیک با توده ها از طریق ایجاد جبهه متحد با نزدیکترین متحدان رهبری نکند، «بهار»ی که به وسیله امپریالیست ها و حمایت طبقات حاکم «گل» کند، پیامدی جز زمستان سرد و بیرحم ندارد. ما افغان ها در دوران اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی که زیر شعار «انترناسیونالیزم پرولتری» به جای «نان، لباس و خانه» به مردم ما مرمی، کفن و گور به ارمان آورده اند، و چه اکنون که اشغالگران ناتویی می خواهند برای ما «دموکراسی» و «حقوق بشر» بدهند، به جای دموکراسی در اسارت بسر می بریم و در انفجار، انتحار و بمباردمان کشته می شویم و به جای به دست آوردن حقوق بشر، بر اجساد ما می شاشند تا «حقوق» ما رعایت شود، به خوبی «بهار» هایی را که امپریالیست ها رهبری کنند، تجربه کرده ایم.

با نظر گذرایی که بر چگونگی وضعیت مناطق حساس و استراتژیک برای امپریالیست های گوناگون صورت گرفت و با در نظرداشت این که امریکا در دو دهه گذشته قادر به فروریزی اتحاد شوروی، پیمان ورشو و تسلیمی کشورهای اروپای شرقی به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا شد و قادر به استحکام هرچه بیشتر تسلط اش بر مهمترین قاره جهان (اروپا) گردید و شورای امنیت سازمان ملل را به ارگان قلاده بند چون ابزاری در خدمت تصویب تجاوز و سرکوب خود مبدل نموده، به نتیجه می رسیم که با وجود هماهنگی ها و وحدت نسبی میان امپریالیست ها برای چپاول خلق ها، تضاد میان آن ها مطلق می باشد زیرا روند کنونی جهان نشان می دهد که امپریالیست ها برای آقایی جهان جز سلاح جنگ چیزی در دست ندارند.

با این که امپریالیست ها مصروف سلاخی خلق ها می باشند، در سال های اخیر خیزش هایی در امریکای جنوبی و شرق میانه بر ضد دولت ها و حاکمان مزدور امپریالیزم امریکا به راه افتاده و دولت های نیمه خود مختار در برخی از کشورهای امریکای لاتین زاده شده، اما خیزش های توفان آسای شرق میانه، چنانچه گفتیم به خاطر محروم بودن از رهبری حزب انقلابی پرولتاریایی به ثمر ننشسته بار دیگر چنگال های خونریز امپریالیست های غربی به رهبری امریکا بر تن نحیف آن ها چنان فرو رفت که نه تنها همان نظام ها و سیستم ها حفظ گردیدند بلکه به جای سردمداران خلع شده، مزدوران خونریزتری با ظاهر «دموکرات»، «مدنی» و «پلورالیست» بر اریکه این نظام ها تکیه زدند، و تسلط استعماری امریکا و هم پیمانانش را بر آن ها محکم تر ساختند.

وضعیت موجود جهان نشان می دهد که در اوضاع کنونی تمامی گرگان امپریالیست (امریکا، انگلیس، چین، فرانسه، روسیه، جاپان، آلمان، ایتالیا و اسپانیا) با انحصار بازارهای کالایی و تسلیحاتی (بر اساس گزارش انستیتوت جهانی صلح سویدن، ایالات متحده امریکا بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده اسلحه است که به تعقیب آن روسیه، انگلستان، آلمان و فرانسه قرار دارند. چین در این میان جایگاه ششم را به خود اختصاص داده است. بیشترین خریداران اسلحه کشورهای آسیایی هستند که 44 درصد اسلحه جهان را خریداری می کنند. در این میان هند 10 درصد و به تعقیب آن پاکستان، کوریا، مصر و کشورهای عربی از خریداران بزرگ اسلحه در آسیا می باشند)، کنترل مواد خام (مخصوصاً نفت و گاز)، کنترل مواد مخدر، کنترل یورانیم، استثمار کارگران و استفاده از نیروی کار ارزان زحمتکش، به هم اندازی خلق های جهان و به زانو در آوردن سازمان های ناسیونالیست، ملی، مذهبی و انقلابی تلاش دارند تا هر چه بیشتر به انباشت سرمایه پردازند و افراد معدود طبقه سرمایه دار تمامی نعمات مادی و معنوی دنیا را زیر کنترل بگیرند و از طریق رسانه های وسیعی که در اختیار دارند، این زندگی و استثمار را جزء روند طبیعی و جاودانه تاریخ بشریت بنمایانند و در نهایت، تلاش جهت پیروزی انقلاب و سرنگونی بورژوازی جهانی را حرکت عبث و بیهوده وانمود سازند.

با این که بیش از 200 میلیون نفر در جهان معتاد به مواد مخدر اند و سالانه بیش از یک صد هزار نفر آن جان می دهند، بیش از 40 درصد اطفال جهان به غذای لازم و مکتب و صحت دسترسی ندارند؛ بر اساس اظهارات رابرت زالیک رئیس بانک جهانی «برای

نخستین بار در تاریخ بیش از یک میلیارد تن در جهان هر شب با شکم گرسنه سر بر بالین می نهند.» بنابر پیش بینی متخصصین بانک جهانی، تنها در سال 2010، 64 میلیون تن دیگر (چیزی برابر با جمعیت فرانسه) به خیل جمعیتی که در نهایت فقر روزگار می گذرانند افزوده شد؛ نیمی از نیروی کار جهان بی سرنوشت اند و در خود ایالات متحده این «بزرگترین دموکراسی بورژوازی» در هر دو دقیقه بر زنی تجاوز صورت می گیرد، دو میلیون نفر که یک میلیون آن از زحمتکشان سیاه پوست اند، زندانی می باشند؛ تنها در اروپا سالانه 13 میلیارد دالر بر آرایش به مصرف می رسد؛ 49 هزار تن ساجق مصرف می شود و عاید برخی از سرمایه داران در روز از صد میلیون دالر تجاوز می کند. این نابرابری انسانی نشان می دهد که دنیای امروز با چه توطئه، دروغ، خدعه و نیرنگ سرمایه داری به پیش می رود و مدیران قلاده بند سرمایه تلاش دارند تا هرچه بیشتر اقشار و طبقات دیگر را در موقعیت پرولتاریای استثمار شونده قرار دهند، وضعیتی که به زودی پایان پذیر نیست.

با قوله های «جهانی شدن»، «پلورالیزم»، «دموکراسی»، «رأی و انتخاب»، زحمتکشان پنج قاره کوچکترین باوری به استثمارگران سرمایه، مدیران و تیوریستان بی مایه آنها نداشته، به این خاطرنش ها، رویارویی ها، خیزش ها و جنگ های محدود و نامحدودی در این قاره ها بی وقفه جریان داشته است که تاریخ شاهد رویارویی و جنگ میان دو کوریا، در لیبیا، سریلانکا، مصر، تونس، بحرین، فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، ترکیه، سودان، پاکستان، افغانستان، یمن، تاجکستان، نیپال، آسام، گرجستان، آذربایجان، ارمنستان و... بوده است. این کوره نبرد روز تا روز شعله ورتر می گردد و در تمام آن ها چنانچه گفتیم، به نحوی از انحاء پنجال های خونین امپریالیست ها دخیل است.

در حالی که امپریالیست ها و بخصوص امپریالیزم امریکا مصروف غارت کشورهای دیگر هستند و به خاطر به دست آوردن توازن پس از بحران، مصروف جنگ های استعماری می باشند؛ قیام ها، تظاهرات ها و راه پیمایی های طیف های گوناگون مردم در کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، یونان و... نشاندهنده وضعیت نابسامان جامعه بورژوازی است. این حرکت ها و اعتراضات با تمام انحرافات و اشتباهات و مقطعی بودن خود نشان می دهند که خلاف اعلام تیوریسن های بورژوازی، تاریخ به پایان خود نرسیده و هنوز تضادهای موجود در بخش های گوناگون، تاریخ را به پیش می راند.

از چندی بدینسو حرکتی موسوم به «جنبش اشغال والستری» شهرهای بزرگ امریکا را در نور دیده است و انعکاس وسیع تلاش های این حرکت در رسانه های منتقد دولت های سرمایه داری غرب نشان می دهد که افراد و جریان های متعددی هم به آن امید بسته اند. این حرکت از جهاتی واقعاً جدی بوده است مثلاً اینکه در مرفه ترین کشور جهان که بزرگ ترین فاصله طبقاتی را دارد، صورت می گیرد. ثانیاً، با وجود همه تلخ کامی ستم کشان و محرومان، امریکا خلاف کشورهایی نظیر فرانسه و یونان و انگلستان شاهد کمترین روحیه مقاومت و عصیان طبقات نادار جامعه بوده است.

این حرکت با دو شعار اصلی «والستری را اشغال کنید» و «ما ۹۹ فیصد هستیم» با نیروهای اجتماعی ناهمگون از ستاره های میلیونر هالیود تا محصلان به ستوه آمده پا به میدان گذاشت. مهم ترین مشخصه «اشغال والستری» شکل گیری این حرکت پس از تداوم بحران اقتصادی امریکا و بخصوص ورشکست شدن نهادهای مالی و اعتباردهی امریکا است. به همین دلیل هم اعتراض در برابر تسلط بی قید و شرط والستری بر اقتصاد امریکا در محراق فعالیت این حرکت باقی مانده است. در آستانه ورشکست شدن قسمت اعظم بانک ها، دولت امریکا با تزریق بیش از یک تریلیون دالر به دست آمده از غارت کشورهای دیگر به کمک این بانک ها شتافت. دولت امریکا که در شعار، سنگ بازار آزاد را به سینه می زند و همیشه آن را از طریق صندوق بین المللی پول (آی. ام. اف) و بانک جهانی بر کشورهای فقیر تحمیل کرده، و در عمل با خصوصی کردن ثروت و اجتماعی کردن فقر حامی سرسخت شرکت ها بوده است، روزانه نیم میلیارد دالر به سرمایه دارانی سوبسید می پردازد که در سکتور زراعت سرمایه گذاری کرده اند. از طرف دیگر ملیتاریزم خونریز

امریکا که بودجه اش به تنهایی از مجموعه بودجه نظامی تمامی کشورهای جهان بیشتر است و سود حاصله از مصرف نظامی سالیانه آمریکا که بالغ بر یک تریلیون دلار می گردد، به جیب کمپنی های اسلحه سازی و امنیتی می رود، آنچه نصیب کارگران و محرومان جامعه آمریکا می گردد کشته شدن فرزندان شان در جنگ های توسعه طلبانه آمریکا است. این ملیتاریزم، آمریکا را به حامی دولت های ضد مردمی مبدل کرده و از هر شش وتوی ایالات متحده در شورای امنیت ملل متحد، پنج آن در دفاع از حکومت های ضد دموکراتیک و سرکوبگر بوده است. دولت آمریکا در حالی که جامعه مدنی و انجوزیم را به مثابه سوغات آمریکایی در کشورهای عقب مانده ترویج می دهد، تا توانسته اتحادیه های کارگری را که به معیشت کارگران و بیکار شدگان می رسد در داخل آمریکا نابود کرده است.

باور کلی بر این است که با وجود پیچیدگی و وسعت بحران اقتصادی جاری آمریکا که پس از بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بزرگترین بحران اقتصادی این کشور است، آمریکا و غرب این بحران را پشت سر خواهند گذاشت. نه تنها این، بلکه کاپیتالیزم آمریکا در فقدان جنبش های کارگری و بدیل سیاسی این بحران را به فرصتی برای ثروت اندوزی مبدل نموده و ثروتمندتر شده است. آمریکا امروز بالاترین رقم میلیاردرهای جهان را دارد. همان طوری که این بحران هم نشان داد، دم و دستگاه تبلیغاتی کاپیتالیزم با ظاهر شدن اولین نشانه های بحران اقتصادی در نهادهای مالی و رهنی، وجود بحران را انکار کرد و آن را مشکلات مقطعی و گذرا خواند، اما وقتی بحران به جایی رسید که نمی شد دیگر آن را نادیده گرفت، دامنه بحران را چنان وسیع و در ساحاتی جلوه داد که واقعاً در آن بحران وجود نداشت، و به این بهانه زمینه خصوصی سازی خدماتی از قبیل پسته رسانی را فراهم ساخت.

تا جایی که دیده شده، حرکت اعتراضی «اشغال والستریت» اصلاً کابوسی برای نظام سرمایه داری نبوده است و حتی گفته می شود که از حمایت چندین میلیارد آمریکایی نیز بهره مند بوده و منعکس کننده تضادها میان سرمایه مالی و سرمایه تولیدی است. جیمی کارتر هم این حرکت را مؤثر دانسته است. پس بجا خواهد بود اگر به عنوان مهمترین سؤال پرسیده شود که معترضان چرا نیویارک را برای آغاز و تمرکز اعتراضات خویش انتخاب کردند؟ آیا به این دلیل است که نیویارک شهر زردترین شیطان و نماد عریان سرمایه بی رحم است یا این که این شهر با خیابان والستریت اش نمادی مسلط ترین بخش سرمایه یعنی سرمایه مالی است؟ نیویارک مرکز سیستم بانکداری و سرمایه مالی، محل بازار بورس آمریکا و مقر شرکت هایی از قبیل جی پی مورگان چیس، سیتی گروپ، مورگان سنتلی، مریل لینچ و لیمن برادرز است و بهشت روی زمین مورگان ها و راکفلرهاست که با آبله دست و عرق جبین صدها هزار مهاجر اروپایی و آسیایی آباد گشته است.

در حالی که سرمایه داری آمریکا کماکان با بحران موجود دست و پنجه نرم می کند و آرام آرام نشانه هایی از کمتر شدن رکود اقتصادی به چشم می خورد، اما درین مدت با مبارزه جلدی و اعتراضات سازمان یافته از سوی تهیدستان جامعه مواجه نشده است. دولت آمریکا که به مثابه پاسدار منافع شرکت های بزرگ انحصاری دارای منظم ترین و مجهزترین دولت و ماشین سرکوب و تطمیع و دستگاه تبلیغاتی وسیع است، در وجود «اشغال والستریت» با جریانی روبرو است که به نداشتن رهبری واحد مباهات می کند. هرچند که «اشغال والستریت» در موردی هم حاکی از آگاهی و قاطعیت بود، مثلاً وقتی معترضان بیرق آمریکا را که بی شبهه نماد قلدری است در شهر آکلند آتش زدند، سیلی جانانه بر روی سردمداران شوونیست آمریکا حواله کردند. از دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر و میراث خوار رونالد ریگان به آتش کشیدن بیرق آمریکا عین ارتکاب جرم است. همچنین موضع گیری صریح بر ضد جنگ های آمریکا در اقصی نقاط جهان بخش لایتجای این حرکت بوده است، چون بانکداران نیویارک در تبانی با پنتاگون بیشترین سود را از جنگ افروزی های واشنگتن می برند.

اما دو مسئله نهایت مهم نشاندهنده برداشت انحرافی این حرکت است: اول این که سر دادن شعار «اشغال والستريت» آرزوی احیای کاپیتالیسم «پاک و ستره» و پویای قرن هجدهم است، زمانی که کاپیتالیسم نیروی پیشرو بود که برج و باروی لرزان فیودالیزم را ویران کرد. و از طرف دیگر نوعی تلاش برای جدا دانستن سرمایه مالی از بدنه کاپیتالیسم و قرار دادن آن در مقابل سرمایه های تولیدی و تجاری است. اقشار متعدد جامعه و بخصوص قشر خرده بورژوازی به عنوان مبلغ اصلی کاپیتالیسم همیشه بر نهادهای سرمایه مالی تاخته است، چون بدون داشتن پشتوانه و تنها با ارائه اعتبارات سود می جوید و بی قاعده بازی می کند. شعار «والستريت را اشغال کنید» همچنین این سؤال را بی جواب می گذارد که با مشت آهنین کاپیتالیسم مانند پنتاگون چه باید کرد؟ مبلغان سرسخت سرمایه داری در دوصد سال گذشته بر «دست نامرئی بازار» بوسه زده اند، اما دانسته فراموش می کنند که به قول معروف از آستین این دست نامرئی، در حقیقت مشت آهنین پنتاگون و ناتو و سنتو عمل می کند.

از این که بگذریم به شعار عامه پسند و مردم فریب «ما ۹۹ فیصد هستیم» می رسم که همه مرزها و فاصله های طبقاتی را مسخ و مخدوش می کند. درین شکی نیست که سی و سه فیصد ثروت امریکا در دستان یک فیصد ثروتمند فوق العاده یا سوپر رچ امریکا قرار دارد، اما درک این واقعیت هم دشوار نیست که ۹۹ فیصد متباقی فوراً شامل اردوگاه تهیدستان نمی گردند بلکه به نسبت های متفاوت از ثروت موجود در جامعه سود می برند. چندی قبل محکمه ای مضحک در ایالت نیو مکسیکوی امریکا، زنی را به اتهام دزدیدن یک کدو به ارزش دو دالر محاکمه کرد، تنها این زن از جمله تهیدستان است نه پولیس و قاضی و زندانبان.

در همین راستا معترضان «اشغال والستريت» تلاش می ورزند تا ادبیات شان رنگ و بوی فرا طبقاتی داشته باشد و بدون اشاره به تخصیص طبقاتی میان اقشار و طبقات اجتماعی عمدتاً از ادبیات حاکم بر جامعه امریکا استفاده می کنند که در آن به جای زحمتکشان و محرومان از امریکاییان سختکوش تمجید می شود. این سختکوشی می تواند شامل حال میلیاردری هم باشد که برای ثروت اندوزی شب از روز نشناسد یا هم وزیر دفاع در آستانه حمله به افغانستان یا عراق. اما زحمتکش کسی است که برای تهیه حداقل مایحتاج باید حداکثر نیرو و توان خود را به ثروتمندان بفروشد. از همینجاست که وقتی جامعه به دو اردوگاه حاکم و محکوم تقسیم می شود، این دو اردوگاه با هم متخاصم اند نه همسایه.

امریکا از سال ۱۸۸۵ به این طرف بزرگ ترین اقتصاد و نیروی نظامی جهان است و حداقل سه بحران بزرگ اقتصادی را پشت سر گذاشته، و پیوسته بر تعداد پایگاه های نظامی خویش در سراسر جهان افزوده است. این کشور در طول تاریخش یک روز را هم بدون جنگ پشت سر نگذاشته است. مجموعه قروض خارجی این کشور با اجتماع بیمارش به پانزده تریلیون دالر (15,000,000,000,000) می رسد. با این همه با آموختن از تجارب انقلاب های بزرگ قرن بیستم، زنجیر چنین قدرت عظیم نظامی و اقتصادی باید در ضعیف ترین حلقه هایش از هم بگسلد که این حلقه های ضعیف در افغانستان، عراق، پاکستان، یمن، سومالی، لیبیا و امریکای جنوبی است نه در والستريت.

با این که تیوریسن های بورژوازی پایان تاریخ و جاودانی استثمار سرمایه داری را تیوریزه می کنند و پرولتاریای جهانی را به زانو زدن در برابر ابدیت و «فنا ناپذیری» این نظام تشویق می کنند و با خدعه و تزویر به پدیده های اجتماعی و سیاسی مهر ماورای طبقاتی می زنند، اما صدها حزب و سازمان انقلابی که در پنج قاره دنیا مصروف کار و پیکار انقلابی اند، با باور خلل ناپذیر در راه رهایی طبقاتی، رهایی از استثمار و استثمار کار و پیکار می کنند و مطمئن اند که بشریت راهی جز رسیدن به کمونیزم ندارد.

جنبش کمونیستی بین المللی

جنبش کمونیستی بین المللی را که بنیان گذاران کبیری چون مارکس و انگلس در دوران رقابت آزاد سرمایه داری پایه گذاری کردند، با سه منبع اقتصاد سیاسی، فلسفه علمی و سوسیالیزم علمی حقانیت آن را در پراتیک پرولتری جهت عمومی ساختن مالکیت بر ابزار تولید و فناپذیری نظام سرمایه داری به اثبات رساندند. کمون پاریس با تمام اشتباهات رهبران آن، انقلاب کبیر اکتوبر و انقلاب توده ای خلق چین نظام سرمایه داری را در آخرین مرحله آن به ریشه انداختند و ابنای بشریت به این باور رسیدند که جز رفتن به سوسیالیزم و بالاخره دستیابی به کمونیزم راهی ندارند.

اما ارزیابی تضاد در فرماسیون های سه گانه طبقاتی، تضادعمده، جاگزینی تضاد جدید به جای تضاد قبلی و جهت عمده تضاد (منحیت جوهر دیالکتیک) به وضاحت نشان می دهد که گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم تضاد جدیدی را جانشین تضاد دوران نفی شده نمی سازد، بلکه فقط جهت تضاد تغییر خورده، جهت عمده به غیر عمده و جهت غیرعمده به عمده مبدل می گردد. به این خاطر اشتباهات کمونیست ها و نارسایی های ایدیولوژیک آنان و فعالیت های دشمنان شکست خورده و زخم دیده بورژوازی برای برگشت به دوران گذشته می تواند برای شان ثمرخیز گردد و به این صورت سوسیالیزم به سرمایه داری عقبگرد نماید، چیزی که در دوره های بردگی، فیودالی و سرمایه داری با جانشینی تضادهای جدید ناممکن می باشد، زیرا در این فرماسیون ها تضادهای جدید جانشین تضادهای دوران نفی شده می گردد، اما در سوسیالیزم تضاد جدید جای تضاد نفی شده را نمی گیرد، فقط دیکتاتوری از بورژوازی به پرولتاریا انتقال می یابد، از همین رو بورژوازی برای احیای مجدد تلاش می کند و پرولتاریا برای استحکام جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیزم بی وقفه در مبارزه و تلاش می باشد.

کمونیست ها با تیوری و پراتیک انقلابی، مبارزه علیه مشی و سیاست های نادرست و انحرافات سیاسی و ایدیولوژیک، تقویت شیوه های انقلابی رهبری و با مبارزه پیگیر علیه تلاش های بورژوازی برای احیای مجدد، پیروزی متداوم سوسیالیزم را تضمین کرده می توانند؛ پرولتاریا با مبارزه قاطع طبقاتی می تواند از عقبگرد سوسیالیزم جلوگیری نماید. زیرا چنانچه تذکر رفت مبارزه انتاگونیستی در سوسیالیزم میان بورژوازی و پرولتاریا ادامه داشته و این که پرولتاریا چگونه دیکتاتوری اش را اعمال، مستحکم و متداوم بسازد و بالاخره به کمونیزم گذار کند، منوط به مبارزه قاطع علیه ایدیولوژی، فرهنگ، هنر و سنن پوسیده و تلاش های بورژوازی برای احیای دوباره می باشد. از این رو دولت سوسیالیستی باید به مصاف بورژوازی در هر بخش ممکن برود و از احیای مجدد این طبقه با تمام توان جلوگیری نماید؛ این مبارزه تا گذار به کمونیزم ادامه دارد و طولانی خواهد بود.

در صورتی که این مبارزه به شکل قاطع و بی وقفه ادامه نیابد و بر دولت سوسیالیستی و حزب پرولتری آن افکار انحرافی حاکم گردد و بورژوازی موفق به گسترش فساد در ارکان های گوناگون آن شود، تضادهای موجود در زیربنای اقتصادی و در روبنا حل نگردد، به رفع شرایط مادی شکست انقلاب اقدام نشود و از توطئه، مداخله و تخریب کشورهای امپریالیستی جلوگیری نشود و از در سازش غیر انقلابی با آن ها معامله صورت بگیرد، چنانچه تجربه شوروی و چین نشان داد، رویونیزم بر آن حاکم می گردد، رویونیزمی که در خدمت احیای بورژوازی قرار داشته، امحای دولت و حزب انقلابی را تسریع نموده و به پای بورژوازی قربانی می کند.

با در نظر داشت موجودیت تضاد انتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی میان پرولتاریا و بورژوازی، فلسفه انقلابی عقبگردهایی را که در سوسیالیزم شوروی و چین به وجود آمد، امر طبیعی دانسته آن را تشریح دیالکتیکی می نماید. اینکه در این دوره رهبران جنبش کمونیستی در این دو کشور چه اشتباهات و انحرافات مرتکب شدند، بسیار روشن است که اگر از آنها جلوگیری می شد، مطمئناً ما شاهد «شکست سوسیالیزم» به این دردناکی آن نمی بودیم. در سه منبع و سه جزء عام مارکسیزم از لحاظ تیوریک تا حال اشتباه و انحرافی که باعث شکست سوسیالیزم شود به اثبات نرسیده، و اگر اشتباهاتی از لحاظ تیوریک موجود بوده، رهبران کبیر پرولتاریا با در نظر داشت اوضاع مشخص آن را تصحیح و تکامل بخشیده اند.

مارکسیزم همگام با علم تکامل می یابد، از این رو ما با این برداشت مذهبی و دگماتیک که «فقط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم، نه چیزی بیش، نه کم» مخالفیم، و در عین زمان ارائه تیوری های رویزیونیستی را زیر پوشش این که «مارکسیزم علم است و در حال تکامل است» به شدت ضد انقلابی دانسته، هر نوع «ستیز نوین» را که چیزی تازه برای غنای چارچوب تیوریک مارکسیزم نداشته باشد، نوعی از رویزیونیسم می دانیم.

اعتبار مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به حیث تیوری انقلاب های رهایی بخش، ایجاد جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیسم کماکان بر جای خود باقی است و «عقبگرد»هایی که در کشورهای سوسیالیستی صورت گرفته به مضمون و محتوای عام مارکسیزم ربطی ندارد و منوط به اشتباهات و نارسایی ها و انحرافات مجریان آن بوده است.

کمونیست ها با جمعبندی از اشتباهات مجریان سوسیالیزم و با تلفیق خلافت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، اتخاذ مشی، سیاست و شیوه های انقلابی رهبری می توانند پیروزی سوسیالیزم را تضمین کنند. با چنین جمعبندی می توان بیش از پیش در راه تطبیق تیوری انقلابی مارکسیستی استوارانه گام نهاد و در اوضاع کنونی نقش چشمگیر در سمت و سوی انقلاب های رهایی بخش ایفاء کرد. بحران اخیر اقتصادی در کشورهای امپریالیستی به ویژه در امریکا، زمینه را بیش از پیش برای اعتراضات، قیام ها و انقلاب های رهایی بخش ملی و سوسیالیستی فراهم ساخته است. امپریالیست های جهان برای غارت و بهره کشی کشورهای دیگر وارد فاز جدیدی از تضادهای امپریالیستی می شوند. دموکراسی بورژوازی بیش از پیش ماهیت و مضمون جنایتکارانه اش را در اشغال افغانستان، عراق و لیبیا به درستی نشان داده؛ تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای غربی شدت بیشتری یافته است؛ استثمار، تشدید رقابت های تسلیحاتی، فشار روزافزون بر کارگران و زحمتکشان، اعتراضات توده ای، استعمار کشورهای زیر سلطه و تضاد عمده میان خلق ها و امپریالیست ها وضعیتی را فراهم ساخته است که احزاب کمونیست باید از آن برای تشدید مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی سود ببرند.

در چنین اوضاعی، کمونیست ها باید در کشورهای زیر استعمار جنگ های غارتگرانه امپریالیستی را به جنگ های ملی - دموکراتیک مبدل نموده، و از آن برای رفتن به سوی سوسیالیزم کار بگیرند؛ در کشورهای سرمایه داری که توده ها به خاطر هزینه های بالای جنگ غارتگرانه تحت فشارهای گوناگون از قبیل مالی بیشتر، کاهش تأمینات اجتماعی، افزایش بهای کالاها و خدمات، بیکاری، افزایش ساعت کاری، کاهش مرزها و... قرار دارند، باید از تعمیق تضادهای کار و سرمایه به سود نظام سوسیالیستی سود بجویند و حرکت های کارگری و جنبش های توده ای را سمت و سو دهند تا عرصه بر چپاولگری امپریالیست ها در درون کشورهای شان نیز تنگتر شود.

امپریالیست ها برای مدیریت بحران اقتصادی که ماهیت نظام غارتگرانه سرمایه داری را می سازد، در حال کشتار مستقیم و غیر مستقیم خلق های افغانستان، عراق، لیبیا، پاکستان و سوریه می باشند و استراتژی های جدیدی در اقیانوس آرام، خاور میانه، آسیای میانه، آفریقا و امریکای لاتین را غرض قلدری و اربابی بیشتر بر جهان روی دست گرفته اند. تمام این ها نهایتاً جنگ افروزی بیشتر میان امپریالیست ها برای رقابت تقسیم مجدد جهان بوده و خلق های بی شماری را در شعله هایش خواهند سوخت.

جهان امروزی به طرز بی سابقه ای به طرف فقر، کشتار، بی ثباتی، تباهی محیط زیست، بیماری و جنگ افروزی می رود. همین اکنون بیش از 90 درصد مردم جهان تنها 10 تا 15 درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، در حالی که 10 درصد مردم جهان بین 85 تا 90 درصد ثروت جهان را غصب کرده اند؛ تفاوت طبقاتی میان کار و سرمایه روز تا روز عمق می یابد، و تا این فاصله موجود باشد، آتش مبارزه طبقاتی خاموش ناشدنی است. همین اکنون این مبارزه به نحوی از انحاء در جنبش های اعتراضی علیه دیکتاتورهای فاشیست در کشورهای غربی و افریقایی، علیه مراکز سرمایه در 200 شهر بزرگ جهان، اعتراضات مردمی در اسپانیا، ایتالیا، لندن، فرانسه و... در اعتصابات، در مبارزات مسلحانه کمونیست های انقلابی در هند، فلپین و قسماً پیرو، و در مبارزات کمونیستی در سراسر جهان ادامه دارد.

چنانچه گفتیم تا جامعه طبقاتی است، نبرد طبقاتی ادامه دارد و تا نبرد طبقاتی ادامه دارد، پرولتاریا برای پیروزی در این نبرد راهی جز رسیدن به سوسیالیزم ندارد. سوسیالیزم نخستین مرحله جامعه کمونیستی است که پرولتاریا، دشمنان خلق را از دیکتاتوری محروم ساخته و دیکتاتوری پرولتری خود را اعلام می نماید. در این مرحله دموکراسی کارگری، شاخص اصلی این نظام است و دیکتاتوری علیه طبقات سرنگون شده که در تلاش احیای دوباره هستند، به وسیله پرولتاریا تثبیت می گردد.

از این رو صحبت از شکست سوسیالیزم، هیاهوی ایدئولوگ های بورژوازی است که پایان تاریخ را اعلام کرده اند، در غیر آن در اوضاعی که جهان به دست انحصارگران غارت و چپاول می گردد و گرسنگی به معضل جدی دنیای ما مبدل می شود، اکثریت باشندگان کره زمین چور و چپاول می شوند و اقلیت چون انگل ها شیره جان انسان های پرولتر و زحمتکش را می مکند، از لحاظ علمی پیروزی و حقانیت سوسیالیزم در برابر کپیتالیزم بیش از پیش تثبیت می شود.

اشتباهات، انحرافات و عقبگردهای مجریان سوسیالیزم (احزاب و سازمان ها) نمی تواند دال بر شکست سوسیالیزم باشد. تاریخ سوسیالیزم نشان داده است که رویونیست ها بارها تلاش کرده اند قوغ آتشین سوسیالیزم را زیر تیوری های خاکستری که پوسیدگی نظام سرمایه داری از پس آن دیده می شود، پنهان نمایند، اما هر بار قوغ آتشین سوسیالیزم به وسیله رهبران ورزیده و انقلابی پرولتاریا چون شعله سر برآورده و فانوس نبرد علیه بورژوازی در پیشاپیش ارتش سرخ کمونیستی بر برج و باروی رویونیزم، اپورتونیزم و کپیتالیزم یورش برده است.

ضعف ها و اشتباهات مجریان سوسیالیزم در شوروی و چین سوسیالیستی، یکی از فکتورها برای عقبگرد سوسیالیزم در این کشورها به شمار می رود. البته این اشتباهات و ضعف ها نمی توانند نقش سازنده و معمارساز رفیق ستالین برای سوسیالیزم در شوروی و نقش رهبری کننده رفیق مائوتسه دون برای انقلاب سوسیالیستی چین و دفاع قاطع و پیگیر از سوسیالیزم در مقابل رویونیزم خروشچنی را کم اهمیت سازد.

اتحاد شوروی بعد از جنگ دوم جهانی برای حفظ سوسیالیزم چنان به رقابت نظامی با سرمایه داری پرداخت که بخش اعظم منابع عایداتی آن را می بلعید و به این صورت باید نان توده هایی که از انقلاب حمایت می کردند، از آنان گرفته می شد. سرمایه داری به خاطر سرشت نظامی گری خود که هدف تراکم بیشتر سرمایه را دنبال می کند، به رقابت تسلیحاتی دامن می زد و کشور شوروا جهت مقابله با تهدید از این رهگذر باید جبراً وارد این مسابقه تسلیحاتی می شد، چیزی که اساساً خلاف اصول سوسیالیستی است.

دولت سوسیالیستی شوروی، بدون این که شرایط عینی و ذهنی گرفتن قدرت و اجرای دیکتاتوری پرولتاریا توسط شماری از احزاب خرد و کوچک در کشورهایی مثل آلمان شرق، پولند، چکسلواکیا، هنگری، رومانی و... آماده باشد، مستقیماً احزاب این کشورها را با حمایت ارتش سرخ به قدرت رساند. این کشورها که در جریان جنگ دوم جهانی به شدت آسیب دیده بودند، باید با کمک های اتحاد شوروی به شکوفایی اقتصادی می رسیدند، شوروی ای که خود به ویرانه ای مبدل شده بود و سالها نیاز داشت تا

زخم های جنگ میهنی را التیام بخشد. به این خاطر سوسیالیزم به صورت میکانیکی وارد این کشورها شد لذا به شکوفایی نرسید و بی دلیل نبود که اقتصاد تمام این کشورها به اندازه نیم کشور کوچک امپریالیستی هالند نمی شد. آیا حاکمیت اینگونه سوسیالیزم در اروپای شرقی می توانست توده های این کشورها را راضی و خوشنود نگه دارد؟ آیا فرار از برلین شرقی به برلین غربی با دادن خون چیز طبیعی نبود؟ وقتی شوروی به ریویزیونیزم و بعد به سوسیال امپریالیزم تمام عیار مبدل شد، هیچ کشور اروپای شرقی (جز آلبانی که در جریان جنگ ضد فاشیزم مستقلانه می جنگید) کوچکترین اعتراضی نکردند و با سکوت مرگباری ترهای ضد کمونیستی خروشچف را پذیرفتند.

با این که مائو به درستی اعلام کرد که هر ناسیونالیستی باید انترناسیونالیست باشد، ولی روابطی که میان کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین با احزاب کمونیستی در حال مبارزه با رژیم های ارتجاعی شان وجود داشت، جدا از این که استوار بر مقوله جاودان لنین «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» بود، اما نوعی تبعیت از این کشورها در میان این احزاب به مرور زمان القاء شده بود و همین بود که وقتی شوروی به ریویزیونیزم گرایید، اکثر این احزاب انقلابی به دنبال ترهای ضد مارکسیستی آن رفتند. این ها همه به روشنی نشان می دهد که این احزاب در جریان کمک های چندین ساله، تفکر مستقلانه شان را زیر نام «روابط انترناسیونالیستی» باخته بودند و مبارزه ایدئولوژیک تا حدی از مضمون انقلابی اش تهی گشته بود.

همین گونه در چین به مجردی که ریویزیونیست های دن شیائوپنگی برای احیاء و تسلط سرمایه داری کمک های خود را با احزاب نیرومندی چون حزب کمونیست تایلند، حزب کمونیست اندونیزیا و چند حزب انقلابی در هند قطع کردند، بعضی از این احزاب قادر به ادامه مبارزه نشدند و از میان رفتند. این درست است که هر حزب کمونیست باید بر اساس اصول انترناسیونالیستی از احزاب برادر بر اقتدار کمک بگیرد، اما روابط میان تمام این احزاب و سازمان ها باید یکسان باشد، هیچ یک بر دیگری حق «برادر بزرگ» و «تحمیل فکر و نظر» نداشته باشد، زیرا شرایط انقلاب در کشورهای متفاوت از نظر موقعیت تاریخی فرق می کند. رهبری انقلاب در کشور نیمه فیودالی - مستعمراتی مثل افغانستان با رهبری انقلاب در فرانسه که به مرحله نهایی سرمایه داری رسیده، تفاوت های عمیقی دارد؛ به این خاطر انقلابیون هر یک از کشورها بافت های طبقاتی و اجتماعی کشور خود را بهتر می شناسند. بنابراین هدایت های مشخص کمونیست های یک کشور برای وضعیت مشخص کشور دیگر نمی تواند مؤثر واقع گردد، اما در مسایل عام کشورها همکاری و مساعدت احزاب کمونیست از ویژگی های برخورد انترناسیونالیستی است.

مناسبات بین دیکتاتوری و دموکراسی پرولتری آن طوری که لازم بود درین کشورها در نظر گرفته نشد. هم در شوروی و هم در چین، به جای اینکه کارگران در سطوح مختلف حزبی به خاطر دفاع از سوسیالیزم و دستاوردهای آن متحد شوند، تمرکز بیش از حد قدرت در دست احزاب کمونیست راه را بر نظرات مخالف و «شکفتن صدها مکتب» بست و این امر منجر به سردی در وحدت فکری و همبستگی با رهبری کمونیستی در این کشورها شد. با تغییر ماهوی حزب بلشویک به ریویزیونیزم خروشچفی و حزب کمونیست چین به ریویزیونیزم دن شیائوپنگی، دیدیم که نه تنها در خارج از این دو کشور دنباله روی دردناک احزاب کمونیست ادامه یافت، بلکه در درون این کشورها میلیون ها تن از کادرها، اعضا و توده های مردم بدون کدام عکس العمل شدید در برابر ریویزیونیست های روسی و چینی به دنباله روی پرداختند.

رهبران احزاب کمونیستی بر قدرت و یا خارج از قدرت چنان به انحصار رهبری دست زدند که تا می مردند نه جاگزینی و نه استعفایی در کار بود. این رهبران، همچنان رئیس، صدر و رهبر حزب و دولت می ماندند، در حالی که این رهبران در جریان مبارزات انقلابی تا زمان به قدرت رسیدن، بخش مهمی از انرژی را از دست داده و زودتر از دیگران به تحلیل رفته بودند. رهبران دیگری که در کمیته مرکزی حزب جا داشتند، در جایگاه ابدی شان می ماندند و می ماندند و بعد از هر کنگره تکرار می شدند.

نه رفیق ستالین و نه رفیق مائو با هم نظری و حمایت رهبران ورزیده و رو به تحلیل هر دو حزب، رفیق یا رفقای را جهت رهبری بعدی در حیات شان مد نظر گرفتند و اگر در زندگی شان همچو کاری عملاً آغاز می شد و آرام آرام بخشی از رهبری حزب و دولت به رفقای با انرژی جدید تعویض می گشت، تا بعد از مرگ شان نسل جدید کمونیست ها با رهبری جدید به ناخدایی این کشتی ادامه می دادند، احیای روزیونیزم خروشچف و دن شیوونگی کمتر محتمل به نظر می رسید. بعد از مرگ ستالین و مائو کسی و یا کسانی که تثبیت بوده باشند، در هر دو حزب دیده نمی شد.

با وجود تمام خدمات بزرگ رفیق ستالین و رفیق مائو در دفاع از مارکسیزم - لنینیزم و تلاش های بی دریغ شان برای اعمار سوسیالیزم و کار بزرگ تیوریک این دو برای غنای علم مارکسیزم، نمی توان در این زمینه بر آنان انتقاد نکرد. حزب پرولتری همانطوری که پیشاهنگ است، باید در تمام بخش ها منحنی پیشاهنگ عمل کرده، رهبران و کادرهای فراوانی که بتوانند پیهم و بی انقطاع پیشاهنگی حزب را مسجل سازند، پرورش و تربیه نماید، چیزی که با حاکمیت خروشچف و دن شیوونگی در شوروی و چین دیده نشد.

انتقاد بر انحصار رهبری تا پایان زندگی، انتقاد کوچکی نیست که از ذوقزدگی و پلورالیزم ارتجاعی بورژوایی نشأت کند. شماری به شمول باب آواکیان که خود سه دهه است در رأس حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار دارد، این خواست را ارتجاعی و بورژوایی می دانند، در حالی که این خواست دقیقاً از اصل سانترالیزم دموکراتیک آب می خورد و از اصل کمونیستی تداوم انقلاب به وسیله رهبران ورزیده نشأت می کند.

با آن که روزیونیست های خروشچف و دن شیوونگی مارکسیزم را ضربه زدند و باعث عقبگرد سوسیالیزم شدند و بالاخره دو حزب مقتدر کمونیستی را به پای بورژوازی به زانو درآوردند، با وجودی که ضربات سهمگین روزیونیست ها در جنبش کمونیستی جهانی تشت و پراکندگی تیوریک را دامن زده و دگماتیست ها، رفورمیست ها، ترسکیست ها، روزیونیست ها، اپورتونیست ها، انارشیزم ها و... همه مصروف لطمه به این جنبش می باشند؛ مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو سه دین چه از لحاظ فلسفه مارکسیستی، چه از لحاظ سیاست انقلابی و چه هم از لحاظ اقتصاد سوسیالیستی به حیث ایدیولوژی رهایی بخش پرولتاریا و توده های تهیدست، همچنان از اعتبار علمی برخوردار است.

در حال حاضر احزاب و سازمان های کمونیستی (صرف نظر از این که تا چه اندازه درست می اندیشند) عمدتاً حول سه نهاد دورهم گرد آمده اند که هر سه (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)، هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور) و کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست) رسیدن به انترناسیونالیزم را از وظایف اصلی شان می دانند. ما در این جا مختصراً این سه نهاد بین المللی را مورد بررسی قرار می دهیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984 پایه گذاری شده است. بر اساس وب سایت های حزب کمونیست ایران (م.ل.م) و «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، احزاب و سازمان های ذیل عضویت آن را داشته اند: حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادیش)، حزب کمونیست افغانستان، حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب کمونیست ایران (م.ل.م)، حزب کمونیست بنگلادیش (م.ل)، حزب کمونیست پیرو، حزب کمونیست سیلان (مائویست)، حزب کمونیست مائویست (ایتالیا)، حزب کمونیست مائویست (ترکیه و کردستان شمالی)، حزب کمونیست نیپال (مائویست)، حزب کمونیست هند (م.ل) ناکزالباری، گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا، سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس، مرکز کمونیستی مائویستی (هند).

حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) از اعضای مهم و برجسته این جنبش می باشند. حزب کمونیست انقلابی امریکا که پیش از سال 1984 «مائویزم» را به تیوری «عصر زوال امپریالیزم» لین پیائویستی ربط می داد و با این بحث درست که عصر ما «عصر زوال امپریالیزم» نه بلکه «عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری» است، با صراحت اعلام کرده بود که کاربرد «مائویزم» به جای اندیشه مائوتسه دون نادرست است؛ اما در سال 1988 اعلام نمود که «مائویزم» بهتر از «اندیشه مائوتسه دون خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان می دهد.» «جا» که تا قبل از سال 1993 در کنار مارکسیزم - لنینیزم از اندیشه مائوتسه دون کار می گرفت، پس از هفده سال از درگذشت رفیق مائوتسه دون، به خدمات وی پی برد و از اندیشه مائوتسه دون صرف نظر کرد و از اصطلاح «مائویزم» کار گرفت.

استفاده از «مائویزم» به جای اندیشه مائوتسه دون از طرف حزب کمونیست پیرو روی دست گرفته شد. این حزب در سال 1979 معتقد به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بود، از آن دفاع می کرد و همه را به کاربرد آن فرا می خواند، اما در سال 1981 شعار «به سوی مائویزم!» را بلند کرد و یک سال بعدتر مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم را پذیرفت و آهسته آهسته راه را برای «اندیشه گونزالو» باز کرد.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان در سند «نگاه اولیه ای در مورد وضعیت فروپاشیده کنونی «جا» و علل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن» می نویسد:

«... علیرغم عدم حضور مستقیم حزب کمونیست پیرو در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نقش پیشروانه این حزب در پذیرش مائویزم توسط کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مسلم و روشن است. از جانب دیگر جریان پیشروانه جنگ خلق در پیرو آن چیزی بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سطح بین المللی حیثیت و وزنه پراتیکی می بخشید و این جنبش را به مثابه یک جنبش جدی در سطح بین المللی مطرح می نمود.» «... در واقع پس از دستگیری گونزالو جنگ خلق در پیرو فروکش کرد و توأم با آن نقش تاثیرگذار حزب کمونیست پیرو بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تخفیف یافت. اما تا زمان برگزاری جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 2000 هنوز حزب کمونیست پیرو از تاثیرگذاری های وسیع بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برخوردار بود، به نحوی که قطعنامه آن جلسه تا حد زیادی در انطباق با مواضع نمایندگان آن حزب تدوین گردید.»

با تعمق بیشتر در سطور بالا، نتیجه می گیریم که کاربرد اصطلاح «مائویزم» به جای اندیشه مائوتسه دون که به گفته «ح.ک.م.» «... صرفاً بخاطر بیان بهتر خدمات مائوتسه دون مبنی بر متکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم نیست، بلکه مائویزم نسبت به «اندیشه مائوتسه دون» دارای کیفیت بهتر و عالی تر می باشد»، به علت اثر گذاری فراوان حزب کمونیست پیرو بر

«جا»، در این نهاد راه یافته است. حزب کمونیست پیرو که خود زمانی شعار دفاع و کاربرد اندیشه مائوتسه دون را بالا کرده بود و بعد «مائوئیزم» را پذیرفت و بعد از آن «عمدتاً مائوئیزم» را به کار بست و بعد به آن «اندیشه گونزالو» را علاوه کرد، به گفته «ح.ک.م.» «سرانجام فرمولبندی «مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم - اندیشه گونزالو (عمدتاً اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد». این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از «مائوئیزم» به جای اندیشه مائوتسه دون در «جا» نه از یک پراتیک، بلکه از اثرگذاری حزب ای نشأت گرفته که «اندیشه گونزالو» و «عمدتاً اندیشه گونزالو» را می پذیرفته است. این همه «مائوئیزم» گفتن نشان می دهد که کاربران عمده آن چگونه راه را برای «اندیشه»، «راه» و «سنتز نوین» باز کرده و شاید هم به زودی در کنار آن «گوانزالیزم» نیز جابجا شود. اکنون ما به جای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، با قطاری از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم - عمدتاً مائوئیزم - اندیشه گونزالو - عمدتاً اندیشه گونزالو - راه پراچندا و سنتز نوین باب آواکیان روبرو هستیم که کاربران آن در هر ایستگاهی که خواسته باشند، می توانند توقف کنند و حرکت کنند، بدون اینکه نیاز این توقف و حرکت را نشان داده بتوانند.

«جا» در برنامه اش می گوید: «در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم - لنینیزم است... ما تأکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است. بدون دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.» وقتی «اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است»، پس نیاز به استفاده از اصطلاح «مائوئیزم» چیست؟

کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال 1945 تأکید کرد که «حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم و ایده های مائوتسه دون قرار دارد.» و بعد در کنگره هشتم حزبی «ایده های مائوتسه دون» حذف شد و نهمین جلسه حزب کمونیست چین در 1969 پس از جمعبندی از انقلاب فرهنگی اعلام کرد که «حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون قرار دارد.» و زمانی که کنگره دهم حزبی تیوری «عصر زوال امپریالیزم» را به دور افکند، این روند به خوبی نشان داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، اندیشه مائوتسه دون را نه مارکسیزم عصر امپریالیزم می دانست و نه هم مارکسیزم عصر زوال امپریالیزم، بلکه آن را ایده ها و اندیشه های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می دانست که در عصر امپریالیزم برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب سوسیالیستی، نبرد پرولتاریا را به پیش می برد.

(قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائوئیزم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی شرکت کنندگان صورت گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خود را بالا ببرند تا دلیل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد.)

«جا» به گفته «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان (که تشکیل این «حزب» «مستقیماً محصول مبارزه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد»)، «در وضعیت فرو پاشیده و جداً خطرناک قرار» دارد و بر آن «گرایشات هژمونیستی در عملکرد» حاکم است. این «حزب» می نویسد: «جا» بصورت غیر مشروط تحت هژمونی یک حزب مشخص قرار می گرفت. در چنین وضعیتی کمیته تحت هژمونی آن حزب در واقع نه به طرف تطبیق فیصله های جمعی جنبش بلکه به طرف تبلیغ و ترویج غیر مستقیم و مستقیم نظریات آن حزب و اخیراً «سنتزهای نوین» حزب متذکره در سطح کل جنبش کشانده می شد.»

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان که منظورش هژمونی حزب کمونیست انقلابی امریکا بر «جا» است، در برنامه اش می نویسد: «حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب انترناسیونالیست کبیری است که علاوه بر خدمات ارزنده تیوریک برای جنبش بین المللی کمونیستی، نقش شایسته و قاطعی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ایفا نموده و در پیشبرد مبارزات آن فعالانه حضور دارد.»

در اینجا بد نخواهد بود از این «حزب» پرسیم که این «حزب» چه نیازی داشته است که با وجود «عملکرد هژمونستی» و دانستن این موضوع که «... برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث گردید که این جنبش در طول حیات 25 ساله خود نتواند به مثابه یک جنبش بین المللی به استحکام تشکیلاتی لازمه دست یابد»، حزب کمونیست انقلابی امریکا را «انترناسیونالیست» و آنهم «انترناسیونالیست کبیر» بخواند؟ آیا برداشت «حزب» از انترناسیونالیسم سطحی و غیر انقلابی نیست؟ آیا عنوان «انترناسیونالیست کبیر» دادن به حزبی که پراتیک مهم انقلابی در داخل امریکا ندارد و با هژمونیزم غیر انقلابی عمل می کند، عبارت پردازی کودکانه نیست؟ لنین می گوید: «یک نوع و فقط یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد و این یعنی فعالیت با تمام قوا جهت تکامل جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خود، و حمایت تبلیغی و معنوی و مادی از چنین مبارزه ای، و از این خط و فقط این خط در هر کشور بدون استثناء»، آیا با در نظر داشت همین تعریف، حزبی با هژمونیزم 25 ساله و غیر فعال در کشور خود را می توان «انترناسیونالیست کبیر» خواند؟

پس از حاکمیت «راه پراچندا» در حزب متحد کمونیست نیپال (مائویست) و با انتشار مانیفست جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا در سپتامبر 2008 «جا» بیش از پیش در تشت و پراکندگی تیوریک و سیاسی قرار گرفته است. شماری از احزاب گرد آمده در این نهاد جهانی، تحویلهای اسلحه، ترک مبارزه مسلحانه، قرار داد صلح، تشکیل دولت ائتلافی و... را تسلیم طلبی حزب کمونیست نیپال (مائویست) تلقی کرده و آن را رویزونیسم می گویند. ولی کادرها و رهبران حزب متحد کمونیست نیپال (مائویست) این اتهام را رد می کنند و آن را عدم شناخت دقیق این احزاب از شرایط خاص نیپال می خوانند.

یکی از رفقای سازمان انقلابی افغانستان در نوامبر 2009 با رفیق بسنتا عضو بیروی سیاسی حزب کمونیست نیپال (مائویست) در دفتر این حزب در کنمندو ملاقات کرد که ضمن توضیح روند انقلاب نیپال اظهار داشت: «با وجودی که بسیاری از احزاب مارکسیست در سراسر دنیا ما را متهم به تسلیم طلبی می کنند و می گویند که ما اندیشه خود را ترک نموده ایم (که این حق شان است) اما آنان در مورد وضعیت نیپال معلومات کافی ندارند. ما برای رسیدن به هدف خود درین مرحله راه مسالمت آمیز را آزمایش می کنیم، اگر نتوانیم به اهداف خود که در حال حاضر تغییر دادن قانون اساسی است، برسیم، دوباره به مبارزه مسلحانه رو خواهیم آورد، ما مبارزه مسلحانه را منتفی ندانسته و آن را یگانه راه رسیدن به انقلاب دموکراتیک نوین می دانیم. حزب ما برای رسیدن به اهداف خود باید راه های جدیدی را روی دست می گرفت که برخی اوقات شامل مبارزه مسلحانه و برخی اوقات شامل مبارزه توده ای می شد، یعنی ما با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به ائتلاف تن دادیم. ما هنوز ارتش خود را داریم، اما بر اساس قرارداد صلح از سوی سازمان ملل نظارت می شود. این به آن معنا نیست که دیگر ارتشی وجود ندارد، بلکه به این معناست که بر طبق قرارداد، هر دو جانب (ارتش مردمی نیپال و ارتش دولتی) اجازه ندارند که از پایگاه های خود برآیند و بر یکدیگر حمله کنند؛ باید در مدت شش ماه هر دو ارتش با هم یکی می شدند، اما اکنون سه سال از آن تصمیم می گذرد زیرا کشورهای امپریالیستی نمی خواهند که هر دو ارتش با هم یکی شوند چون می دانند که رهبری ارتش در دست ما خواهد بود، ارتش مردمی بر اساس قرارداد ارتش ملی شمرده می شود... حزب ما متعهد به قرارداد صلح است و تا زمانی که طرف مقابل از آن تخطی نکند، ما به خود اجازه نمی دهیم که از آن تخطی کنیم. ولی اگر طرف مقابل ما از قرارداد صلح تخطی کرد، ما دوباره دست به تفنگ خواهیم برد و دوباره مبارزه مسلحانه را دنبال خواهیم کرد. ما در تلاش از بین بردن دولت کنونی هستیم تا حزب ما قدرت را به دست گیرد. ما برای رسیدن به این هدف، هر راه ممکن را امتحان و از آن کار خواهیم گرفت، ولی چیزی که برای حزب ما مهم است، ترک نکردن عقاید و آرمان های حزب است؛ اگر ما به مارکسیسم - لنینیسم پشت نماییم، در حقیقت به هدف و مردم خود خیانت کرده ایم».

به تعقیب این اظهارات در 5 سپتمبر 2011 رفیق بسننا ضمن ارسال پیام تسلیت به مناسبت درگذشت رفیق پاغر نوشته بود: «باید گفت که انقلاب در نیپال در مرحله جدی تقاطع دو خط فکری قرار گرفته است و رهبری حزب بدون تصمیم حزب کلیدهای کانتینرهای موجوده اسلحه را در اردوگاه تسلیم کرده اند که این مسئله سبب تعمیق مبارزه دو خط در این حزب شده است.»

سازمان انقلابی افغانستان با تأکید بر این تیوری فلسفی مائوتسه دون که «حل تضادهای مختلف با اسالیب گوناگون، اصلی است که مارکسیست - لنینیست ها باید دقیقاً از آن پیروی کنند. ولی دگماتیک ها این اصل را مراعات نمی کنند و در نمی یابند که شرایط در انقلاب های گوناگون متفاوت است و در نتیجه درک نمی کنند که تضادهای مختلف باید با اسالیب گوناگون حل شوند؛ به عکس آنها فورمول قالبی خود را که لایتغیر می انگارند، در همه جا به طور میکانیکی به کار می بندند که در نتیجه فقط می تواند به ناکامی انقلاب و یا به زیان امری که آینده تابناک و درخشانی در پیش دارد، منجر شود» نظر خود را در پیامی به آن حزب چنین ابراز داشت: «در تازه ترین ایمیل تان همچنین اشاره ای به اختلاف نظر در مورد نحوه تحویلهی سلاحکوت و انجام این کار بدون بحث درون حزبی داشتید. از گزارش های منابع خبری بیرون از نیپال هم معلوم می شود که برای در برابر هند کرنش نشان می دهد و به عوض مائویست های هند با حزب رویونیست این کشور رابطه نزدیک دارد، اما اکثریت حزب مخالف این روش او هستند و با مبارزه جدی ایدیولوژیک از سوی کادرهای حزب رو به رو است.

این درست است که رهبری حزب باید در برابر این اتهام دو تن از کادرهای حزب که باب آواکیان را مرتد یا مهره سیا می دانند، نظر خود را آشکارا بیان کند، بخصوص که مائویست های نیپال از سال های سال رابطه نزدیک و همکاری با حزب کمونیست انقلابی امریکا و باب آواکیان داشته اند. اما سؤالی که نزد ما مطرح است، اینست که مائویست های نیپال چرا موضع گیری در قبال باب آواکیان را ملاک تعهد دانسته و خود را ملزم به تعقیب رهنمودهای او می دانند. امروز که مارکسیست های سراسر جهان از آموزه های سیاسی، فلسفی و اقتصادی مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون این تیورین های بی نظیر بهره می برند عمدتاً به دلیل شرکت مستقیم آنان در پراتیک جنبش های انقلابی است. مارکس و انگلس در پراتیک کمون پاریس شرکت جستند و با تحولات ایرلند شمالی از نزدیک در تماس بودند؛ لنین پیشوای انقلاب بزرگ اکتوبر و ستالین معمار سوسیالیزم و فرمانده جنگ کبیر میهنی ضد فاشیزم در کشور شوراهای بودند؛ مائوتسه دون رهبر انقلاب دموکراتیک نوین در چین بود، اما نه آواکیان و نه حزب کمونیست انقلابی امریکا هیچ یک تجربه مستقیم پراتیک جدی انقلابی را ندارند و در کشوری باید امر انقلاب را به پیش ببرند که رفاه نسبی کارگزارانش سبب گردیده است که شاهد اعتراضات کارگری حتی از نوع فرانسه و اسپانیا و یونان هم در امریکا نباشیم... با همه دشواری های موجود، ما کمونیست های افغانستان به مبارزه الهام بخش رفقای مائویست خود در نیپال می بالیم و امیدواریم درفش سرخ بر فراز همالیا مستحکمتر از پیش به اهتزاز درآید و مبارزه دو خط فکری در حزب نیز به سود انقلاب پرولتری و توده های زحمتکش نیپال بیانجامد، بخصوص که تحویلهی اسلحه توسط رهبری حزب، سؤالاتی را خلق کرده است که امید با موفقیت خط اصولی حزب، به این پرسش ها نیز پاسخی ارائه گردد.»

در همین حال، انتشار مانیفست جدید حزب کمونیست انقلابی امریکا در سپتمبر 2008 بحث هایی را میان اعضای شرکت کننده «جا» به راه انداخت و شماری از احزاب شرکت کننده در این نهاد، فراخوان تازه برای تشکیل جدید بین المللی کمونیستی دادند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا در این مانیفست که به نام «سنتر نوین باب آواکیان» مسمی شده است، از پایان یک مرحله و آغاز مرحله نوین کمونیستی صحبت می کند. این سند تأکید دارد که نخستین موج انقلاب کمونیستی به پایان رسیده و باید از آن نتایجی را گرفت و برای چارچوب جدید تیوریک کار کرد. این سند می نویسد: «باب آواکیان طی 30 سال اخیر نه تنها رهبری همه جانبه حزب ما را تأمین کرد، بلکه به تعمیق تحلیل علمی از تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و نگاه ستراتیژیک به انقلاب کمونیستی ادامه داد.

نتیجه این کار، ظهور سنتز نوین یعنی تکامل بیشتر چارچوب تیوریک برای پیشبرد این انقلاب بوده است.» در این سامان فعالیت و روش و رویکرد در این سنتز نوین که توسط باب آواکیان مطرح شده، شباهتی با آنچه مارکس در پیدایش جنبش کمونیستی انجام داد وجود دارد. یعنی تثبیت یک چارچوب تیوریک برای پیشروی جدید انقلاب در وضعیت نوینی که پس از پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی به وجود آمده است. اما امروز و با این سنتز نوین، قطعاً مسئله «بازگشت به نقطه اول» مطرح نیست. یعنی این طور نیست که ما فراخوان دور ریختن تجربه تاریخی جنبش کمونیستی، جوامع سوسیالیستی که تا کنون به وجود آمده اند و «پیکره غنی تیوری علمی انقلابی» را که طی موج اول تکوین یافته، می دهیم. این کار غیرعلمی و در واقع رویکردی ارتجاعی است بلکه آنچه لازم است و آواکیان به عهده گرفته تکامل ایدیولوژیک و تیوریک بر پایه آنچه در گذشته وجود داشته، استخراج درس های مثبت و منفی از آن تجربه و ارتقای آن به سطح یک سنتز جدید و عالیت است.»

این «مانیفست» در زمینه فلسفه می نویسد: «این سنتز نوین به مفهومی عمیق در عرصه فلسفه و روش، مارکسیزم را به نحوی کاملتر مجدداً بر ریشه های علمی اش مستقر می کند. به علاوه این سنتز دربرگیرنده آموختن از تجربه غنی تاریخی از زمان مارکس تا کنون، دفاع از اهداف و اصول پایه ای کمونیزم است که صحت آنها در اساس به نمایش درآمده است (۴)، انتقاد کردن و کنار گذاشتن جوانبی که نادرستی شان نشان داده شده است و یا دیگر کاربرد ندارند و مستقر کردن کمونیزم حتی کاملتر و محکمتر از پیش بر یک شالوده علمی است.»

متعاقب نشر این سند، حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در «کمونیزم بر سر دو راهی خطاب به همه کمونیست های ایران» می نویسد: «به لحاظ عینی موج اول انقلاب پرولتری به پایان رسیده است، موجی که با انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس آغاز شد؛ با نقاط عطف مهمی چون کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین - بخصوص انقلاب فرهنگی در چین - تکامل یافت و سرانجام در سال 1976 با از کف رفتن چین سوسیالیستی پایان یافت.»

سازمان انقلابی افغانستان سنتزهای نوین باب آواکیان را که با چاشنی «مارکسیزم» و «ارزشدهی به گذشته آن» همراه است، انحراف جدی تیوریک در مارکسیزم می داند که در عدم پراتیک انقلابی و حضور فعال این حزب در مبارزات توده ای ریشه دارد و مطلق نگرانی تیوریک را نشان می دهد. این سنتزها در کشوری شکل می گیرد که پرولتاریای آن از لحاظ معیشت نسبت به پرولتاریای سایر کشورها و بخصوص کشورهایی که تحت ستم و اشغال مستقیم امپریالیزم قرار دارند، در سطح بالاتری قرار دارد و به خاطر همین سطح بلند معیشت که در نتیجه غارت، استثمار، استعمار و بهره کشی از پرولتاریا و سایر زحمتکشان کشورهای زیر ستم حاصل شده است، پرولتاریای آن قسماً تطمیع شده است و بی سبب نیست که در مقایسه با حتی پرولتاریای فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و یونان کمترین اعتصاب و فریادی (جز جنبش اشغال والستریت) از آن شنیده نمی شود.

«سازمان انقلابی افغانستان» باور دارد که تیوری عام مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون هنوز هم منحصراً تیوری رهایی بخش پرولتاریا و سایر طبقات زحمتکش و بخصوص توده های تهدیدست از اعتبار برخوردار است و پراتیک مبارزاتی احزاب کمونیست انقلابی حقانیت آن را به اثبات رسانده و شکست هایی که شماری از احزاب متحمل شده اند و حتی به رویونیزم گراییده اند، نه به عدم اعتبار تیوری عام مارکسیستی بلکه به عملکرد و اجرای نادرست تیوری مارکسیستی ارتباط داشته است. از این رو ما باور داریم که مارکسیزم ادامه دارد و صحبت از پایان مرحله اول و ورود به مرحله جدید با سنتزهای باب آواکیان با مطلق نگرانی تیوریک آن میسر نیست و این سنتز نه تنها چارچوب تیوریک مارکسیزم را «مستحکمتر و علمی تر» نمی سازد، بلکه چنانچه حزب کمونیست (مائویست) ایران گفته است «دوره جدیدی که در پیش است تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود»، بنابراین دوره باب آواکیانی هر چیز دیگری بوده می تواند جز مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون.

چارچوب تیوریک مارکسیزم در سه پراتیک انقلابی (نبرد طبقاتی، روابط تولیدی و آزمون های علمی) روند تکاملی اش را پیموده و می پیماید. از مارکس تا مائوتسه دون، همه رهبران پرولتاریا از طریق پراتیک انقلابی در غنایندی و تکامل تیوریک مارکسیزم نقش براننده داشته اند و در مبارزه با انحرافات رویزونیستی، اکونومیستی، رفورمیستی، اپورتونیستی، دگماتیستی و... چارچوب تیوریک و پراتیک آن را مستحکم ساخته اند.

رهبران پرولتاریا که در پراتیک مبارزاتی دخیل بوده اند، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، تیوری های مارکسیستی را که مختص به شرایط خاص بوده اند، مورد نقد قرار داده و تیوری هایی منطبق با اوضاع و شرایط را در پراتیک انقلابی به کار بسته اند و این نقد نه برای هوسبازی هایی از نوع ارائه «سنتز» بلکه از ضرورت هستی اجتماعی نشأت کرده است. اگر مارکس اشتباهات کمون پاریس را از لحاظ تیوریک جمعبندی می کند و اگر لنین تیوری مارکس - انقلاب همزمان در چند کشور - را در عصر امپریالیزم به انقلاب در ضعیف ترین حلقه تبدیل می کند و اگر مائوتسه دون در جامعه نیمه مستعمره و نیمه فیودالی شعار انقلاب دموکراتیک نوین را بالا می کند، هوسبازی های روشنفکرانه نبوده، بلکه از پراتیک مستقیم انقلابی سرچشمه گرفته است.

با آن که مانیفست حزب کمونیست انقلابی امریکا این «سنتز نوین» را به دور انداختن مارکسیزم نمی داند، اما حزب کمونیست ایران (م. ل. م) که به «هژمونی» حزبی این حزب تن داده است، ماهیت اصلی این «سنتز نوین» را چنین بیان می کند: «پیشروی دوره اول مرهون چارچوبه تیوریکی بود که مارکس جلو گذاشت و بعدها توسط لنین و مائو تکامل یافت. دوره جدید نیز نیازمند چارچوبه تیوریکی نوینی است که بر پایه جمعبندی نقادانه از دستاوردها و کمبودهای تیوریکی و پراتیکی دوره قبل جلو گذاشته شود. دوره جدیدی که در پیش است تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود.»

با این جمعبندی حزب کمونیست (م) ایران از «سنتز نوین» باید نتیجه گرفت که مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون دیگر نمی تواند منحصراً چارچوب تیوریک برای رسیدن به جامعه بی طبقه مطرح باشد، دیگر این تیوری به تیوری تاریخی تبدیل شده و نمی تواند کارا باشد و ضمن تحسین و ستایش از نقش آن، باید به طاق نسیان سپرده شود.

اما به نظر ما مرحله اول انقلاب کمونیستی کماکان ادامه دارد. با مبارزات مسلحانه و تدارکی کمونیست ها در هند، فلیپین و دیگر کشورها حق نداریم از پایان این مرحله صحبت کنیم؛ هنوز صفیر گلوله های کمونیست ها بدون انقطاع، نظام های پوسیده را به چالش می طلبد. در این مرحله طبق روند تاریخ، گاه فروکش و گاه اعتلاء موجود بوده است که فروکش آن دلایل مجزا از چهارچوب تیوریک عام مارکسیزم دارد.

اختلاف بر مسئله تضاد عمده جهانی نیز از مواردی قابل بحث در «جا» بوده است. بر اساس معلومات منتشر شده در وب سایت «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان، بحث روی تضاد عمده جهانی یکی از بحث های درونی «جا» بوده که به نتیجه قطعی و نهایی نرسیده است. حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م. ل. م) تضاد میان کشورهای امپریالیستی را تضاد عمده دانسته، در حالی که احزابی در این نهاد، تضاد عمده را تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها می دانستند.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان می نویسد: «در کنفرانس بین المللی سال 1984 نیز بحث روی تضاد عمده جهانی نتیجه نهایی قاطع نداشته و در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تضاد عمده جهانی بصورت صریح و روشن مشخص نگردیده است، در حالی که تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از سائر تضادها مطرح شده است»، «حزب کمونیست انقلابی امریکا، هم در کنفرانس بین المللی سال 1984 و هم در نشست گسترده کمیته در سال 1993، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشته است.» این «حزب» علاوه می کند که حزب کمونیست ایران (م. ل. م) بار دیگر در جلسه گسترده سال

2000 «فرمولبندی قطعنامه جلسه در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی را قبول نداشت و علیه آن رای داد» و «رهبری حزب مذکور {حزب کمونیست انقلابی امریکا} علیه قطعنامه جلسه کلاً موضع مخالف اختیار نمود.»

با وجود این مخالفت ها معلوم نیست که «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان چرا در برنامه حزبی اش در سال 2004 با وجود مخالفت دو حزب عمده «جا» در زمینه تضاد عمده جهانی و «هژمونی حزبی» می نویسد: «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اول ماه می سال 2000 با تأکید روی انقلاب به مثابه روند عمده و تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیزم به مثابه تضاد عمده جهانی، اعلام کرد که قرن بیست و یک، قرن برپایی و پیشبرد جنگ خلق ها و پیشروی به سوی سوسیالیزم و کمونیزم است.»

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان با این تناقض گویی، چرا باید از کمونیست های افغانستان انتظار داشته باشد که برنامه اش را «یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان» بدانند؟ آیا ما حق داریم زیر این «درفش سترگ» تناقض گویی و اغراق گویی برای کمونیزم برزیم و آیا «جا» ی پر از هژمونیزم و تشت تیوریک را می توان واقعاً نمونه از انترناسیونالیزم خواند؟ جواب ما به هر دو سوال منفی است.

هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور)

«ایکور» که در ششم اکتوبر 2010 تأسیس شده است، ستفن انگل رهبر حزب مارکسیست - لنینیست آلمان هماهنگ کننده اول آن انتخاب شده است. با وجودی که 70 حزب و سازمان انقلابی برای تشکیل ایکور مصروف تبادل نظر، همکاری و کمک بوده اند، از لابلای نوشته های این نهاد معلوم می شود که در حدود 43 شکل در بیش از 30 کشور حول آن برای هماهنگی فعالیت های مبارزاتی شان گرد هم آمده اند.

سندی که در 14 مارچ 2012 به نام «ایکور و مبارزه جهانی برای دموکراسی و آزادی» نشر شده است، احزاب و سازمان های آتی آن را امضاء کرده اند:

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان، حزب کمونیست بنگلادیش، گروه کمونیست های انقلابی «کراسنی کلین» بلاروس، حزب کمونیست بلغارستان، حزب کارگر بلغار (کمونیست)، سازمان انقلابی کنگو، اتحادیه کمونیست های جوان چکوسلواکیا، حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) جمهوری دومینیک، حزب مارکسیست - لنینیست آلمان، سازمان انقلابی یونان، حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست - لنینیست)، حزب رنجبران ایران، سازمان کمونیستی لوکزامبورگ، سازمانی از مراکش، حزب کمونیست نیپال (مشعل)، سپیده سرخ هالند، حزب کمونیست (پاراگوئه) مستقل، حزب مارکسیست - لنینیست پیرو، پلاتنفرم مارکسیست - لنینیست روسیه، حزب کمونیست افریقای جنوبی (مارکسیست - لنینیست)، گروه مارکسیست - لنینیست سویس، و اتحاد کمونیست های انقلابی ترکیه و حزب کمونیست متحد نیپال نیز در 13 نوامبر 2011 در دومین کنفرانس آسیایی ایکور به عضویت این نهاد پذیرفته شده اند.

در اساسنامه «ایکور» صرف نظر از سایر موارد، کار انقلابی واقعی در کشورهای مربوطه میان توده های استثمار شده و ستم دیده، سیاست طبقاتی رادیکال و طرد سازش طبقاتی با انحصارات حاکم و دست نشاندگان شان، قبول تغییر انقلابی در روابط اجتماعی و لزوم برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به هر طریقی که امکان پذیر است، از جمله شرایط عضویت برای این نهاد قید شده است.

قطعنامه بنیانگذاری ایکور بر «کشیدن خط روشن با رویونیزم، ترسکیزم و انارشیزم و هر شکل ضد کمونیزم مثل حملات خصومت آمیز و کارزار لکه دار کردن نوع بورژوازی علیه به اصطلاح «ستالینیسم» یا «مائویزم» و دیکتاتوری پرولتاریا» تأکید می کند، و

باور دارد که «رقابت امپریالیست ها، خصوصاً امپریالیست های عمده قدرتمند به طور دایم خطر جنگ جهانی را دامن می زنند و کشمکش های مسلحانه منطقی را به منظور تقسیم مجدد جهان هدایت می کنند.»

کمیته قاره آسیای ایکور در 3 اپریل 2011 پیشنهاد قطعنامه در مورد افغانستان را منتشر نموده و در آن تجاوز امریکا و ناتو به افغانستان اشغال خوانده شده است که برای پرده پوشی عملیات و اهداف امپریالیستی شان، شعارهای دروغین «نجات مردم افغانستان از تروریسم طالبان و القاعده»، «آوردن دموکراسی، تحقق حقوق زنان افغان و دفاع از حقوق بشر» و... را بلند کرده اند. در این قطعنامه تأکید شده است که «وظیفه تشکیل های عضو ایکور است که برای خروج نیروهای کشور خودی شان از افغانستان اشغالی مبارزه کنند.»

سازمان انقلابی افغانستان با در نظر داشت شناخت اولیه و مرور اساسنامه و قطعنامه های این نهاد، در چارچوب هدف ستراتیژیک آن (از بین بردن سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی و تحقق بخشیدن به روابط جامعه سوسیالیستی) با کلیت این سازمان و سیاست های آن موافق است، اما در حال حاضر به جای حضور در این سازمان، رسیدگی به کارهای درون سازمانی، توسعه تشکیلاتی، پیوند فشرده با توده ها، حضور پر رنگ در مبارزه علیه اشغالگران و رسیدن به وحدت اصولی برای تأسیس حزب انقلابی پرولتاریا را از وظایف عمده اش به حساب می آورد.

کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست

در کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست، احزاب ذیل عضویت دارند: حزب کمونیست انقلابی برازیل، حزب کمونیست کارگران فرانسه، حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست کارگران تونس، حزب کار ایران (توفان)، حزب کمونیست انقلابی ترکیه، تشکیلات برای احیای حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست کارگران دنمارک، حزب کمونیست آلمان، پلاتنفرم کمونیستی ناروی، سازمان برای بازسازی حزب کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست کار دومینیک، حزب کمونیست مکزیک (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست انقلابی ولتا، حزب کمونیست چیلی (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست اکوادور (مارکسیست - لنینیست)، حزب کمونیست ونزوئلا (مارکسیست - لنینیست) و حزب کمونیست بنین.

این کنفرانس خلاف دو نهاد دیگر با درک توطئه های جهانی امپریالیسم اصل پنهانکاری را در نظر گرفته، کنگره اخیر خود را بنابر گزارش خود این نهاد «در یکی از شهرها در شرایط پنهانی، از ترس تعقیب دموکرات های بورژوا» برگزار کرد. در این کنگره، در کنار احزاب و سازمان های ذکر شده، عضویت احیای حزب کمونیست کارگران آلمان، حزب کمونیست آلبانی و یک سازمان دیگر از مارکسیست - لنینیست های مراکشی به تصویب رسید. احزاب شرکت کننده در کنگره، جنبش کارگری را در حال اعتلا و پیشروی، و امپریالیسم را در بحران ارزیابی کردند.

این کنفرانس جنگ غارتگرانه در افغانستان را محکوم و آن را وحشیانه ارزیابی می کند، لذا در اعلامیه مارچ 2011 خود می نویسد: «ائتلاف ارتجاعی نیروهای امپریالیستی که با تکیه بر قطعنامه سازمان ملل و به بهانه دفاع از جمعیت غیر نظامی لیبی را مورد حمله قرار داده اند، تعرض دیگری بر علیه خلق هاست. امروز لیبیا، دیروز بالکان و عراق و افغانستان هم با توسل به همین بهانه ساختگی بود که وحشیانه مورد حمله قرار گرفتند.»

خلاف «جا» و «ایکور»، در این نهاد سازمانی از افغانستان حضور ندارد تا از آن طریق شناخت بیشتر از این نهاد به دست می آوریم.

سازمان انقلابی افغانستان از هر آن جریان بین المللی که با افکار مترقی و پیشرو عملاً علیه امپریالیزم به ویژه امپریالیست های اشغالگر در افغانستان مبارزه کند، اصولاً حمایت می نماید. مبارزه این نهادها علیه امپریالیست های کشور شان، نقش بسیار مهم در تضعیف امپریالیزم و خونخواری اش در کشورهای اشغال شده و زیر ستم ایفاء کرده می تواند.

حزب کمونیست (مائویست) چین

نام حزب کمونیست (مائویست) چین به تازگی بر سر زبان ها افتاده است. این حزب در سه نهاد فوق عضویت ندارد. در صورتی که این حزب، چنانچه در قطعنامه اش بیان می دارد که «دم پلنگ» را لمس کرده و «باعث ایجاد امواج سیاسی عظیم علیه بلوک رویزیونیست های حزب کمونیست چین» شده است، حضور آن در جنبش کمونیستی جهانی از اهمیت فراوان برخوردار می باشد. حمله از درون چین علیه امپریالیزم چینی که هنوز عکس رهبر کبیر پرولتاریا (مائوتسه دون) در میدان تیانمن آن نصب است، حمله انقلابی، مهم و نقطه عطف در تداوم انقلاب سوسیالیستی در چین به شمار می رود.

حزب کمونیست (مائویست) چین که به طور رسمی در 28 نوامبر 2008 تأسیس گردیده است، هدف غایی خود را رسیدن به کمونیزم می داند و با صراحت اعلام می دارد: «این حزب میراث آرزوهای صدر مائو و حزب کمونیست چین در عصر مائوتسه دون می باشد». این حزب «بلوک خائنان رویزیونیست حاکم حزب کمونیست چین» را دشمن شماره یک مردم چین می داند و باور دارد که «اگر مرتجعان از زور کار می گیرند، ما هم این کار را خواهیم کرد».

سازمان انقلابی افغانستان، ضمن حمایت از ایجاد حزب کمونیست (مائویست) چین و مبارزه آن علیه دولت امپریالیستی چین به این باور است که با بریدن چین از مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پا گذاشتن دولت آن کشور در رقابت امپریالیستی، نمی توان «حزب کمونیست چین» را دیگر رویزیونیست خواند. «سازمان انقلابی افغانستان» در نوشته (پیوند با انجوازم، گسست از مارکسیزم) در مورد دولت چین نظرش را بیان داشته است که اینک بار دیگر اکیداً آنرا نقل می کنیم: «دولت چین بعد از آن که بخش اعظمی از اقتصادش را وارد بازار نمود، کمپنی های دولتی و خصوصی چین در رقابت با کمپنی های امپریالیستی به استثمار خلق های جهان برخاست تا جایی که یک زن سرمایه دار چینی به سه میلیارد دالر سرمایه دست یافت. سرمایه داران چینی در پنج قاره جهان به سوسو کشیدن برای بازار، مواد خام و نیروی کار ارزان مصروف شدند و دولت چین، هانکانگ را با حاکمیت رژیم سرمایه داری انگلیسی نگه داشت و غیره، دیگر رویزیونیست گفتن چین غیرواقعی است. رویزیونیست ها هیچ وقت از اداهای مارکسیستی دست بر نمی دارند و همیشه از انقلاب، مارکسیزم و اقتصاد بروکراتیک صحبت می کنند، مواردی که در چین کنونی قطعاً شنیده نمی شود. به این صورت چین حاضر یک امپریالیزم تمام عیار است تا جایی که نمی توان آن را «سوسیال امپریالیزم» نامید».

سرمایه گذاری های بزرگ چین در کشور ما، حمایت از دولت پوشالی، هماهنگی با امپریالیست های امریکایی در اشغال و کشتار توده های محروم از همه چیز، این دولت را به امپریالیست تمام عیار مبدل کرده و دیگر نمی توان آنرا رویزیونیست خواند.

«سوسیالیزم قرن بیست و یکم»

در پهلوی احزاب و سازمان های مارکسیستی که در نهادهای جهانی گردهم آمده اند و سایر احزاب و سازمان های مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه بیرون از این نهادها، ما با جریان «سوسیالیزم قرن بیست و یکم» در شماری از کشورهای امریکای لاتین روبرو هستیم.

این جریان که عمدتاً جنبش بولیواری نام گرفته است، جریانی است که از راه مسالمت آمیز و پارلمانتاریزم در صدد کسب قدرت سیاسی می باشد. این جریان که مبارزه با بی سوادی، تولید و عرضه مواد غذایی ارزان، آموزش و پرورش ارزان و اجباری و اجرای برنامه های صحی را از ماموریت های بولیواری می داند، در مخالفت با سیاست های نیولیبرالیستی اقتصادی امریکا قرار دارد و بر اساس شعار سایمن بولیوار رهبر مبارزات توده ای قرن نوزدهم امریکای لاتین «ما هیچ وقت آرام نخواهیم نشست و هیچ وقت آسودگی خاطر نخواهیم داشت، مگر این که زنجیرهای اسارت خود را از امپراتوری پاره کنیم» علیه سیاست های امریکایی عمل می کند.

کشورهای امریکای لاتین از دیر زمانی منحنی «حیات خلوت» امریکا مطرح هستند. در سال 1820 دولت جیمز مونرو رئیس جمهور وقت اعلام کرد که هیچ کشوری بدون حمایت ممالک متحده نمی تواند در امور داخلی کشورهای امریکای لاتین (امریکای مرکزی، امریکای جنوبی و جزایر کارایب) مداخله کند. بر اساس همین سیاست، امریکا مرزهایش را به وسیله اشغال تگزاس، اریزونا و نیو مکسیکو گسترش داد و بعدها با پیاده کردن سیاست های نیولیبرالیستی از طریق مکتب شیکاگو توسط میلتن فریدمن (کسی که سود را جوهر دموکراسی می دانست) در بسا از این کشورها دیکتاتورها را به قدرت رساند. در میان سال های 1973 تا 1988 در برازیل، چیلی، آرژانتین و اوروگوئه، دیکتاتورهای خون آشام با حمایت مستقیم نظامی و اقتصادی امریکا به قدرت رسیدند.

چور و چپاول ثروت و دارایی کشورهای امریکای لاتین، روند فقر و تهیدستی توده ها را در این کشورها تسریع نمود، چنانچه در اواخر دهه 1970، چهل و یک فیصد توده های این کشورها در فقر زندگی می کردند و با سیاست های نیولیبرالیستی مکتب شیکاگو، با گذشت هر سال بر تعداد فقرا افزوده می شد که در سال 1990 این فیصدی به 48 درصد رسید.

بی رحمی سیاست های نیولیبرالیستی، دولت های مستبد و دیکتاتور، ستم و بهره کشی امریکا از این «حیات خلوت»، فقر روز افزون، بیکاری، تراکم ثروت در دست طبقات حاکمه، گذشته پر افتخار مبارزه علیه امپراتوری و... همه سبب شدند تا شماری از کشورهای امریکای لاتین بخصوص ونزوئلا، بولیویا و اکوادور به مسیر دیگری گام بگذارند، مسیری که علیه سیاست های نیولیبرالیستی بود: طرد سازمان نفتا و ایجاد «بازار مشترک کشورهای جنوب» (مرکوسور)، کاهش معاملات با صندوق بین المللی پول و ایجاد بانک جنوب، به راه اندازی جنبش بولیواری، جنبش چایستا و بالاخره «سوسیالیزم قرن بیست و یکم».

جنبش بولیواری که عملاً پس از پیروزی هوگو چاوز رئیس جمهور ونزوئلا در دسامبر 1998 آغاز گردید، تأثیرات شگرفی بر سایر کشورهای منطقه گذاشته است، زیرا با آغاز این جنبش و بخصوص با آغاز دولت هوگو چاوز در بهار 1999، ونزوئلا از بیکاری سخت رنج می برد، در شهرها 28 درصد و در روستاها 32 درصد نیروی کار بیکار بودند، اما اصلاحات بولیواری سبب شد که در سال 2006 میلادی سطح بیکاران به 10 درصد در سراسر کشور کاهش یابد.

کشورهای بولیواری مدل جدید توسعه را روی دست گرفته اند: مدل اجرای اصلاحات به سود توده ها از طریق انتخابات و پارلمانتاریزم. این کشورها سرمایه گذاری های بزرگ خصوصی را متوقف کرده، هزینه های دولتی را افزایش داده، برنامه های جدید

رفاهی را روی دست گرفته، شمار بی سوادان را کاهش داده، سن بازنشستگی را پایین آورده و به طرف ملی شدن صنایع، انرژی، مخابرات، استخراج معادن، بانکداری و... روان هستند.

در این میان رئیس جمهور اکوادور در سال 2007 یک قدم پیشتر رفت و پایگاه هوایی امریکا در مانتا را بست. او اعلام کرد که وجود چنین پایگاهی در خاک کشورش تصورکردنی نیست، مگر آن روزی که ایالات متحده نیز استقرار یک پایگاه اکوادور در میامی را مجاز بداند. سفرهای جورج بوش پسر به کشورهای امریکای لاتین با اعتراضات گسترده توده های لاتینی همراه بود که انزجار و نفرت خلق امریکای لاتین را از امپریالیست ها و یانکی های غارتگر نشان می دهد.

امپریالیزم امریکا که کشورهای امریکای لاتین را «حیاط خلوت» خود می داند، هر نوع جنبشی را که به حاکمیتش در این خلوتگاه ضربه بزند، دشمن خود دانسته از طریق کودتاها، توطئه ها و حمایت دیکتاتورها و طبقات مستبد حاکمه در صدد از میان بردن آن می باشد. امپریالیست های امریکایی با همین سیاست بارها تلاش کرده اند تا فیدل کاسترو را حذف کنند، علیه چاویز کودتا به راه بیندازند؛ در کلمبیا جایی که جنبش فارک از 48 سال بدینسو مصروف مبارزه مسلحانه علیه دولت مستبد کلمبیا می باشد، از حمایت های مادی و معنوی به دولت دیکتاتورهای این کشور گامی هم عقب ننشسته است. کلمبیا در حال حاضر پس از اسرائیل و مصر، سومین دریافت کننده کمک های نظامی امریکا می باشد. امریکا به بهانه مبارزه علیه تروریسم و مبارزه علیه کوکائین، نیروهایش را در کلمبیا مستقر نموده تا جنبش بولیواری را تهدید نماید.

امریکا، جنبش فارک را جنبش تروریستی می داند و ونزوئلا را متهم به حمایت از این جنبش می سازد. جنبش توده ای فارک در کلمبیا به خاطری می رزمند که در این کشور 1 درصد جمعیت ثروتمند، 45 درصد ثروت را در کنترل دارد و نصف زمین های کشاورزی متعلق به 37 ملاک کلان است و اکثریت کلمبیایی ها برای معیشت زندگی فقط از 3 درصد زمین های قابل کشت استفاده می کنند.

چنانچه تذکر رفت، سازمان انقلابی افغانستان از جنبش های مترقی و سکیولار ضد امپریالیستی کوبا، ونزوئلا، بولیوی، اکوادور، مبارزات فارک، زاپاتیست ها و سایر جنبش های توده ای علیه امپریالیست ها، دولت های مستبد و خودکامه در سایر کشورها حمایت می کند و این جنبش ها را در تضعیف هرچه بیشتر امپریالیزم مؤثر می داند، اما باور دارد که «سوسیالیزم قرن و بیست و یکم» که بر بنیاد پلورالیزم و انتخابات و دموکراسی آباد شده، نمی تواند دیکتاتوری پرولتاریا را حاکم سازد، زیرا در جهان طبقاتی، نبرد طبقاتی و تلاش برای احیاء و امحای حاکمیت طبقاتی ادامه دارد که این نبرد از طریق پارلمان و دموکراسی بورژوایی میسر نیست. تا جامعه طبقاتی و منافع طبقاتی موجود است، این ستیز ادامه دارد و طبقات ارتجاعی برای احیای مجدد خود از هیچ نوع توطئه، کودتا و جنگ خودداری نخواهند ورزید، چنانچه تجارب کودتاها و سوء قصدها در همین کشورهای بولیواری نمونه های خوب آن به شمار می رود.

تجارب تاریخی به اثبات رسانده که دیکتاتوری طبقاتی، تنها از طریق جنگ طبقاتی و انقلاب قهری می تواند به پیروزی برسد. از همین رو مائوتسه دون اعلام می دارد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می شود.» در وضعیتی که امپریالیست ها با شش انحصار (مالکیت تکنالوژی مدرن، کنترل جریان های مالی در سطح جهان، کنترل راه های بهره برداری از منابع طبیعی کره زمین، کنترل وسایل ارتباطی و رسانه ای، انحصار آبراه ها و انحصار سلاح های کشتار جمعی) دنیا را کنترل می کنند، و تنها امریکا با داشتن بیش از 714 پایگاه نظامی در سراسر جهان، پنتاگون خود را به حیث بزرگترین زمین دار جهان تثبیت کرده است؛ پلورالیزم، دموکراسی و پارلمانتاریزم راه رسیدن به سوسیالیزم نیست، کمونیست ها جز انقلاب قهری، راهی برای رسیدن به سوسیالیزم، دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق کمونیزم ندارند.

پوپولیزم، مبارزهٔ مسالمت آمیز، پارلمانتاریزم، پلورالیزم و تن دادن به اصول بورژوازی برای رسیدن به سوسیالیزم، رویونیوم آشکار است. مائو با صراحت انکار اصول اساسی و حقیقت عام مارکسیزم را رویونیوم می داند و می گوید: «رویونیوم نوعی از ایدئولوژی بورژوازی است. رویونیومست ها تفاوت بین سوسیالیزم و کاپیتالیزم، فرق بین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را انکار می کنند. آن چه که آنان از آن طرفداری می کنند، در واقع مشی سوسیالیستی نیست، بلکه مشی سرمایه داری است.»

مارکسیزم به ما می آموزد که دوست و دشمن را تشخیص بدهیم و مرزهای طبقاتی را مغشوش نسازیم. مارکسیست ها نبرد طبقاتی را به جلو می برند تا دیکتاتوری پرولتاریا را جاگزین دیکتاتوری بورژوازی سازند، و این امر در اوضاع کنونی جهان نه از طریق پارلمانتاریزم صورت می گیرد و نه هم از طریق پلورالیزم و انتخابات؛ فقط قهر طبقاتی را باید با قهر طبقاتی پاسخ گفت، نه چیز دیگری.

سازمان ها و گروه های چپ افغانستان

جنبش کمونیستی جهان اثرگذاری های فراوانی بر جنبش چپ افغانستان گذاشته است. در شماره اول «به پیش» ارگان تیوریک - سیاسی سازمان انقلابی افغانستان آمده است: «در شرایط کنونی تشتت تیوری - ایدئولوژیک خاصی، از زوایای گوناگونی این جنبش را تهدید می نماید. بعضی از افراد و شاخه ها، اندیشه مائوتسه دون را رد کرده و بعضی آن را تیوری هایی در حد انقلاب دموکراتیک نوین در چین می شناسند. عده ای علت بروز سرمایه داری در چین را نگرش های نادرست مائو در تشکیل جبهه متحد با بورژوازی ملی دانسته، بعضی ها این اندیشه را تکاملی بر گنجینه مارکسیزم در هر سه جزء آن (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی) می دانند و عده ای خود را کمونیست (مائویست) می نامند.»

در بیش از چهار سال گذشته گروه ها و سازمان های تازه ای (یا با انشعاب از سازمان ها دیگر و یا هم با فعالیت دوباره) در بستر جنبش چپ افغانستان به کار آغاز کرده اند. تشتت تیوریک نه تنها کمتر نشده است، بلکه تا سطح ورشکستگی تیوریک نیز پیش رفته است. فلاکت پراتیک شماری از سازمان ها و گروه ها، زمینه اعتماد متقابل را با آنها از ما می گیرد. جنبش چپ افغانستان را عمدتاً به دو دسته می توان تقسیم کرد: دسته ای که در مورد اشغال، نهادهای جامعه مدنی اشغالگران، انجوها و... موضع روشن دارد، و دسته دوم که موضع آن ناروشن، مبهم و با اما و اگر همراه است. در این بخش به طور اجمال سازمان ها و گروه های موجود جنبش را مورد بررسی قرار می دهیم.

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان

سازمان انقلابی افغانستان با به دست آوردن شماره اول عقاب (ارگان تیوریک این سازمان) در اسد 1390 با نام این سازمان آشنا شد. در شماره اول ارگان تیوریک آن می خوانیم: «سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA) در جریان جنگ مقاومت خلق ما علیه تجاوز شوروی در سال 1358 شمسی به دست جمعی از فرزندان پاکباز و نامدار خلق افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. یکی از شرایط تدارک و ایجاد سازمان پذیرش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس ایدئولوژیک آن بود... این سازمان به منظور تثبیت نقش پیشاهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک از همان آوان پیدایش خود وارد عرصه جنگ مسلحانه آزادیبخش خلق گردید و متناسب با الزامات جنگ آزادیبخش در عرصه های متفاوت ملی و دموکراتیک برآمد لازم کرده است.»

«عقاب» ادامه می دهد: «سازمان در سطح جهانی بین کمونیست های جهان به عنوان یک سازمانی که از استواری و پخته گی ایدئولوژیک برخوردار است و تجربه پر بهای جنگ مسلحانه انقلابی و سنت مبارزه آشتی ناپذیر علیه هرگونه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی راست و «چپ» و انقیاد و تسلیم طلبی را دارد، شناسایی شده و از احترام شایانی در جنبش جهانی کمونیستی برخوردار است... هم اکنون نیز سازمان در جریان یک مبارزه داغ علیه انحرافات ایدئولوژیک و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی به پیروزی دست یافته و با تصفیه خود از اپورتونیست ها و تسلیم طلبان استحکام بهتر یافته و در راه تحقق مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که همان راه نجات انسان ستمدیده از ستم و راه شهدای به خون خفته ماست، استوارانه گام بر می دارد.»

سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان موضع گیری روشن در مورد اشغال، انجوبازی، مدالگیری و حزب سازی علنی دارد. با مرور مطلب «سیمای جامعه ما و تضادهای آن و وظایف و راه حل ها» در «عقاب» شماره دوم در می یابیم که هم نظری های بیشتری میان

ما و این سازمان به چشم می خورد، البته این هم نظری ها به این معنا نیست که ما بحث های اصولی با رفقای این سازمان نداشته باشیم، ولی فعلاً ما با درنظرداشت هم نظری های بیشتر ترجیح می دهیم که این بحث ها در محدوده بحث های داخلی دو سازمان به پیش برده شود.

سازمان چپ رادیکال افغانستان

این سازمان تا حال به حیث جریان نه چندان گسترده در چپ افغانستان فعالیت می کند. سازمان چپ رادیکال افغانستان، جامعه افغانستان را سرمایه داری و مرحله انقلاب را سوسیالیستی معرفی می کند. جبهه ملی را در انقلاب دموکراتیک نوین رد نموده و آن را سازش طبقاتی می خواند. برنامه این سازمان تا حال به دست ما نرسیده است تا چند و چون آن را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم. این سازمان هر از گاهی در موارد خاص به زبان انگلیسی اعلامیه نشر می کند. در پراتیک انقلابی حضور آن محسوس نیست. تعدادی از افراد رهبری آن اکنون با «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» فعال هستند و تا حال رفقای این سازمان سندی مبنی بر موارد اختلاف این افراد نشر نکرده است.

سازمان رهایی افغانستان

سازمان انقلابی افغانستان در شماره اول «به پیش» و در سایر نشرات سازمانی، اشتباهات، ضعف ها و انحرافات رهبری سازمان رهایی را جمع بندی و انعکاس داده است، که کماکان بر همان نظراتش باور دارد. اما در بیش از چهار سال گذشته، این سازمان (که سندی به نامش نشر نشده است) اینجا و آنجا از مجرای های دیگر شعار ضد اشغالگران بلند کرده است که در مقایسه با سکوت ننگین و تنوری ها تسلیم طلبانه قبلی اش، حرکت به پیش به شمار می رود. این سازمان اگر از یک مجرا عکس اوباما را آتش زده، از مجرای دیگر در آغوش اوباما خزیده و از لطف وزارت خارجه امریکا بی نصیب نمانده است.

در بیش از چهار سال گذشته، سازمان رهایی در نهادهای مهم اشغالی (پارلمان، انجوها، جامعه مدنی، سفارت خانه ها، جلسات جهانی، جرگه های میهن فروشی و...) حضور و در بسا موارد حضور پررنگ داشته و از اندرز دادن های «مبارزاتی» برای امپریالیست ها خودداری نکرده است.

این سازمان تا هنوز شهامت نیافته است که مدال ها و تصدیق نامه هایی که از امپریالیست های خونخوار بدست آورده است، بر آن تف بریزد و در پیشگاه توده های ستمدیده افغانستان آنها را به زباله دانی بسپارد.

مبارزه قاطع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان انقلابی افغانستان علیه این سازمان در چند سال گذشته تأثیراتی در این سازمان داشته است: این سازمان زیر فشار مبارزه اصولی سازمان انقلابی افغانستان از تنوری ارتجاعی و تسلیم طلبانه «مداخله» ظاهراً در بخش های به مبارزه ضد اشغال رو آورده است، بخش هایی از آن از مدالگیری توبه کرده است، آنانی که تا دیروز «جامعه جهانی را نیاز می دانستند» امروز آنها را اشغالگر می خوانند و علیه آن سخترانی می کنند، با شعار سازمان انقلابی افغانستان «با تحریم انتخابات، چپ منحرف را بی نقاب بسازیم» ظاهراً انتخابات را تحریم کرد، از اتحاد و جبهه سازی با دشمنان مردم ابراز پشیمانی کرده است، پیروزی کمری در انتخابات را دیگر لگدی بر پوزه جنگسالاران نمی داند، بر درگاه یوناما تحسن نمی کشد، ظاهراً به «حق العضویت» و اعانه ها پناه برده

است و...؛ ولی هنوز انحرافات شدیداً ضد مارکسیستی و انقلابی، اینجوبازی و رفتن به درگاه امپریالیست ها بر آن حاکم است و بخش هایی آن هنوز دل از دالرها و پاداش های «جامعه جهانی» و «خوكدانی» نكند است.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان که عمدتاً خارج نشین است، ضد لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون است، با آنکه از ترسکی چیزی نمی گوید، اما با شبه نظرات ترسکی ضد لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون است. این سازمان، جامعه های سوسیالیستی اتحاد شوروی و چین را مثل ایدیولوگ های بورژوایی با «توتالیترا»، «بسته» و «سرکوبگر» خواندن به مسخره می گیرد و سوسیالیزم کارگری آن را سوسیالیزم بورژوایی می نامد.

در برنامه این سازمان تناقض گویی های بسیار جدی وجود دارد، از یک طرف می نویسد: «در نظام های پیشا سرمایه داری علی العموم انسان ها دارای هویت های قبیله ای، محلی و مذهبی بودند و سرمایه داری با از میان بردن اقتصاد طبیعی و حکومت های محلی و ملوک الطوائفی و ایجاد محدوده جغرافیائی معین، غرض کارکرد شیوه تولید جدید، دست به ایجاد هویت ناسیونالیستی و مفهوم ملت زدند.»

سازمان سوسیالیست های کارگری ضمن این که هویت های قبیله ای، محلی و مذهبی را مربوط به نظام های پیشا سرمایه داری (فیودالی) می داند، جامعه افغانستان را با تمام این خصوصیت هایش جامعه ای می داند که «از سال ها قبل وارد مناسبات سرمایه داری شده است.»

در برنامه این سازمان نوشته شده است: «یکی از تناقضات سیاسی این رژیم {رژیم دست نشانده} پذیرش دموکراسی در چهارچوب قوانین مذهبی است.» «اسلامیست های افغانستان بنابر ساختار اجتماعی قومی - قبیله ای جامعه، میزان پائین شهرنشینی و حاکمیت مستبدانه حزب دموکراتیک خلق و لشکرکشی روسها، از همان ابتدا یک جریان شدیداً انتی کمونیست، قومی، جنگجو و عقبمانده که پایگاه اجتماعی شان در روستاها قرار داشت، بودند.» «به دلیل تشدید سلطه فرهنگ مذهبی و مردانه و موجودیت احزاب مذهبی و قومی، تبعیض نابرابری های جنسی و ملیتی در کنار نابرابری های طبقاتی از معضلات اصلی اجتماعی است. افغانستان نه فقط در ستم و بی عدالتی بر زنان و کودکان در جهان نمونه است بلکه یک جامعه به شدت تبعیض آمیز و نژاد باور است. گرچه با تغییرات سه دهه اخیر شرایط مادی مناسبتی ایجاد گردیده است اما حضور قوی نیروهای قومی و مذهبی در صحنه سیاسی، ضرورت مبارزه فعال درین عرصه ها را بیش از پیش با اهمیت می سازد.» «زنان در بخش اعظم افغانستان خرید و فروش می شوند و جز مایملک مردان خود به حساب می آیند. چند همسری، ازدواج اجباری و مصلحتی، ازدواج کودکان دختر و پسر، بدرفتاری با زنان و تبعیض میان پسر و دختر در خانواده ها و غیره برخوردهای نابرابر و ضد انسانی که مشروعیت خود را از دین و سنت های فرتوت گذشته می گیرد، با ارزش های متعالی انسانی در تضاد کامل قرار داشته و باید ممنوع گردد.» «سازمان سوسیالیست های کارگری با دفاع از اصل برابری و همزیستی مردمان کشور خواهان اسکان قبائل کوچی و پایان دادن به زندگی بدوی است.» و...

این سازمان با تمام موارد فوق که خصلت و ویژگی مربوط به نظام های پیشاسرمایه داری (فیودالی و بردگی) است، جامعه افغانستان را جامعه سرمایه داری می خواند. و با این حکم فراموش می کند که بر هر زیربنای تولیدی، روابط روبنایی آن شکل می گیرد. این روابط روبنایی به اشکال گوناگون از قبیل سازمان های سیاسی، ایدیولوژی (به شمول هنر و فرهنگ) و... تبارز می نمایند که طبق دیالکتیک مارکسیستی باید با زیربنا (همان روابط تولیدی) همخوانی داشته باشند.

سازمان سوسیالیست های کارگری حتماً می داند که تا همه شرایط وجود یک شئی یا پدیده آماده نشود، آن شئی یا پدیده به وجود نمی آید. در این همه شرایط تنها زیربنا اهمیت ندارد، بلکه روبنای آن نیز از اهمیت فراوان برخوردار است که شامل شرایط فرهنگی نیز می گردد. کارل مارکس می گوید: «یک صورت بندی اجتماعی، قبل از آن که همه نیروهای مولده آن کاملاً تکامل نیافته باشند، هرگز تلاشی نمی یابد.» پس چگونه می توانیم بدون تکامل یافتگی کامل همه نیروهای مولده فیودالی در کشور ما از جامعه سرمایه داری صحبت کنیم؟ چگونه ممکن است که با سطح پایین شهرنشینی، زندگی بدوی، هویت های قبیله ای و مذهبی و محلی که همه مختص نظام های پیشاسرمایه داری است، از جامعه سرمایه داری در افغانستان سخن بگوئیم؟

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان مخالف ناسیونالیسم و ملی گرایی است. در برنامه این سازمان می خوانیم: «ناسیونالیسم و ملی گرایی ابزار دیگرست که با پیروزی مناسبات سرمایه داری پا به عرصه وجود نهاده و در واقعیت امر متناسب با منافع تاریخی نظام سرمایه داری است... مفهوم ملت نتیجه فعالیت آگاهانه نیروهای سیاسی یا ناسیونالیست هاست. بنابر آن ناسیونالیسم ایجاد هویت عمومی جدیدی در راستای منافع طبقه بورژوا در محدوده مرزهای جغرافیایی متفاوت بوده است.»

سازمان سوسیالیست های کارگری با وجودی که ناسیونالیسم را با منافع تاریخی نظام سرمایه داری متناسب می داند، خود از این محدوده بیرون نمی رود و خود را سازمانی مربوط به افغانستان دانسته، برنامه اش را برای افغانستان تدوین می کند و «فعالیت پیگیر در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر افغانستان {را} از وظایف مرکزی و تعطیل ناپذیر سازمان» خود می داند. با وجودیکه این سازمان خود را ناسیونالیست نمی داند، اما با ارائه «وظایف مرکزی و تعطیل ناپذیر» عملاً برای «کارگران افغانستانی» کار می کند و گاه خود تا سطح «افغانستانی» سقوط می کند و به این گونه به بیماری قبیله ای نظام های پیشاسرمایه داری مبتلا می شود.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان، سازمان های مائوتسه دون اندیشه را برای اینکه در انقلاب دموکراتیک نوین با بخشی از بورژوازی ملی که به خاطر حفظ منافعش در جبهه ضد امپریالیستی قرار می گیرد، جبهه متحد ملی می سازند، به پوپولیسم متهم می سازد و «ابداع اصطلاح بورژوازی ملی» را تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای واقعی آن می خواند. مائوتسه دون می گوید: «شرکت بورژوازی را در انقلاب به بهانه این که موقتی است رد کردن، یا اتحاد با گروه ضد جاپانی بورژوازی (در یک کشور نیمه مستعمره) را تسلیم طلبی خواندن، نقطه نظر تروتسکیستی است که ما نمی توانیم با آن موافقت داشته باشیم. امروز اتحاد با گروه ضد جاپانی بورژوازی در واقع پلی است که باید از آن عبور کرد تا به سوی سوسیالیسم پیش رفت.»

با وجودی که سازمان سوسیالیست های کارگری این اتحاد موقتی با بورژوازی داخلی را نمی پذیرد، ولی خود تا جایی پیش می رود که از دولت پوشالی (دولت بورژوا کمپرادورها و ملاکان ارضی) یا به گفته این سازمان، دولت وابسته به امپریالیسم امریکا تحت نام اصلاحاتی که به سود طبقه کارگر است، درخواست هایی را مطرح می کند که از یک سازمان کمونیستی ساخته نیست: «سازمان سوسیالیست های کارگری خواستار ایجاد یک سیستم رفاهی است که همه افراد جامعه از حداقل درآمد برای تامین زنده گی آبرومندانه مستفید گردند. دولت با وضع مالیات بر درآمد و دارائی به ساده گی قادر است بودجه کافی برای به اجرا گذاشته شدن چنین سیستمی را فراهم گرداند»، «فراهم نمودن تسهیلات و بیمه صحتی و درمانی رایگان وظیفه یک دولت و حق هر شهروند یک کشور است. دولت افغانستان موظف است که در سراسر کشور این تسهیلات را فراهم سازد»، «دولت موظف به تامین زندگی و تسهیلات مناسب برای سالمندان، معلولین و کودکان بی سرپرست است و همچنان مکلف است تا حقوق بازنشسته گی و مراکز نگهداری مناسب برای سالمندان و معلولین را در سراسر کشور و برای همه شهروندان فراهم سازد»، «سازمان سوسیالیست های کارگری خواهان محو تولید و قاچاق مواد مخدر است. دولت موظف است در ضمن مبارزه با علل مادی و اجتماعی اعتیاد، به تداوی معتادین به هزینه دولتی

اقدام نماید» و... این درخواست ها را ما کمونیست ها حتی از طریق سازمان های پایه ای خود مطرح نمی کنیم و آنرا خلاف روح ایدئولوژی خود می دانیم، چه رسد به اینکه یک سازمان مارکسیستی آنرا مطرح کند.

وقتی این سازمان «ابداع اصطلاح بورژوازی ملی» را - اتحادی که کمونیست ها به طور موقت برای ضربه زدن بیشتر به امپریالیست ها با این بخش بورژوازی روی دست می گیرند - تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای اصلی آن می داند، درخواست هایی به شدت دولت پسند (بورژوا پسند) و پوپولیستی این سازمان را که از شعارهای معمولی اتحادیه های کارگری غرب نیز در سطح پایین تر قرار دارد، نه تنها تهی ساختن مبارزه طبقاتی از محتوای اصلی آن است، بلکه مهر تأیید بر اشغال طولانی کشور ما و به رسمیت شناختن دولت پوشالی به حساب می آید.

وقتی این سازمان «در غیاب شرایط انقلابی از مطالباتی که در بهبود شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران و سایر اقشار پایین جامعه مفید باشد، دفاع نموده و در جهت تامین آن مبارزه می کند»، چرا سازمان های مائوتسه دون اندیشه حق نداشته باشند در شرایط انقلابی به خاطر تسریع و تسهیل مبارزه ضد اشغال و امپریالیزم، از تضادهای درونی بورژوازی سود ببرند؟

این سازمان که به خاطر عدم حضور فعال در افغانستان شناخت دقیق از خصلت طبقاتی جامعه ندارد، ناگزیر آن را مطابق خصلت طبقاتی اروپای شمالی ارزیابی کرده، به تیوری های خیالی پناه برده، به غلط دیگران را به پوپولیزم متهم ساخته و خود در حالیکه چهارمین پولینوم کمیته مرکزی را در 2010 در اروپای شمالی برگزار می کند، با تمام خارج نشینی خود را محق می داند که از تاسیس حزب طبقه کارگر افغانستان نیز سخن بگوید.

این سازمان تا در داخل کشور و با در نظر داشت شرایط مشخص جامعه ما به مبارزه و فعالیت نپردازد، به حیث سازمان جدی نمی تواند برای ما مطرح باشد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان)

«باز هم پویندگان و ادامه دهندگان در امتداد زمان» اعلامیه ای بود که در جوی 1390 احیای مجدد ساما را اعلام کرد. در این اعلامیه رفقای ساما (ادامه دهندگان) نوشته اند: «این بار بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، دامن شان را تا توانستند آلوده ساختند و با سفسطه تئوری «تج امپریالیزم با فئودالیزم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال» و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای «ان جی او باز» و «مدال گیر» به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی درغلتیدند...»

رفقای ادامه دهنده در این اعلامیه می نویسند که آنان «نهایتاً برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر «کنفرانس کادرها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما) در هژدهم ثور 1390 ش اقدام نموده و ضمن تحلیل، تجزیه و نفی کامل انحرافات، مکرراً بر تداوم راه شهدا تا رسیدن به آرمان والای شان تعهد بستند و با انسجام بهتر خود و صفوف پاکباز سازمان چون سدی آهنین در مقابل پلورالیزم تشکیلاتی و انحلال قرار گرفتند...»

سازمان انقلابی افغانستان با نشر اعلامیه «ادامه دهندگان»، گامی به جلو در باره احیای مجدد «ساما» نوشت: «انارشی حاکم بر «ساما» بعد از تجاوز امپریالیست های خونخوار غربی بر ملک ما، بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تأیید دولت پوشالی به تسلیم طلبی سختی کشاند و با این سقوط، کشتی تکه پاره ساما، ناخدا یا ناخدایانی می طلبید تا آخرین نبض نیم مرده اش را به احیای مجدد می بردند... بالاخره عده ای از کادرها و فعالان ساما تکان خورده تا راه ساما را ادامه دهند... اینکه ادامه دهندگان کدام انحرافات «ساما» را تجزیه و تحلیل کرده، از آن درس

تداوم کار و پیکار گرفته، مطمئناً در آینده برای درسگیری عمومی جنبش چپ انقلابی افغانستان در اختیار همگان قرار خواهند داد... اعلامیه «ادامه دهندگان» در کنار این که به نحوی یکی از انحراف های حاکم گذشته بر «ساما» را در نهاد خود حمل می کند، به نکات اساسی و مهمی اشاره دارد که نشان می دهد تشکل جدید، بیش از قبل به سوی ایدئولوژی انقلابی طبقه کارگر و جرئت بیان آن میلان دارد... سازمان ما که در تمام مسایل سیاسی، ایدئولوژیک و تیوریک، خط روشنی به زلالی آفتاب دارد، حاضر است این بحث را از دریچه تمایل به همکاری و جدل رفیقانه به پیش برد، زیرا این ضرورت روزگار دشوار کنونی و از وظایف کمونیست های انقلابی به شدت متشت و پراکنده است.»

با در نظر داشت همین اصل، سازمان انقلابی افغانستان و رفقای «ادامه دهندگان» جلسات مشترک همکاری را روی دست گرفته، ضمن بحث های رفیقانه درونی در موارد بعضی مسایل مهم و حیاتی، به همکاری های متقابل پرداخته و تا حال هر دو سازمان سه اعلامیه مشترک («از اشغالگران روسی تا اشغالگران امریکایی؛ سه دهه خیانت و جنایت»، «با شعار مرگ بر امپریالیزم «هفتم اکتوبر» را تقبیح نمایم» و «در برابر اشغالگران (امریکایی ناتوی)، دولت دست نشاندۀ و جنگ ارتجاعی طالبان بایستیم») را امضاء کرده اند. سازمان انقلابی افغانستان در شماره اول «به پیش» جمع بندی مختصر از سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) ارائه کرد که رفقای ادامه دهنده بر قسمت هایی از آن انگشت انتقاد گذاشته با ما در میان گذاشتند. ما برای اینکه به وظیفه انقلابی خود عمل کرده باشیم، انتقادات این رفقا را اینجا عیناً نقل می کنیم:

«در بحبوحه اوگیری جنبشهای ضد امپریالیستی و گسترش م.ل.ا به عنوان تئوری رهنمای این جنبش ها، سوسیال امپریالیزم شوروی در تقابل به آن دست به کار شده و در گوشه و کنار دنیا احزاب و سازمانهای ریزونیستی و نهادهای ستون پنجمی اش را به وجود آورد. «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» یکی از این نهادها و حاصل همان سیاست در افغانستان است که هسته خبیثه آن به دست عناصر بدنامی مثل تره کی و ببرک و به یاری مستقیم سوسیال امپریالیزم شوروی ساخته شد.

سازمان جوانان مترقی در عکس العمل به این جرثومه خبثت توسط دو محفل (محفل یاری ها و محفل داکتر هادی محمودی) از جمله عده ای از محافل گوناگون که در آن وقت مخفیانه کار میکردند به وجود آمد. این سازمان برنامه مدون نداشت و نامش را هم نه تنها از مردم بلکه از محافل دیگر جنبش نیز پنهان نگه داشت. با آنکه همراه محافل دیگر به یک کارگسترده جریانی دست زد اما هرگز متحدین جریانی اش را از سازمان بودنش مطلع نساخت. سالها بعد که در نتیجه انتقادات صفوف جریان مجبور به پاسخ دهی شد به جای پاسخ، به رهبران محافل دیگر خود را سازمان معرفی کرده و خواستار جذب شان شد. این نوع برخورد محافل دیگر را برعلیه سازمان جوانان مترقی برانگیخت.

محفل انجینر عثمان ضمن عکس العمل شدید «نوشته پس منظر...» را بیرون داد که س.ج.م آنرا به «چه گوارائیس» متهم کرد. محفل رستاخیز یا محفل هرات نوشته تحت عنوان «چه باید بود؟» در انتقاد از ایدئولوژی و سبک کار خورده بورژوائی جریان بیرون داد که س.ج.م با شبانه زیر عنوان «انقلابی گری خورده بورژوائی را بدور افکنیم» آنرا به «اوانگاردیس» متهم کرد و در اخیر «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» به رهبری داکتر فیض احمد که از س.ج.م جدا شده بود طی نوشته «با طرد اپورتونیسیم...» بر س.ج.م اعتراض کرد و به «اکنون میسم...» متهم شد.

پس از این محافل مختلف ضمن درگیری با هم به جمع و جور کردن خود مشغول شدند و برای مدتی به جای سازماندهی و تمرکز، نیروی فرار از مرکز و سازمان گریزی بر جنبش مستولی گشت. مدتها تنفر و تخریب جای رفاقت و سازندگی را گرفت. در اواسط سالهای جمهوری داوود خان، روابطی بین افراد و محافل برای بحث و گفتگو ایجاد شد. این دیدار و گفتگوها تا کودتای ثور به همکاری ها و تفاهماتی بین افراد و گروه ها منجر گردید. در سال 1356 ش توانستند محفل داکتر هادی محمودی،

محفل رستاخیز و داکتر دادفر به عنوان یک شخصیت به نشستهای منظمی دست یابند و کمیته سه نفری را برای دید و بازدید شخصیت ها و محافل دیگر ساختند. این کمیته سه نفری با گروه انقلابی، با محفل رفیق مجید، با محفل شاهپور، با دکتر رحیم محمودی و... دیدارهای منظمی داشت که در اسناد رسمی «ساما»، هسته اولیه ایجاد «ساما» خوانده میشود. در جریان همین پروسه وحدت، بین گروه انقلابی و محافل دیگر در چگونگی وحدت اختلاف نظر به وجود آمد. گروه انقلابی تئوری جذب دیگران را به خود ارائه میکرد که مورد پذیرش قرار نگرفت. درین راستا بود که رفیق مجید در همسویی به محافل دیگر با گروه انقلابی اختلاف پیدا کرد و راه همکاری اش را از آن جدا کرد و به پروسه وحدت با محافل دیگر پیوست.

از جدی 1356 ش تا سرطان 1358 ش یعنی حدود 18 ماه محفل داکتر هادی محمودی، محفل رستاخیز، محفل رفیق مجید، محفل معلم اشرف، محفل شاهپور و شخصیت های مانند نادرعلی پویا و دادفر برای ایجاد «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» (ساما) کار مشترک تئوریک (ایدئولوژیک - سیاسی) بر مبنای پیش شرط فکری م. ل. ا، کرده اند. این پروسه با نفی تئوری «جذب» گروه انقلابی و رد تئوری «جمع» اخگری ها، با دکتترین «جذب و جمع» گروه های کوچکتر و شخصیت ها را به محافل بزرگتر و نزدیک شان جذب و با جمع محافل بزرگ به ایجاد (ساما) توفیق یافت.

(ساما) که اکثریت عظیم جنبش چپ را با خود داشت و دست آورد کار هیچ محفل و یا شخصیت به تنهایی نیست، با استحکام نسبی تشکیلاتی اش وارد نبرد مسلحانه شد که خلق سلحشور افغانستان خود آنرا قبلاً آغاز کرده بود. ساما به عنوان بزرگترین سازمان چپی برای سمت دمی مترقی جنبش خودجوش مردم و جلوگیری از دستبرد نیروهای ارتجاعی و به هدف رساندن تئوری پیشرو به جنگ خلق در سرتاسر افغانستان جبهات مسلحانه ساخت و وارد نبرد آزادیبخش در پیشاپیش خلق خود شد. در این آوان غرض مسلسل سامانی ها از هرات تا به کتر و از نیمروز تا به کندوز و از پکتیا تا مزار و از شمالی تا جنوبی و... طنین انداز شد. دستاوردهای بزرگ ساما از قبیل خلع سلاح غندها و لواهای عسکری و فتح ولسوالی ها و مناطق متعدد و ضربات خوردکننده چریک شهری سامانی در ولایات مختلف، به ویژه در کابل و هرات، دشمنان رنگارنگ خلق ما را به تب لرزه مرگ انداخت.

سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم کودتائی دست نشانده اش، امپریالیسم امریکا، ارتجاع منطقه و مرتجعین مسلح بومی شان همه دست به دست هم داده در شهر و روستا از چند جانب با تانک و توپ و طیاره بر سامانی ها یورش آوردند. وصف حملات خونبار دشمنان و مقاومتهای دلیرانه رفقای ما در گوشه گوشه کشور به شرح و تفصیل زیاد نیاز دارد و در نوع خود بی نظیر است. در چنین محشر خونینی است که عده ای از هواداران و یا اعضای سازمان مقاومت شانرا از دست داده و به انحرافات متعدد برای نجات شان درمیغلتند و از آنجمله «لیبرالیسم و تسلیم طلبی» دو انحرافی است که سازمان ما را در حساسترین مراحل زندگی اش ضربه زده است. سازمان نیز که زخم های خونین از دشمنان رنگارنگ در پیکرش داشت در تقابل این دو جرثومه نیز دمی آرام نگرفت و سرانجام در سال 1362 ش در کنفرانس سرتاسری اش به تحلیل، تجزیه و طرد این دو انحراف، هم از نظر فکری و هم از نظر تشکیلاتی موفق شد. برخوردی را که در تقابل با این دو انحراف در زمینه تئوریک و عملی ساما انجام داده است هیچ سازمان چپ دیگری انجام نداده است و یا علی الاقل چنین مدارکی ندارد.

با دریغ و درد که با ضربت خوردن جمع کثیری از رهبران و ضیق ساختن محیط کاری رهبران و کادرهای باقیمانده (فقدان رهبران برجسته)، بعد از تجاوز نظامی امپریالیزم جهانی به رهبری امریکا عده ای از کادرها و اعضای سازمان مکرراً در گرداب این انحرافات درغلتیدند. ولی رهبران، کادرها و اعضای معتقد و وفادار به آرمان و تاریخ سازمان از همان تبارز اولین نطفه تفکرات ناسالم با آن به مبارزه برخاستند و از سنگر ایدئولوژیک (م. ل. ا) و سیاسی سازمان (مشی مستقل ملی - انقلابی) به دفاع برخاستند و به مبارزه پرشوری دست زدند که در نتیجه در کنفرانس هجدهم ثور 1390 ش به طرد بقایای کمیته مرکزی مرتد موفق شده و ساما را در خط

پویندگان انقلابی اش احیاء کردند و هم اکنون سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) یکی از استوارترین سنگرهای ایدئولوژیک - سیاسی جنبش چپ کشور است. سازمان ما با صداقت کامل دست تمامی نیروهای انقلابی صادق کشور را در جهت ایجاد حزب پیشآهنگ انقلابی زحمتکشان کشور میفشارد و افتخار دارد که در این راستا با «سازمان انقلابی افغانستان» به عنوان نزدیکترین نیرو به خود، گامهای استواری را برداشته است. در ساحه بین المللی نیز با کار بیش از بیست ساله اش در درون جنبش جهانی ساما از اعتبار و مقام شایسته برخوردار است.»

سازمان کارگران افغانستان (م. ل. م. عمدتاً م.)

شناخت ما از این سازمان محدود به نوشته هایی است که در وبلاگ این سازمان منتشر شده است. «جنگ خلق» نشریه سیاسی - خبری سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست - لنینیست - مائویست، عمدتاً مائویست) در شماره اول صفحه اول، شعار «زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم» را درج کرده است که عجیب به نظر می رسد. برای سازمان انقلابی افغانستان غیر اصولی و غیر انقلابی است که که زنده بودن مارکسیزم - لنینیزم را بیشتر از اندیشه مائوتسه دون و یا عکس آن شعار بدهد. ولی از آنجایی که در برنامه سازمان کارگران افغانستان «مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته» و عصر، عصر مائویزم است، لذا طبیعی است که در «جنگ خلق» این رفقا چنین شعار مبهم درج شود.

سازمان کارگران افغانستان در برنامه ای که ذکر نشده از کدام کنگره این سازمان تصویب شده، می نویسد: «در حقیقت، لنینیسم که تضاد در جامعه سوسیالیستی (فاز اول کمونیزم) را انتاگونیستی نمی دانست، با جهش پی بردن به موجودیت انتاگونیزم در مبارزه طبقاتی در دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا، به مائویزم تکامل یافت. از همین جا است که امروزه، مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ پیوسته است... امروزه باید با مائوتسه دون هم آوا شد، و نه با 1917. همانگونه که در 1917، می بایست با لنین هم آوا شد، نه با 1847 و تحلیل سرمایه داری در مرحله ماقبل امپریالیستی.»

این سازمان در سرگردانی و تشتت تیوریک به سر می برد: با «اندیشه مائوتسه دون «دیده به دنیا» می گشاید»، «تحت درفش کبیر مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، عمدتاً مائویزم گرد» می آید، بعد در برنامه سازمانی مارکسیزم - لنینیزم را به تاریخ می سپارد و تنها با مائویزم هم آوا شده، بعد با این هماوایی «اندیشه گونزالو» را نیز قاطی می سازد که این سازمان را «در رسیدن به قله رفیع مرحله تکاملی نوین در ایدئولوژی پرولتری، یعنی به درک و دانستن مائویزم یاری رسانیده» است. برای این سازمان «مائویزم منهای گونزالو امکان وجودی ندارد.» این سازمان با این نوع سردرگمی تیوریک، به سردرگمی تیوریک جدید «جنگ خلق تا کمونیزم» نیز می رسد. در یک فورمول می توان وضعیت تیوریک این سازمان را چنین ارزیابی کرد: مارکسیزم - لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون (پیوستن مارکسیزم - لنینیزم به تاریخ) مائویزم، عمدتاً مائویزم، اندیشه گونزالو. این یکی از ابهامات زنده است که تاریخ جنبش چپ کشور ما برای اولین بار آنرا ثبت می کند.

گرایش افراطی سازمان کارگران افغانستان به «اندیشه گونزالو» باعث تبارز رگه هایی از «گونزالیزم» در برنامه این سازمان شده است: «البته هر اندیشه یی، اگر علمی باشد، نظیر اندیشه گونزالو - رگه هایی از اهمیت بین المللی را در خود دارا می باشد. تکامل روالمندانه و سامانمند یک اندیشه، می تواند در کلیت و عمومیت یافتن دیالکتیکی پروسه تکاملی خویش، به «ایسم» منجر شود.»

سازمان انقلابی افغانستان، صدر گونزالو را منحنی یک انقلابی اسیر در قفس امپریالیزم، سازمانده خوب، رفیق انقلابی و رهبر جنگ خلق پیرو می داند که نقش تاریخی در هدایت و رهبری این جنگ ایفاء کرده و از همان قفس در برابر تسلیم طلبی رفقاییش

موضع گیری نموده است، اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که نظرات گونزالو را بتوان در شرایط متفاوتی چون افغانستان به کار بست و رهنمای عمل انقلابی خود قرار داد و آنرا تا سطح احتمالی گوانزالیزم بالا برد.

سازمان انقلابی افغانستان از موضع روشن و قاطع سازمان کارگران افغانستان علیه اشغال کشور، فاشیست های طالب و نقش رهبران جنبش در تکامل جنبش چپ حمایت می کند.

«حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان

«به پیش» شماره اول در مورد «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان نوشت که این «حزب» در قضایا از لحاظ تیوریک موضع روشن دارد، اما اکنون پس از چهار سال و اندی و شناخت بیشتر ما از این «حزب» به نتیجه می رسیم که این حزب نه تنها از لحاظ تیوریک موضع روشن ندارد بلکه با تناقض گویی های آشکار، در ورشکستگی تیوریک به سر می برد. در شماره اول «به پیش» چند مورد خاص این «حزب» مورد بررسی کوتاه قرار گرفته بود. سازمان انقلابی افغانستان کماکان بر همان بررسی ها در مورد این «حزب» باور دارد. قابل یادآوری است که اختلافات کلی سازمان انقلابی با این «حزب» در دو سند (پیوند با انجوزیم، گسست از مارکسیزم) و «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک) به طور مفصل انعکاس یافته است. در اینجا به شکل گذرا به تازه ترین موارد (که در به پیش شماره اول ذکر نشده است) تماس می گیریم:

انجوزیم: این «حزب» با آن که مدعی است «هیچگاهی صاحب انجو نبوده و مسئولیت پیشبرد کارها و سازماندهی انجویی را بر عهده نداشته است»، اما موضع گیری های نوشتاری «مائویست های افغانستان» و بخصوص هواداران واحد شماره 16 این «حزب» در پاکستان نشان می دهد که انجوزیم غلیظ بر این حزب حاکم است. این «حزب» با وجود ادعای «جنگ خلق»، از طریق انجوهاش در خدمت تطبیق پروژه های مدنی و غیر دولتی امپریالیست ها قرار دارد و همین سبب شده است که از کمک های اندک امپریالیست ها برای پروژه های بازسازی، گلایه و شکوه سر دهد.

همسویی با طالبان: «حزب» با آن که سازمان های دیگر را به خاطر «پذیرش جمهوری اسلامی» و «پوشش های مذهبی» مورد انتقاد قرار می دهد، خود با بدترین نوع آن (امارت اسلامی طالبان) همسویی نشان می دهد. این همسویی، تعریف لینی را در مورد جنگ کنونی زیر سؤال می برد و نشان می دهد که این «حزب» مانند سازمان انقلابی افغانستان جنگ کنونی را ارتجاعی نمی داند. «حزب» باور دارد که طالبان واقعاً علیه امریکایی ها می جنگند و نیروی مقاومت به شمار می روند و مانند جنرال حمیدگل اظهار می نماید که طالبان مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت نیستند.

ناگفته نباید گذاشت که «حزب» در این مورد، تناقض گویی های جالبی دارد که در سند (ح.ک.م.ا از ورشکستگی تیوریک تا فلاکت پراتیک) به آن برخورد شده است.

جبهه متحد: به تناقض گویی این «حزب» در مورد جبهه متحد نیز در سند فوق اشاره شده است. «حزب» با وجودی که جامعه افغانستان را نیمه فیودالی و مستعمره می خواند، باور دارد که اتحاد طبقه کارگر و دهقان ستون فقرات جبهه متحد انقلابی را در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین می سازد. به نظر سازمان انقلابی افغانستان اتحاد طبقه کارگر و دهقان ستون فقرات همه انقلابات را می سازد، اما در ترکیب جبهه متحد ملی که مختص کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی یا نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است، باید گفت که مضمون آن اتحاد طبقه کارگر با بورژوازی ملی است. طبقه دهقان متحد اصلی و طبیعی طبقه کارگر و همچنین عمده ترین نیروی انقلاب دموکراتیک نوین به شمار می رود که تحت رهبری طبقه کارگر در انقلاب شرکت می کند.

مأویست های افغانستان

گروپ «مأویست های افغانستان» که نظرات شان در سایت «شورش» انعکاس می یابد، از «حزب» کمونیست (مأویست) افغانستان جدا شده است. این جمع (که ما در مورد نوعیت تشکیلاتی آن نمی دانیم) علت جدایی خود را در چندین نوشته به ویژه در نوشته چهار فصله به نام «در دفاع از آگاهی سیاسی طبقه کارگر و دست آوردهای انقلابی مردم افغانستان علیه توطئه «نوین» موضع بگیرید!» بیان داشته است.

ما در این جا دو مورد از این جمع را مورد بررسی گذرا قرار می دهیم تا به ماهیت واقعی آنها پی ببریم: این جمع در نوشته متذکره در مورد فردی منسوب به «حزب» (احتمالاً مسوول «حزب») می نویسد: «خر (...) و اصحاب تا شکم در گل شخصیت پرستی بند مانده است»، «اکنون 4 سال از نشر شماره دوم شعله جاوید می گذرد ولی دید رفیق (...)» از حد افسانه سرائی یک سر مو هم ترقی نکرده است»، «آیا اینجوها حزب و پروژه های میلیون ها دلاری با این مسئله (ارتباط با طالبان و از آن طریق با آی. اس. آی و سی. آی. ای) بی ارتباط است؟»، «رهبری این حزب به جنبش انقلابی افغانستان به طور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص خصومت می ورزد و با توطئه و تهمت زدن فتنه ایجاد می کند و اختلافات را از داخل جنبش چپ کشور با مهارت خاصی به داخل جنبش کمونیستی کشور انتقال داده و کمونیست ها را به دشمنان یکدیگر مبدل می سازند»، «رفیق (...) و هسته آن تحت تاثیر «عواملی» قرار دارند که به آگاهی سیاسی طبقه کارگر و تاریخ مبارزات مردم افغانستان بدیده حسادت می بینند»، «رفیق (...) از چنگیزخان و سوسیالیزم اسلامی دفاع می کرد»، «او زمانیکه به خاطر اعتلای بیرق زرد مغول بالا و پائین می دوید، نه حزب داشت و نه سازمان و نه تشکیلات، ولی یک خط نژادپرستانه هزارگی را دنبال می نمود. به تعقیب آن هنگامیکه در خط دوآلیم شریعتی سوره های قرآن و افسانه حنیف نژاد را حفظ و از زینب طالقانی پرستاری می کرد، نیز حزب و سازمان نداشت ولی یک خط ارتجاعی اسلامی را تعقیب می نمود»، «رفیق (...) تا کنون بارها این کار {«معرفی غیر مستقیم انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن»} را در مورد مخالفین انجام داده است»، «رفیق (...) می گوید که علیه این اینجوها است ولی در عمل تمام اعضای بیروی سیاسی حزبش به شمول خودش در خدمت این اینجوها قرار دارند» و...

این جمع نابرابر ملحوظاتی که ما نمی دانیم، معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن را رفیق باران می کند. آیا می توان انسانی به مشخصاتی بالا را که «مأویست ها» ذکر کرده اند، رفیق خواند؟ آیا رفیق خواندن معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن (سی. آی. ای، ایم آی شش، امنیت ملی، واواک، آی. ایس. آی. و...) اگر غیر انقلابی و غیر کمونیستی نیست، پس چیست؟ این جمع که از یکسو معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن را رفیق باران می کند، در طرف دیگر ضمن خطاب «سمبول مقاومت ملی و میهنی» به رفیق مجید و با بیان این که: «... بورژواهای افغانستان مجید شهید را از خلق آزادخواه، سلحشور و مقاومت جوی افغانستان می گیرند»، «اگر از شخصیت عبدالمجید کلکانی شهید شورشگری، اطاعت ناپذیری، میهن پرستی، گردنفرازی، مقاومت جویی و انقلاب طلبی را نفی کنید او به یک افغانستانی معمولی ای مبدل می شود...»، «مجدد عقاب بلندپروازی بود که از فرازهای هندوکش به سطوح زندگی نگاه می کرد»، «مجدد شهید هیچ زمانی خیال فریب دادن انقلابیون را در ذهنش راه نداد»، «مجدد کلکانی، داود سرمد، قاضی ضیا، بشیر بهمن و دیگر زمین لرزه های بزرگ افغانستان قهرمانان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهید این سرزمین اند که ایده اله، افکار، اعتقادات و سمت گیری های فکری شان با هیچ قهرمان توده ای تاریخ این خطه

سازگاری و خوانایی ندارند»، «ادامه دهنده راه مجید شهید کسی است که احیای تشکیلات ساما را به حیث یک سازمان ملی - دموکراتیک مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا بداند نه مستقل» حاضر نیستند رفیق مجید را، رفیق خطاب کنند.

وقتی سازمان انقلابی افغانستان در 18 جوزای 1388 یادواره (رفیق مجید، رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان) را منتشر ساخت، «مائویست ها» از طریق پست الکترونیک به ما چنین نوشتند: «شما رفقا، مجید کلکانی را با واژه «رفیق» مخاطب قرار میدهد و او را «رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان» میخوانید، در حالیکه حتی چپ ترین سامائی نیز مجید را با زحمتکشان پیوند نمی داد و نمیدهد... چیز دیگری را که ما میخواستیم خدمت شما عرض کنیم اینست که اگر بجای رفیق مجید، مجید کمونیست... و غیره صفات مجید کلکانی شهید، مجید سمبول مقاومت ملی و میهنی، مجید رهبر سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را بکار ببرید خیلی خوب است. زیرا این صفات هم با حقیقت قرین اند و هم تصویر نادرستی از کمونیسم ترسیم نکرده ایم»

«مائویست ها» در همین یادواره به کرات کلمه رفیق را با رنگ سرخ نشانی کرده و توضیح داده اند که با کاربرد کلمه رفیق برای مجید کلکانی مخالفند.

این برخورد دوگانه «مائویست ها» مبنی بر رفیق خطاب کردن معرفی کننده انقلابیون به دستگاه اطلاعاتی دشمن و مخالفت با رفیق خطاب کردن برای مجید شهید «قهرمان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم این سرزمین» اپورتونیزم شرمندوک و خجولانه این جمع را به نمایش می گذارد. وقتی سامایی ها در مرز کسالت و سکوت به سر می بردند، «مائویست ها» مجید را حتی رفیق قبول نداشتند، ولی وقتی تعدادی از کادرها و اعضای ادامه دهنده ساما به ادامه دهندگی راه مجید تجدید پیمان بستند، یک باره رفیق مجید برای «مائویست ها» انقلابی واقعی می شود و ادامه دهندگی راه مجید را مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا می دانند، چرا؟

وقتی ما رفیق مجید را رهبر محبوب زحمتکشان خواندیم، «مائویست ها» با آن مخالفت کردند، مگر «مائویست ها» در این سه سال به چه کشفی بزرگی نائل آمده اند که او را زمین لرزه بزرگ افغانستان، قهرمان به خون آرمیده طراز نوین خلق شهیم این سرزمین معرفی می کنند؟ وقتی ما او را کمونیست خواندیم، «مائویست ها» مخالفت کردند، اما در سه سال گذشته آنها به چه تازه هایی دست یافته اند که ادامه دهندگی راه او را مربوط و منوط به هژمونی پرولتاریا می دانند؟

«مائویست های افغانستان» که «فقط مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم، نه چیزی بیش نه کم» را تا دیروز شعار مذهبی «شورش» شان در اروپا قرار داده بودند و غیر مستقیم خود را یگانه مدافع طبقه کارگر افغانستان فکر می کنند، ماهیت طبقاتی شان را با «افغانستانی» گفتن به خوبی آشکار می سازند و عملاً نشان می دهند که برای این جمع طبقه و ماهیت طبقاتی ارزشی ندارد و اگر می داشت ماهیت خود را در طبقه شان می دیدند نه در اصطلاح ابداع شده به وسیله چنگیز پهلوان، کسی که با هدایت مستقیم رژیم آخوندی و جلادان ولایت فقیه ایران برای افغانستان اساس تعصبات را تیوریزه می کرد.

و اگر از این بگذریم، ماهیت واقعی طبقاتی «مائویست ها» و ادعاهای شان مبنی بر مبارزه طبقاتی، ایجاد حزب کمونیست واقعی و... را می توان با خواندن این دو پاراگراف بهتر درک کرد: «منطقه زیست پشتون ها نظر به منطقه زیست ملیت های دیگر بیشتر انکشاف یافته است. سدهای هایدروالکتریک مانند: بغرا، کجکی، دهله، نغلو، سرده، چک وردک و غیره که هر کدام پروژه های بزرگ پلانهای پنجساله دولت بوده همه و همه در مناطق پشتون ها آباد گردیده اند. پروژه های عظیم زراعتی مانند فارم های هده، غازی آباد و نهروا و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون تعلق دارند.

بنابر این دلایل؛ در حال حاضر ملیت پشتون در افغانستان ملیت ستمگر است. امروز گاز شبرغان و زغال سنگ و سمنت بغلان به جای آن که در انکشاف منطقه زیست ازبک ها و ترکمن ها مورد استفاده قرار بگیرند، از طریق دولت مرکزی بفروش رسیده و حتی نصف عاید از فروش آنها هم برای بهبود زندگی و انکشاف منطقه زیست ازبک، تاجک و ترکمن ها مصرف نمیشود. بدون شک که

مس عینک سرنوشت بهتر از این را ندارد. آهن حاجی گگ نیز دچار همین سرنوشت خواهد شد. تا زمانی که یک دموکراسی واقعی (دموکراسی نوین) در افغانستان به وجود نیاید، زبان، فرهنگ و خوی و خواص این ملیت ها را خطر نابودی تهدید میکند، زیرا ستمگری ملی پشتون ها آنها را فرصت انکشاف و تکامل نمیدهد.» (تکیه از ماست).

آیا واقعاً یک کمونیست می تواند چنین اظهاراتی داشته باشد، آیا یک پیرو اندیشه مائوتسه دون به مسئله طبقاتی اینگونه برخورد می کند، آیا یک مارکسیست حق دارد مثل «کامران میرهزار» در سایت کابل پریس و «فرشته حضرتی» در سایت خاوران به مسئله ملیتی از دید متعصبانه قومی برخورد کند و...؟

با چنین صحبت کردن ها نتیجه می گیریم که «مائویست های افغانستان» دولت را ماشین قدرت طبقات حاکمه علیه طبقات محکوم نمی داند و آنرا ساختار قومی و ملیتی فکر می کند. مارکسیست ها به جامعه طبقاتی و نبرد طبقاتی باور دارند و دولت را ماشین حاکمیت و سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر می دانند. ما باور داریم که طبقات فیودال و بورژوازی (و در حال حاضر عمدتاً بورژوازی کمپرادور) طبقات ستمگر هستند، حال چه از میان پشتون ها برخاسته باشند و چه هم از میان تاجک ها و هزاره ها و... و طبقات پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی طبقات زحمتکش به شمار می روند که باید بساط ستمگری فیودال ها و بورژوازی کمپرادور را در انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا برچینند. اما «مائویست های افغانستان» با طرز دید ناسیونالیستی و عقب مانده تشابهی فکری با محقق و خلیلی و یونس قانونی دارند، زیرا تنها نویسندگان حزب خلیلی و محقق و قانونی و دوستم می توانند بنویسند که «... زبان، فرهنگ و خوی و خواص این ملیت ها را خطر نابودی تهدید میکند، زیرا ستمگری ملی پشتون ها آنها را فرصت انکشاف و تکامل نمیدهد.» نه یک مارکسیست انقلابی و حتی یک دموکرات پیشرو.

با این ابتذال فکری، «مائویست ها» درباره ما می نویسند که «توجه لازم است که سازمان انقلابی افغانستان «چه ماهیتی دارد و چقدر در مقابل خیانت های ملی و طبقاتی حساسیت دارد.» به نظر ما بهتر است که «مائویست» ها قبل از این که به حساسیت ما در مقابل خیانت های ملی و طبقاتی بپردازند، به خود و بیماری متعصبانه شان رسیدگی کنند تا از سنگر فکری محقق و خلیلی و حفیظ منصور و پرتونادری بیرون شوند تا بعد آنان را جدی گرفته بحث حساسیت و عدم حساسیت در مقابل خیانت های ملی و طبقاتی را با ایشان مطرح کنیم.

امپریالیزم جهانی، عامل بربادی افغانستان

انگلس از رهبران پرولتاریا در حدود 155 سال قبل نوشته بود: «موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آن را در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.» اکنون با گذشت بیشتر از یک و نیم سده، این سخن آموزگار کبیر پرولتاریا با اشغال کشور ما به وسیله امپریالیست ها مصداق واقعی خود را پیدا می کند. موقعیت جغرافیایی کشور ما نه تنها در رابطه به آسیای میانه مطرح است بلکه چین و در مجموع سیطره بر اقیانوس آرام را نیز به نحوی از انحاء احتوا می کند.

اینک یازده سال است که کشور ما بر اساس پرونده «نظم نوین جهانی» به خاطر موقعیت جغرافیایی اش که در تأمین منافع امپریالیست های امریکایی و متحدان ناتویی آن نقش به سزایی دارد، به اشغال درآمده است و توده های رنج دیده ما با کارد خونین امپریالیست ها، رژیم پوشالی، فاشیست های طالبی و... سلاخی می شوند.

اشغال کشور ما توسط استعمارگران که به بهانه جنگ علیه تروریسم و «دفاع از حقوق بشر» صورت گرفته است، در اصل مبتنی بر استراتژی غارتگرانه ای است که زیگنیو برژینسکی مشاور قدیمی امنیت ملی امریکا در کتاب «شطرنج بزرگ» به آن اشاره کرده است. آندرو گوین مارشال پژوهشگر در مرکز مطالعات جهانی سازی و استاد پوهنتون سیمون فرازر کانادا در مطلبی به نام «استراتژی امپراتوری برای نظم نوین جهانی: سرآغاز سومین جنگ جهانی» که در 20 نوامبر 2009 نشر شده است، می نویسد: «در سال 1992 وزارت دفاع به مدیریت وزیر دفاع دیک چینی {معاون رئیس جمهور آینده در صدارت جورج بوش (پسر)، از معاون وزیر دفاع در پنتاگون پل ولفوویتز {مشاور آینده جورج بوش (پسر) و مدیر بانک جهانی} درخواست کرده بود که پرونده ای درباره موضوع دفاع برای هدایت سیاست خارجی کشور در دوران پسا جنگ سرد تهیه کند که بعداً این پرونده «نظم نوین جهانی» نامیده شد.

«پرونده طرح راهنمای دفاع در سال 1992 تهیه شد و موضوع چنین بود: «در بیانیه عمومی جدید در آخرین بخش نوشته ها، وزارت دفاع تأیید می کند که ماموریت سیاسی و نظامی ایالات متحده در دوران پسا جنگ سرد عبارت خواهد بود از اطمینان حاصل کردن از این امر که هیچ یک از ابرقدرت های رقیب نتوانند در اروپای غربی، آسیا و مناطقی که سابقاً زیر نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار داشتند، حضور داشته باشند.»

آندرو گوین ادامه می دهد: «وقتی بل کلنتن برای ریاست جمهوری انتخاب شد، کرگس های نو محافظه کار دولت جورج بوش (پدر) یک اتاق فکری ایجاد کردند و آن را «طرح برای قرن نوین ایالات متحده امریکا» نامیدند. سال 2000، آنها پرونده ای تحت عنوان «بازسازی دفاع ایالات متحده» استراتژی، نیروها و منابع برای قرن نوین» منتشر کردند. آنان با تکیه به پرونده «راهنمای سیاست دفاعی» اعلام کردند: «ایالات متحده باید به اندازه کافی نیرو در اختیار داشته باشد تا بتواند به سرعت و هم زمان آنها را در چندین جنگ گسترش دهد و پیروز شود، و پنتاگون باید محاسبه کند که چه نیرویی برای محافظت دایمی و همیشگی منافع ایالات متحده در اروپا، آسیای شرقی و در خلیج (خلیج فارس) ضروری خواهد بود.»

آندرو گوین می نویسد: «برژینسکی در کتابش تحت عنوان «شطرنج بزرگ» که به سال 1997 منتشر شد، خطوط اصلی استراتژی ایالات متحده را در سطح جهانی ترسیم کرد. او می گوید: «برای ایالات متحده، اساسی ترین مسئله سیاسی مرتبط به اور-آسیا (اروپا - آسیا) است. از پنجصد سال پیش تا اکنون، امور جهانی توسط قدرت های اورآسیا تعیین شده و ملت هایی که برای تسلط منطقوی علیه یک دیگر جنگیده اند، در پی کسب قدرت جهانی بوده اند» و اضافه می کند که «در نتیجه مداخله ایالات متحده

در اور- آسیا از حساسیت خاصی برخوردار است.» اور- آسیا (اروپا- آسیا) بزرگترین قاره جهان و محور جغرافیای سیاسی یگانه ای را تشکیل می دهد. قدرتی که بتواند بر اور- آسیا تسلط یابد، از دیدگاه اقتصادی دو سوم پیشرفته ترین و تولیدکننده ترین مناطق جهان را در اختیار خواهد داشت. با یک نگاه ساده به نقشه مشاهده می کنیم که تسلط بر اور- آسیا در عین حال تقریباً به شکل ساختاری به معنای تسلط بر افریقا نیز است.

برژینسکی به جمهوری های آسیای مرکزی اشاره می کند و آنها را «بالکان اور- آسیا» می نامد و در باره این موضوع می نویسد: «علاوه بر این، از دیدگاه امنیتی و در مقطع بلندپروازی های تاریخی در رابطه با جمهوری های آسیای مرکزی، دست کم سه همسایه جانبی آنها، قدرتمندترین شان یعنی روسیه، ترکیه و ایران حائز اهمیت هستند و به همینگونه چین که تمایلات سیاسی فزاینده ای را در منطقه نشان می دهد. ولی بالکان اور- آسیا گنجینه اقتصادی بالقوه ای را تشکیل می دهد و خیلی مهمتر از این مسائل است: منابع عظیمی از گاز طبیعی و نفت در این منطقه ذخیره شده است، و علاوه بر این مواد معدنی و طلا.»

همین استراتژی باعث لشکرکشی امپریالیزم امریکا و متحدان ناتوی آن به افغانستان می شود تا بالکان اور- آسیا را زیر سیطره خود درآورده و چین و روسیه را در تنگنا قرار دهد تا قلدری و اربابی خودش بر جهان تداوم یابد، چنانچه آندرو گوین می گوید: «این جنگ ها مشخصاً به هدف حذف، تهدید یا جلوگیری از قدرت های منطقوی راه اندازی شد، و به همین گونه برای ایجاد دهها پایگاه نظامی تا قاطعانه حضور امپراتوری را اعلام کنند. هدف از چنین جنگ هایی بازیگران مهم منطقه و به ویژه محاصره روسیه و چین بود که آنها را در دسترسی به نفت و گاز منطقه تهدید کنند.»

امپریالیزم امریکا که پس از پایان جنگ امپریالیستی دوم (1939-1945) به مثابه ابرقدرت و با پایان جنگ سرد به حیث ارباب بلامنازع جهان قد علم کرد، برای استحکام مواضع قدرتش در سراسر جهان، نظم نوین جهانی را پی ریخت. در سایه سیاست غارتگرانه اش بود که بیشتر از پیش به ریختن خون خلق های محروم و غارت ملت ها در سراسر جهان دست یازید؛ ده ها کشور را بمباران نمود؛ به ویتنام لشکرکشی کرد و تا زمانی به کشتن ویتنامی ها ادامه داد که مقاومت «خلق قهرمان ویتنام پوزه ب - 52 اش را به زمین مالید» و آخرین سربازش از فراز بام سفارت امریکا در هانوی با هلیکوپتر فرار کرد.

این ابرقدرت جهانی به کوریای شمالی لشکر کشید و با سیاست «حذف شهرها از نقشه» تا وقتی به جنایت دست زد که کمونیست های کوریای شمالی با حمایت های انترناسیونالیزم پرولتری آن را به زانو در آورد. امریکا با دادن دستور به ارتش خود برای محو شهرهای چونگ سونگ، چین بو و کوزودونگ در 1950، پرتاب 500 تن بم بر شهر صنعتی هونگنام در جولای 1950، پرتاب 800 تن بم به طور روزانه در پایان اگست 1950، پاشیدن 2.3 میلیون لیتر ناپالم در ماه های جون تا پایان اکتوبر 1950، نابودی همه تجهیزات، کارخانه ها، شهرها و دهکده های واقع در هزاران کیلومتر مربع به دستور جنرال مک آرتر، و حذف شهر سینویی جو از نقشه جغرافیا ماهیت امپریالیستی خود را به نمایش گذاشت که پس از مبارزه طولانی و پیگیر با سرافکنندگی از این کشور رانده شد.

ایالات متحده که از زمان ظهورش به مثابه ابر قدرت به غارت ثروت ملت ها و به خصوص منابع طبیعی امریکای جنوبی و شرق میانه مشغول بوده است، برای حفظ و گسترش قدرتش ده ها کودتا را در بولیوی و ارجنتاین طراحی و اجراء کرده است؛ حکومت های مردمی همچون حکومت سلوادور آلنده و سوکارنو را با دیکتاتوری های نظامی آگوستو پینوشه و سوهارتو تعویض نموده است؛ برای گور کردن هر چه بیشتر چنگ و دندان در شرق میانه که غنی ترین منابع نفت و گاز جهان را در سینه دارد، اسرائیل را ژاندارم منطقه ساخته و از ارتجاعی ترین حکومت های ضد مردمی عربستان، اردن، قطر، امارات، مصر و غیره حمایت بی دریغ نموده است. در جریان جنگ افغان ها در برابر اشغال سوسیال امپریالیزم روس برای حفظ منافع درازمدتش در افغانستان و منطقه از تاریک اندیش ترین

نیروهای مذهبی حمایت کرد و آنان را به قدرت رساند، و در پی آن نخست نیروی قرون وسطایی طالبان و به تعقیب آن ددان شورای نظاری را بر گرده مردم ما سوار کرد.

چنانچه تذکر رفت، کشور ما بر اساس «نظم نوین جهانی» و استراتژی طرح شده برژینسکی، پس از یازدهم سپتمبر 2001 زیر نام جنگ علیه تروریسم، حقوق بشر و دموکراسی در هفتم اکتوبر 2001 عملاً به اشغال این دد خونخوار درآمد و با پیاده کردن یازده هزار نیروی ستمگر به جنایت و قتل و قتل دست زد که حتی ایدیولوگ های شرفباخته و کارشناسان سرکاری و رسانه های سفارتی از قبیل شبکه های تلویزیونی طلوع و آریانا نمی توانند از راه اندازی میز مدور و برنامه بر آن خپکی بگذرند.

امریکا اول به افغانستان و پس از آن به عراق لشکرکشی کرد و برای رسیدن به آرزوی دیرینه اش که جای پای یافتن در افغانستان و تنگتر کردن حلقه محاصره روسیه و چین از چهار جهت بود، جنگ در برابر «تروریسم» را به راه انداخت و کشورهای امپریالیستی بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا و دو درجن دولت ارتجاعی با اردوهای اجیر مانند، پولند، مجارستان، پرتغال، استونیا، لتوانیا، ترکیه، رومانی، مقدونیه، گرجستان و غیره را در گیر جنگ در افغانستان کرد. با گذشت یازده سال، هنوز این جنگ استعمار گرانه زیر نام «جنگ علیه تروریسم» ادامه دارد و از دهه گذار به دهه استقرار عبور می کند، که به این منظور کنفرانس های متعدد جهانی، لویه جرگه های وطنفروشی، امضای پیمان های استراتژیک، روند انتقال مسوولیت و برنامه های خود کفایی برای دولت پوشالی در نظر گرفته شده است. سازمان انقلابی افغانستان قبلاً در نوشته ای به این سؤال که «افغانستان به کجا می رود؟» نگاشته است: «عده ای به این باور اند که گویا امریکا و ناتو در افغانستان درمانده و به دنبال راه چاره ای جهت خروج ازین «تله» می باشند. این در حالیست که خود اینان بنا بر عدم شناخت دقیق از امپریالیسم و اشغال در تحلیل اوضاع درمانده شده و آن را حمله بر درماندگی اشغالگران به سرکردگی امریکا می نمایند. اینان که شناخت دقیقی از امپریالیسم و اشغال ندارند، سبکسرا نه فکر می کنند که نارضایتی مردم از وضعیت، ناموفق بودن امریکا و اشغالگران متحد آن را در افغانستان می رساند و به این اصل اساسی توجه نمی کنند که اگر مردم افغانستان از وضعیت راضی باشند، تجاوز و اشغال معنایی نداشته، چون در یک نظام انقلابی که اصل برابری و خدمت به خلق در سر لوح کار آن قرار دارد، مردم راضی بوده می توانند نه یک نظام پوشالی و مزدور طبقاتی که حافظ منافع اقلیت ستمگر ملاک و کمپرادور می باشد.»

با در نظر داشت همین پرسش که «افغانستان به کجا می رود؟» در این بخش وضعیت کنونی کشور ما (اشغالگران، دولت پوشالی، اردو و امنیت، مواد مخدر، همسایه ها، زحمتکشان و...) را اجمالاً مورد بررسی قرار می دهیم تا به این سؤال پاسخ درخور داده بتوانیم که آیا اشغالگران واقعاً در تله افغانستان گیر کرده اند یا با گذشت یازده سال توانسته اند به استراتژی های بزرگ خود در افغانستان و منطقه نزدیک شوند.

اشغالگران

1 - امریکا: با به قدرت رسیدن بارک اوباما در امریکا و اعلام استراتژی جدیدش برای افغانستان توجه امریکا به افغانستان بیشتر متمرکز شد. بر همین اساس اوباما در کنار نیروهای قبلی، 30 هزار نیروی تازه دم امریکایی را با سه و نیم هزار قطعه سلاح از عراق به افغانستان گسیل داشت تا روند اشغال افغانستان را شدت بیشتر بخشیده، زمینه دهه استقرار را فراهم سازند. با این افزایش، تعداد نیروهای اشغالگر از 11 هزار تن در 2001 به 150 هزار تن در 2012 رسید. اوباما اعلام نمود که تا اواخر ماه اکتوبر 2012 میلادی 30 هزار نیروی اضافی را از افغانستان بیرون می کند و ماموریت افغانستان را تا سال 2014 به پایان می رساند، اما اینکه چه تعداد از این نیروها تا حال از افغانستان خارج شده اند، افغانها به شمول دولت پوشالی نمی دانند، چون نه از آمدن این نیروها خبر می شوند و نه از رفتن شان.

این «ماموریت» که با تمسک جنگ علیه تروریسم و القاعده به راه افتاده است، با شدت حملات وحشیانه القاعده و طالبان، شدت بیشتری پیدا کرده است. در حال حاضر که امریکا توجه اش را در کنار اقیانوس آرام به قاره سیاه و خاور میانه، بخصوص سوریه متمرکز ساخته است، ماموریت جنگ علیه تروریسم القاعده با بمباردمان طیاره های بی پیلوت در سومالیا و یمن آغاز شده است، چیزی که امریکا در لیبیا و سوریه نه از در مخالفت و جنگ علیه «القاعده» و تروریسم، بلکه از در دوستی با آنها پیش آمده و در اتحاد مقدس با آن رژیم معمرالقذافی را سرنگون و در حال جنگ با رژیم بشارالاسد در سوریه می باشد.

با تضاد امپریالیست ها در سطح جهان و بخصوص تضاد امریکا با چین منحنی امپریالیست نوظهور و شاخ و شانه کشیدن های مجدد روسیه و استراتیژی های تازه امریکا برای مناطق اقیانوس آرام، قاره آفریقا، خاور میانه و آسیای میانه که در بخش اول این نوشته، چگونگی آن را توضیح دادیم، افغانستان بیش از پیش در محراق تضادهای امپریالیستی قرار گرفته است و با تحلیل از همین وضعیت بود که سازمان ما چهار سال قبل در برنامه سازمان نوشت: «قدر مسلم این است که حضور امریکا در افغانستان به تشدید رقابت میان امپریالیست ها خواهد انجامید و این کشور ما خواهد بود که بار دیگر قربانی رقابت های امپریالیستی خواهد شد.» اینک ما این آغاز گاه خفیف و گاه نسبتاً تند رقابت ها را با امضای پیمان استراتژیک کشورهای مختلف با دولت پوشالی و ابراز نگرانی روسیه از امضای پیمان استراتژیک امریکا با افغانستان و پای کشیدن دولت پوشالی را به سازمان شانگهای به وسیله چین و روسیه و درخواست دولت چین برای روابط درازمدت استراتژیک نظامی با افغانستان و نگرانی های روسیه از پایگاه های نظامی دائمی امریکا در کشور ما و تلاش برای ساختن دو پایگاه تازه در تاجکستان و... به وضوح می بینیم. ایران که با اشغال افغانستان و عراق در محاصره امریکا از شرق و غرب قرار گرفته است، از این رقابت عقب نمانده، آمادگی اش را برای امضای سند استراتژیک با افغانستان ابراز داشته است. پاکستان، ترکیه عربستان سعودی و هند به حیث کشورهای عمدتاً عمده و تاجکستان، ازبکستان و ترکمنستان به حیث کشورهای غیر عمده در قضایای افغانستان حول محور تضادهای امپریالیستی در کشور ما هر کدام به سود کشوری یا به سود استراتژی عمومی امپریالیست ها نقش بازی می کنند.

اشغالگران امریکایی و متحدان ناتوی آن برای استفاده از موقعیت جغرافیایی افغانستان که در همسایگی با کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران قرار دارد و از این کشور می توانند منحنی نقطه اتصال پایگاه های نظامی امریکا از طهران در خاور میانه تا اکیناوا و دیگوگارسیا و آذربایجان استفاده کنند، با سپر ساختن افغانستان محاصره روسیه و چین را تکمیل نموده به ذخایر نفت خیز آسیای میانه و خاور میانه دسترسی پیدا کنند و چپاول ذخایر غنی زیرزمینی افغانستان را روی دست گیرند و سود چشمگیر از کشت و قچاق مواد مخدر را تأمین کنند. این گرگان اشغالگر تا حال بر تأسیسات گوناگون به ویژه تأسیسات نظامی افغانستان ملیاردها دالر سرمایه گذاری کرده اند و این روند هنوز هم ادامه دارد.

پس از نیروهای امریکا، سربازان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، اسپانیایی، کانادایی و ایتالیایی حضور چشمگیر در افغانستان دارند و با چندین کشور مزدور دیگر در چارچوب ناتو، مصروف تعقیب سیاست های غارتگرانه شان در کشور ما هستند. جاپان منحنی کشوری که در افغانستان نیروی نظامی ندارد، پس از امریکا دومین «کمک» کننده مالی اشغال افغانستان به شمار می رود، به این خاطر دو کنفرانس مهم استعمارگران برای افغانستان در این کشور برگزار شده است.

در این میان تضاد میان اشغالگران امریکایی و انگلیسی بر سر چگونگی سود بردن بیشتر از مواد حاصله تریاک هلمند به شکلی از اشکال تبارز می کند. با تمام این که رهبری جنگ را امریکایی ها به دست گرفته اند، اما تضاد میان اشغالگران نیرومند بر سر منافع شان در منطقه تریاکزای هلمند (هلمند نیمی از تریاک افغانستان را تولید می کند، به این خاطر مهمترین و پر سودترین مارکیت مواد مخدر افغانستان را تشکیل می دهد و بی جهت نیست که اشتهای تمامی اشغالگران را تحریک می کند) در تغییر و تبدیل والی ها در این

ولایت همیشه مسئله ساز بوده است. انگلیس ها نسبت به هر رقیبی بیشتر بر این منطقه شکم انداخته اند، به این خاطر وقتی امریکا در 2007 نیروهای خود را به 95 هزار نفر رساند، بخشی از آنان را در مارجه و سنگین جابجا ساخت تا در سود حاصله تریاک سهمیم باشد. اخراج مایکل و ماروین دو جاسوس انگلیس از هلمند بر اساس هدایت امریکا و به وسیله حامد کرزی و عزل انجنیر داوود جاسوس انگلیس از ولایت هلمند نیز به همین تضاد بر می گشت.

در میان اشغالگران کشور ما، امریکا به حیث اشغالگر هدایت کننده با بیشترین نیرو و بیشترین مصرف، حرف اول را می زند. امریکایی ها با این سیاست که «اول شلیک کن، بعد پرس و جو کن» در بیش از چهار سال گذشته به تداوم هفت سال قبل از هیچ نوع جنایت و کشتار توده های زحمتکش افغانستان دریغ نورزیده است و در ساحات گوناگون تلاش نموده تا کشور ما را بیش از پیش زیر اسارت در آورده، خلق ما را به پرتگاه نیستی سوق دهد.

امپریالیست های امریکایی برای پیشبرد این جنگ غارتگرانه که با ادعای دروغین و کاذبانه «جنگ علیه تروریسم» و «القاعده» آغاز شده است، ضمن تلفات انسانی، هزینه های فراوان مالی را نیز متقبل شده اند که همه در راستای هدف ستراتیژیک آنان در این منطقه می باشد، چون این جنگ به هیچ صورت علیه القاعده و تروریسم نبوده است، زیرا همین امریکا از «القاعده» و «تروریست ها» در لیبیا و سوریه به شکل مستقیم حمایت می کند و با آنها در اتحاد مقدس قرار دارد.

ایگور ایگناتچنکو در مقاله ای به نام «اتحاد مقدس» ایالات متحده امریکا و «القاعده» می نویسد: «رئیس مستعفی اکادمی نظامی ترکیه ادمیرل تورکر ارتورک در ماه جون 2012 اعلام کرد: «دولت ایالات متحده امریکا از هجوم همه انواع تروریست ها به سوریه، و «القاعده» که چندین عملیات تروریستی بزرگ را در این کشور انجام داده، پشتیبانی می کند.» در همین حال مفسر روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف، پتر اوربون تأیید می کند که در زمان های اخیر ایالات متحده امریکا و انگلیس همکاری مخفیانه خود با القاعده را در جنگ علیه دولت سوریه تشدید کرده اند.»

در همین مقاله به یکی از مقالات «سامی رضانی» در روزنامه گاردین نیز اشاره شده است: «ایالات متحده امریکا و ترکیه به حساب دالره های نفتی قطر و عربستان سعودی اوضاع سوریه را به شدت متشنج می سازند. در حالی که هیلری کلنتن جامعه جهانی را به ضرورت مداخله نظامی در سوریه متقاعد می سازد، سازمان سیا از شبه نظامیان پشتیبانی نموده، آنان را آموزش می دهد. واضح است که ایالات متحده امریکا و متحدان ناتویی آن فرماندهان سازمان های تروریستی و جنایتکاران معمولی را از کشورهای مختلف به مزدوری گرفتند و سپس آنان را در مراکز آموزشی ویژه در خاک ترکیه و لبنان آموزش دادند.»

اشغالگران امریکایی با وجودی که در لیبیا و سوریه با القاعده در اتحاد مقدس قرار گرفته اند، برای پیشبرد «جنگ علیه القاعده و تروریسم» تا حال بیش از 550 میلیارد دالر به مصرف رسانیده اند. بر اساس اظهارات جیمز مک دیروما دی واش عضو جمهورخواه کنگره امریکا، این کشور در هر ساعت 10 میلیون دالر بر جنگ افغانستان به مصرف می رساند و در هر 24 ساعت یک سرباز آن کشته می شود. بر اساس برآورد وزارت دفاع امریکا، از سال 2001 تا سپتمبر 2012 میلادی 2124 سرباز امریکایی در جنگ افغانستان کشته شده اند، در حالی که مجموع کشته شدگان اشغالگران در این مدت به 3173 تن و تعداد مجروحان آن نزدیک به 16 هزار تن می رسد. از این جمله تعداد کشته شدگان بریتانیایی 427، کانادایی 158، فرانسوی 86، آلمانی 53، دنمارکی 42، ایتالیایی 47، اسپانیوی 34، پولندی 35 و استرالیایی 38 می باشد و باقیمانده مربوط به سایر کشورهای اشغالگر می باشند.

بارک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده امریکا در بیانیه ای که به مناسبت دهمین سالروز جنگ استعماری ارائه کرد، ده سال استعمار کشور ما را که افغانستان را به کشتارگاه جهان مبدل کرد و هزاران هموطن زحمتکش و ستم دیده ما قربانی آن شد، «دهه

فداکاری» سربازان آمریکایی خوانند. بر اساس اظهارات او، در ده سال گذشته بیش از نیم میلیون نفر از زنان و مردان قاتل و جاسوس آمریکایی در جنگ استعماری افغانستان به شکلی از اشکال دخیل بوده اند.

اسوشیتدپرس می نویسد که بر اساس یک احصائیه نظامی، از آغاز جنگ تا ختم ماه جولای سال 2011 میلادی، 2.3 میلیون نظامی آمریکایی در عراق و افغانستان وظیفه اجراء کرده اند که 977 هزار نظامی آمریکایی یک بار و 300 هزار تن بیش از دو بار در افغانستان و عراق توظیف گردیده اند. این آژانس خبری می نویسد که در جریان این جنگ 2900 مرد و زن آمریکایی بیهوده شده اند و 1439 تن نظامی دست یا پای شان را از دست داده اند.

وزارت دفاع امریکا می گوید که سطح خودکشی و تجاوز جنسی در ارتش این کشور افزایش یافته است. بر اساس خبرنامه نشر شده این وزارت در سال 2011 بطور مجموعی 2290 مورد تجاوز جنسی در ارتش صورت گرفته است که نسبت به سال 2005، شصت و چهار درصد افزایش را نشان می دهد. در همین حال در سال گذشته 164 سرباز آمریکایی خودکشی کرده اند.

بر اساس گزارش کنگره امریکا، بیماری روانی در میان سربازان امریکا در افغانستان افزایش یافته و به طور اوسط روزانه یک آمریکایی به خاطر همین بیماری دست به خودکشی می زند. استفاده از الکل و اقدامات خشونت های جنسی در میان سربازان اشغالگر آمریکایی در کشور ما سیر صعودی می پیماید. بر اساس این گزارش، تلفات سربازان آمریکایی در جنگ رویایی و تلفات از رهگذر بیماری روانی تقریباً با هم مساوی است. اسوشیتدپرس گزارش کرده است که در 155 روز اول سال 2012 میلادی 154 سرباز آمریکایی دخیل در جنگ افغانستان، خودکشی کرده اند، یعنی در هر روز یک سرباز.

با وجود گراف بلند خودکشی عساکر آمریکایی، سیر صعودی تجاوز جنسی، اعتیاد و مشکل روانی، مجروحیت و کشتار سربازان، امپریالیزم امریکا بر اُس سرشت غارتگرانه اش جنگ را شدت بیشتر بخشیده تا هرچه زودتر به ستراتیژی درازمدتش در منطقه برسد. از این رو این امپریالیزم خونخوار در کنار اردوی ستمگرش، نهادهای استخباراتی و ویژه را نیز سامان داده تا «ماموریت» امریکا را به شکل بهتر و خوبتر به پایان برسانند.

امریکایی ها، نهادهای ویژه ای به نام سپیشل فورسز (US SOCOM و CTPT) را در افغانستان سر و سامان داده اند. این نیروها که به طور مستقیم از سیا دستور می گیرند، در مقابل هیچ جنایتی جوابده نیستند. قرار است این نیروهای جنایتکار پس از سال 2014 نیز در افغانستان باقی بمانند. بر اساس اظهارات مسئولین وزارت دفاع امریکا، این نیروهای ویژه وظیفه شکار رهبران القاعده و طالبان را خواهند داشت، و به آموزش نیروهای اردوی افغانستان نیز کمک خواهند کرد. به طور کلی شکار و دستگیری و کشتن قوماندانان «تروریست ها» و تنگ کردن عرصه فعالیت بر عملکردهای مسلحانه مشمول وظایف این نیروها خواهد بود.

US SOCOM که مرکز آن در تمپای فلوریدا قرار دارد، یکی از این نیروهای ویژه است که 9 هزار تن آن در افغانستان مصروف کشتار خلق ما هستند. تعدادی از این نیروها در مناطق مرزی و قبایلی پاکستان عین ماموریت را پیش می برند. یمن نیز از مناطقی است که این نیرو موظف اجرای عملیات در آن می باشد که در حال حاضر 20 هزار نیروی آن در این کشور مستقر می باشد. بودجه سالانه این نیروی ویژه 4.10 میلیارد دالر برآورد شده است. وظیفه این نیروی ویژه سرکوب مخالفان، تهدید حکومت ها و کمک در تصرف کشورها خوانده شده است. قرار است نیروهای US SOCOM تا سال آینده در 120 کشور حضور داشته باشند.

مسئولیت Counter-terrorism Pursuit Teams (CTPT) را مستقیماً سیا بر عهده دارد. در این نهاد در حدود 3000 افغان اجیر که متشکل از انسان های لومپن، جنایتکار، دزد و قاتل می باشند، گردآورده شده اند که وظیفه آنان عمدتاً عملیات های جنایتکارانه ای است که امریکا نخواهد رد پایش در آن نشانی شود. این نهاد در عین زمان مسئولیت کشتن آن عده از پوشالی هایی را نیز دارد که به کاغذ تشناب تبدیل می شوند.

این نیرو برای استخبارات سیا و امپریالیزم امریکا به اندازه ای اهمیت دارد که جو بایدن معاون او با ما در سپتمبر 2009 گفته بود: در کنار چند فکتور دیگر، اگر ملیشه های (CTPT) فعال باشند و آزادانه فعالیت کرده بتوانند، افغانستان برای بار دوم به پایگاه القاعده تبدیل نخواهد شد. این گروپ بیشترین عملیاتش را در کندهار انجام می دهد، اما در ولایات خوست، پکتیا و پکتیا نیز در جنایات سازماندهی شده دخیل می باشد.

روزنامه واشنگتن پست در 22 سپتمبر 2010 در باره جنایت این گروه گزارش کرد که به تاریخ 23 اکتوبر 2007 این ملیشه ها در ارگون مرکز ولایت پکتیکا انگلستان دست چپ یک افغان 30 ساله را در خانه اش قطع کردند. این گروه همچنان در سال 2009 مطیع الله قانع قوماندان امنیه ولایت کندهار و عبدالخالق همدرد مدیر مبارزه با جرایم جنایی را با تعدادی از پولیس در څارنوالی استیفاء این ولایت کشتند.

مانیلو دینوچی در مقاله ای به نام «افغانستان: جنگ سری» می نویسد که افغانستان در کنار اشغال وحشیانه توسط امپریالیست های غربی به بازار پردرآمد و پر رونق برای شرکت های جاسوسی و گروه های جنایتکار تبدیل شده است. مانیلو می نویسد: «پشت پرده عملیات نظامی رسمی در افغانستان، جنگ سری دیگری جریان دارد که سازمان سیا در آن نقش فزاینده ای را به عهده دارد. جنگ سری از شبکه ای از پایگاه های کوچک تشکیل شده که از آنجا ماموران به شکل گروهی، رؤسای شورشی را ردیابی کرده و سپس برای حذف آنها اقدام می کنند.

اطلاعات غالباً توسط «قراردادی های مستقل» تهیه می گردد که در خدمت پنتاگون و ماموران مختلف هستند. قراردادی ها یک ارتش سایه تمام عیار را تشکیل می دهند که تعداد آنان از 100000 تجاوز می کند و هر کدام در زمینه خاصی تخصص داشته و وظیفه خاصی را نیز به عهده می گیرند. دو آژانس خصوصی به نام انترنشنل مدیا وانتور و امریکن انترنشنل سکیوریتی کارپوریشن این ماموریت را به عهده دارند.

نمی دانیم چه تعداد از «مبارزان مظنون» بر اساس دستگاه اطلاعاتی این دو آژانس کشته شده اند، و نمی دانیم چه مبلغی دریافت کرده اند. و باز هم نمی دانیم که برای افزایش دستمزد، چه تعداد چوپان بخت برگشته افغان را به عنوان رئیس خطرناک طالبان معرفی کرده اند تا توسط نیروهای ویژه مورد هدف قرار بگیرند و یا به شکل خیلی ساده تر با پرتاب آتش جهنمی (هیل فایر) از زیر بال های پردترهایی که از پایگاه شان در نوادا هدایت می شوند، آنان را به قتل برسانند.»

جنگ در افغانستان از سال 2001 تا 1202 شدت بیشتری یافته و از جنوب کشور به شمال کشور توسعه یافته است که همزمان با آن کنسولگری های امپریالیست ها نیز در شمال فعال شده اند. ورود اسلحه پیشرفته و تجهیزات بیشتر خود گواه حدت و شدت این جنگ غارتگرانه می باشد. دیوید سیدنی معاون وزیر دفاع امریکا در نطقی با عنوان «تجدید نظر سیاست امریکا در خصوص آسیای مرکزی» در کمیته ارتباطات بین المللی سنای امریکا در امور خاور میانه و آسیای مرکزی و جنوبی گفت که در حال حاضر واشنگتن هر هفته 350 کانتینر محموله نظامی (ماهانه 1400 کانتینر) را از طریق شبکه آسیای مرکزی وارد افغانستان می سازد که حجم آن 3 برابر انتقالات از طریق هوا می باشد و واشنگتن تصمیم دارد تا حجم انتقالات زمینی را از طریق این شبکه افزایش دهد. انتقال ماهانه 1400 کانتینر محموله نظامی به افغانستان از طریق آسیای میانه (سالانه 16800 کانتینر) چیزی جز فراهم ساختن اسلحه بیشتر، مهمات بیشتر و ابزار بیشتر نظامی برای کشتار و قتل خلق ستمدیده ما نیست، و این نشان می دهد که جنگ افغانستان هنوز به پایان نرسیده است. با نظر گذرا بر تجهیزاتی که قرار است امریکا پس از پایان «ماموریت» از افغانستان انتقال بدهد، به خوبی می توان سنگینی وحشتناک بودن این جنگ را درک کرد.

معاون وزارت دفاع امریکا اشتون کارتر به روزنامه یو اس تودی گفته است که بیرون شدن ارتش امریکا و تجهیزات آن از افغانستان میلیاردها دالر هزینه خواهد داشت. او بیرون شدن این تجهیزات را در مقایسه با عراق، پر هزینه تر و دشوارتر خوانده است. هزینه انتقال تجهیزات امریکا از عراق به کویت و بعد به وسیله کشتی به امریکا در حدود 2.9 میلیارد دالر هزینه داشت. وزارت دفاع امریکا می گوید که انتقال تجهیزات شان تا بندر کراچی پاکستان سه ماه وقت خواهد گرفت که هزینه هر ماه آن 100 میلیون دالر برآورد شده است. برای انتقال این تجهیزات، امریکا باید 400 قرارگاه نظامی خود را ببندد. 100 هزار کانتینر (که برای انتقال آن به افغانستان در ده سال گذشته 617 میلیون دالر به مصرف رسیده)، بکس های آهنی کلان، 4500 عراده نظامی، 14 هزار لودر ماین پاکی و... شامل تجهیزاتی است که باید از افغانستان انتقال پیدا کند.

2 - بریتانیا: پس از امریکا، بریتانیا دومین نیروی اشغالگر را در کشور ما می سازد. اشغالگران بریتانیایی عمدتاً در هلمند مستقر هستند. بر اساس تازه ترین آماری که از طرف کمیسیون دفاعی ولسی جرگه بریتانیا منتشر شده است، مصارف سالانه جنگ بریتانیا در افغانستان 4 میلیارد پوند برآورد گردیده است. بر اساس این گزارش، در حالی که برای سال 2011-2012 مصارف نظامی بریتانیا در افغانستان 4 میلیارد پوند تخمین شده، اما آمار نشان می دهد که از آغاز جنگ تا کنون بریتانیا بیشتر از 18 میلیارد پوند در افغانستان در بخش نظامی به مصرف رسانیده است.

بریتانیا این همه پول را در حالی در افغانستان به مصرف می رساند که خود در داخل در صدد کاهش تأمینات اجتماعی است و از بحران شدید مالی رنج می برد. در این کشور، تفاوت طبقاتی هر روز عمیقتر می شود و بی جهت نیست که سیاهان در این کشور به اعتراض و شورش دست زدند که دولت امپریالیستی بریتانیا در سرکوب این شورش ها «جوهر حقوق بشر» و «دفاع از دموکراسی» طبقاتی اش را به خوبی نشان داد.

لیام فاکس وزیر دفاع بریتانیا در مصاحبه ای با روزنامه تابمز اعلام کرد: «ما در افغانستان نیستیم تا سیاست های آموزشی در کشوری قرون وسطایی و شیرازه از هم گسیخته ای را ترویج کنیم. ما در آنجا مییم تا از مردم بریتانیا و منافع خویش در سرتاسر جهان صیانت کنیم.» که این صیانت منافع را می توان در سود حاصله از کشت تریاک و سیاست های اشغالگرانه دید.

3 - آلمان: سومین نیروی اشغالگر در افغانستان به شمار می رود. نیروهای این کشور در حدود سه سال قبل در یک حمله هوایی نزدیک به 200 تن از مردم نادر و زحمتکش کندز را با تانکهای تیل یکجا سوختاندند و یا مجروح کردند که این پس از جنگ دوم جهانی بزرگترین جنایت این کشور به شمار می رود. جنرال دستور دهنده آلمانی بعد از این کشتار وحشیانه نه تنها مجازات نشد بلکه نشان خدمت هم به سینه زد.

در گزارش موسسه تحقیقات اقتصادی دویچه وله آمده است که عملیات نظامی آلمان در افغانستان در ده سال گذشته 17 میلیارد یورو مصرف داشته است. این مقدار سه برابر مبلغی است که در ابتدا پیش بینی شده بود. اشغالگران آلمانی پیش بینی کرده بودند که هزینه ده ساله جنگ شان در افغانستان 5.5 میلیارد یورو خواهد بود. تیلمان بروک محقق و رئیس بخش توسعه و امنیت این موسسه تحقیقاتی به خبرگزاری دی پی ای آلمان گفته است، در صورتی که تا سال 2014 شمار سربازان آلمانی در افغانستان به تدریج کاهش یابند، این هزینه تا 22 میلیارد یورو می رسد، در صورتی که 5000 سرباز آلمانی تا ختم سال 2014 به عین تعداد در افغانستان باقی بمانند، این هزینه به 25 میلیارد یورو خواهد رسید. از سوی دیگر موسسه پژوهش اقتصادی آلمان، هزینه حقیقی سالانه درگیری در افغانستان را به جای یک میلیاردی که در بودجه دفاع به آن اختصاص یافته است، تا 3 میلیارد یورو برآورد کرده است، صورت حسابی معادل 36 میلیارد یورو در فاصله سال های 2001 تا 2013، یعنی تاریخی که قرار است بیرون بردن محتمل نیروها آغاز گردد.

خبرگزاری دی پی ای این کشور گزارش می کند که آلمان قصد دارد با مصرف 20 میلیون یورو پایگاه نظامی اش را در ولایت کندز توسعه دهد. این نشان می دهد که آلمان به خاطر «حقوق بشر» و «دموکراسی» به کشور ما نیامده است، بلکه اهداف درازمدتی در منطقه دارد، چیزی که کارشناسان آلمانی نیز بر آن مهر تأیید می گذارند و توسعه پایگاه نظامی توسط آلمان را نشانه ای از سیاست های درازمدت آلمان در افغانستان می دانند.

آلمان در حال حاضر 4900 سرباز در افغانستان دارد که در ولایت های شمال عمدتاً ولایت کندز مستقر می باشند. به اثر تقاضای مصرانه آمریکایی ها، برلین در ماه فبروری 2010 پذیرفت که نیروی کمکی 500 نفری به افغانستان گسیل دارد و جایگاه خود را در مقام سومین نیروی اعزامی در میان نیروهای اشغالگر مستحکم سازد. بدینگونه نیروهای اعزامی آلمان در رده بندی پس از ایالات متحده (90 هزار) و بریتانیا (9500) در جایگاه سوم قرار دارد و فرانسه با (3308) جایگاه چهارم را از آن خود کرده است.

اظهارات هورست کوهرلر رئیس جمهور سابق آلمان پس از بازگشت سفر از افغانستان در ماه می 2010 مبنی بر اینکه کشورش باید «از منافع خود، آزادی تجاری و داد و ستد به طرق نظامی دفاع کند»، ماهیت واقعی جنگ اشغالگرانه آلمان را در کشور ما نشان داد. این اظهارات منجر به استعفای او از پست ریاست جمهوری شد.

4 - فرانسه: یکی از کشورهای استعمارگر است که پس از سال 2001 که افغانستان بطور مستقیم از طرف اشغالگران جهانی مورد تجاوز قرار گرفت، در هماهنگی کامل با امریکا با 3600 سربازش سینه وطن ما را لگدمال نمود و از آن زمان تا کنون از هیچ نوع جنایت و خیانت در حق مردم زحمتکش ما دریغ نورزیده است.

دولت امپریالیستی فرانسه که سابقه خونبار در افریقا دارد و در یازده سال گذشته در افغانستان مصروف کشتار خلق های ستم دیده ماست و در این اواخر با بمباردمان بی سابقه با همکاری ناتو توده های لیبیایی را به خاطر منافع غارتگرانه اش به خاک و خون کشاند، به تاریخ 9 حمل 1391 دو صد سرباز خود را از افغانستان باز گشتاند. در حال حاضر فرانسوی ها 3308 سرباز در افغانستان دارند و قرار است تا آخر سال 2012 یک هزار سرباز این کشور از افغانستان بیرون شوند. فرانسه در میان پنج کشوری که بیشترین نیرو را در افغانستان دارند، در ده سال گذشته 92 سرباز خود را از دست داده است. سال 2011 برای فرانسه در طول ده سال گذشته، خونین ترین سال به شمار می رود. در این سال این کشور غارتگر 24 تن از سربازانش را از دست داد.

در کنار امریکا، انگلیس، آلمان و ایتالیا، فرانسه نیز یکی از کشورهایی است که به خاطر پیشبرد سیاست امپریالیستی اش در افغانستان سرگرم جاسوس پروری است. ژان کریستوفر نوتین یکی از نویسندگان فرانسوی که کتاب های متعددی در زمینه جنگ دارد، پس از رهایی دو فرانسوی از چنگ طالبان گفت، سالهاست که سرویس های اطلاعاتی فرانسه به شدت در میان طالبان کار می کنند. وی در کتاب اخیر خود (جنگ مخفی فرانسوی ها در افغانستان) نوشته است که آغاز جهش در عملکرد جاسوسی فرانسه در افغانستان در سال 1995 بود. پس از اقدام تروریستی در متروی پاریس که باعث کشته شدن هشت تن شده بود، فرانسه جاسوسان خود را وارد شبکه های تروریستی نمود و تعدادی از اعضای شبکه های تروریستی را در پاریس آموزش داد. در سال های 1980 و پس از آن بین سال های 1995 و 2001 تعدادی راکت ضد تانک (میلان) را که تا دو کیلومتر بُرد داشتند، برای این شبکه فرستاد.

ژان کریستوفر نوتین می نویسد که استخبارات فرانسه در نقاط مختلف افغانستان و منطقه نفوذ پیدا کرده، طوری که در یکی از نشست های مشترک میان سیا و سازمان جاسوسی فرانسه، امریکایی ها عکس های ماهواره ای را از یک کمپ نشان دادند که در آن سلاح های کیمیاوی ساخته می شد، ولی فرانسوی ها در عوض تصاویری را به آنها نشان دادند که از داخل این کمپ گرفته شده بود. فرانسه به این شکل حضور پر رنگ جواسیس خود را به سیا نشان داد. این کشور در حال حاضر در زمینه های فرهنگی و آموزشی نیز مصروف بوده و در صدد تربیه جواسیس بخصوص در عرصه فرهنگی است. مرکز فرهنگی فرانسه، استادان فرانسوی پوهنتون کابل،

بنیاد آرمان شهر، کمک های مالی به لیسه استقلال و تدریس زبان فرانسوی در آن و... از بنگاه هایی است که این کشور در صدد پرورش جواسیس در آنها می باشد.

در همین حال نیروهای ایتالیا (3816)، اسپانیا (1481)، هالند (که از جولای 2002 تا اگست 2010 در افغانستان حضور داشت ماهانه یک میلیون دالر به 3000 نیروی ملیشایی مطیع الله خواهر زاده جان محمد خان جنایتکار که سال ها والی ارزگان بود، برای انتقال لوجستیک از کندهار الی ارزگان می پرداخت و در این ولایت به شدت مهم از لحاظ حضور طالبان فقط 24 کشته و 140 زخمی داد و در اگست 2010 از افغانستان بیرون شد)، کانادا (508)، ترکیه (1327)، آذربایجان (94)، لیتوانیا (245)، زلاند جدید (153)، آلبانیا (290)، استرالیا (1550)، ارمنیا (126)، اتریش (3)، بلژیک (522)، بوسنیا هرزگوینا (59)، بلغاریا (605)، کرواسی (320)، جمهوریت چک (527)، دنمارک (692)، استونیا (153)، فنلند (176)، گرجستان (800)، یونان (122)، لهستان (337)، آیسلند (6)، ایرلند (7)، لیتویا (175)، لوگزامبورگ (10)، مالیزیا (46)، منگولیا (113)، مونته نگرو (39)، هالند (274)، ناروی (525)، پولند (2457)، پرتگال (133)، کوریای جنوبی (350)، رومانی (1843)، سنگاپور (39)، سلواکیا (331)، سلوانیا (89)، سویدن (500)، مقدونیه (177)، تونگا (55)، اوکراین (23) و امارات متحده عرب (35) به حیث نوکران و مزدوران ارزان امپریالیست های امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در افغانستان مصروف جنایت و کشتار می باشند.

در کنار نیروهای نظامی اشغالگران، در حدود 5 هزار جاسوس به نام مشاور در افغانستان فعالیت می کنند که 500 تن آنان در وزارت امور داخله مصروف می باشند. این جواسیس در یازده سال گذشته زیر نام مشاور، در حدود هشت میلیارد دالر به جیب زده اند.

دولت پوشالی

دولت پوشالی افغانستان که متشکل از سرمایه داران کمپرادور و ملاکان ارضی می باشد، یکی از پوشالی ترین دولت های جهان است که ساختار آن با مزدوری، فساد، اختلاس، بیکارگی، کشتار، دزدی، چپاول و غارت گره خورده است. امپریالیست های غربی برای اینکه پایه های دولت پوشالی را استحکام ببخشند، برای تقویت بورژوازی کمپرادور و ملاکان ارضی روز از شب شناخته و از هیچ نوع تلاش فروگذار نمی کنند.

هیلری کلنتن در آخرین سفرش به ارگ ریاست جمهوری در کنار حامد کرزی ضمن این که از شنیدن آواز صبحگاهی پرندگان در کابل احساساتی شده بود، با این احساسات که «چه شگفت انگیز است شنیدن پرندگانی که با آواز شان بامداد شکوهمند کابل را سلام می گویند» اعلام کرد که «خیلی خوشوقتم که می توانم به اطلاع شما برسانم که رئیس جمهور اوپاما رسماً افغانستان را به عنوان بزرگترین هم پیمان خارج از ناتو برای ایالات متحده اعلام کرده است». با این اعلام، اهمیت افغانستان در ستراتیژی آسیایی امریکا بیش از پیش هویدا شد.

نیروهای اشغالگر در کنفرانس لیسبون که در اگست 2010 برگزار شد، پایان مرحله سوم ستراتیژیک خود را اعلام کردند و تصمیم گرفتند تا سر از ماه جولای 2011 روند انتقال مسوولیت به نیروهای دولت پوشالی آغاز و این پروسه تا 2014 تکمیل شود، سالی که قرار است بخش اعظم نیروهای اشغالگر از افغانستان بیرون شوند، ولی چنانچه امپریالیست های غربی (امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) گفته اند، این خروج به معنای ترک افغانستان نخواهد بود، زیرا تاریخ غارتگری امپریالیست ها نشان می دهد که امپریالیست ها تا در رستاخیز استقلال طلبانه توده ها با سرافکندگی از مستعمرات شان خارج نشوند، به هیچ صورت مستعمره های شان را که میلیاردها دالر برای تصرف آن به مصرف رسانده اند، ترک کردنی نیستند.

در این بخش دولت پوشالی را در عرصه های گوناگون مورد بحث بیشتر قرار می دهیم:

1. پیمان های ستراتیژیک: دولت پوشالی برای تداوم قدرتش از یک طرف و کشورهای امپریالیستی برای تأمین منافع درازمدت شان از طرف دیگر، روند امضای پیمان ها و موافقتنامه های ستراتیژیک را روی دست گرفته اند که تا حال با امریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، هند و... این پیمان ها به امضاء رسیده و با کشورهای دیگر مثل چین، ایران، پاکستان، روسیه و اتحادیه اروپا گفتگوها برای امضای پیمان نامه هایی از این نوع جریان دارد و مسخره این که مجلس سنای افغانستان اعلام کرده است که کلمه دوستی در امضای پیمان ستراتیژیک با فرانسه باید از متن پیمان حذف شود که خلاف شرعیت غرای محمدی و اسلام است!!!

دولت پوشالی به منظور امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا جرگه عنعنوی را به روزهای 16 تا 19 نوامبر 2011 با شرکت بیشتر از 2 هزار و 300 نماینده برگزار کرد که وطنفروشان گردآمده در این جرگه با پیشنهاد سالانه یک میلیارد دالر و انترنیت سریع و ارزان، افغانستان را در غر و فش «شیر» عملاً به امریکا به فروش رساندند. همه شرکت کنندگان بدون استثنی، تاکید می کنیم بدون استثنی، وطنفروشانی بودند که خلق ما آنان را نشانی کرده و طناب انتقام را بر گردن این جرثومه های کثیف زنانه و مردانه گره خواهد زد.

با امضای پیمان ستراتیژیک با امریکا که در شب تاریک میان اوپاما و حامد کرزی به امضاء رسید، بحث و گفتگو در باره پیمان امنیتی نیز با این امپراتوری در جریان است که بر اساس آن امریکا در افغانستان «تأسیسات نظامی» (پایگاه) خواهد داشت، چیزی که امریکا با مصرف بیشتر از 550 میلیارد دالر در جنگ یازده ساله با در نظرداشت منافع ستراتیژیکش در منطقه از آن به سادگی نمی گذرد، با وجودی که مسوولین بلندپایه دولت امریکا وقتاً فوقتاً موضوع ایجاد پایگاه دایمی در افغانستان را ظاهراً رد می کنند. ضمیر کابلوف نماینده خاص ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه با ایجاد هر نوع پایگاه نظامی امریکا در افغانستان همواره مخالفتش را ابراز داشته است و آنرا خلاف روندی می داند که «علیه تروریزم» آغاز شده است.

2. پارلمان پوشالی: اگر دولت پوشالی از یک طرف بر نوکران غربی خود ناز فروخته، از طرف دیگر میان توده های مردم به شدت به دولتی بدتر از دولت های شاه شجاعی و ببرک کارملی مبدل شده و انزجار و نفرت بی سابقه مردم را از آن خود کرده است. گراف شرکت مردم در روند انتخابات پوشالی، سطح این انزجار و نفرت از اشغالگران و دولت پوشالی را به خوبی نشان می دهد: مردم افغانستان در انتخابات ریاست جمهوری 2004 از 12 میلیون ثبت نام کننده، حدود هشت میلیون (همراه با تقلب) رأی دادند که شرکت 70 درصد مردم را نشان می داد؛ در انتخابات پارلمانی از 12 میلیون واجد شرایط شش میلیون یا 53 درصد مردم در انتخابات شرکت کردند؛ در انتخابات ریاست جمهوری 2009 از 12.5 میلیون کارت گیرنده، 4.5 میلیون یا 33 درصد (همراه با تقلب) به پای صندوق های رأی رفتند و بالاخره در انتخابات دوم پارلمانی از 12 میلیون واجد شرایط، دو میلیون یا 17 درصد (همراه با تقلب) شرکت کردند. این ارقام (همراه با تقلب) نشان می دهد که انتخابات پوشالی زیر نظر استعمارگران و دموکراسی بورژوازی به هیچ صورت نمی تواند در میان مردم از اعتبار برخوردار باشد و سیر نزولی شرکت بهترین عکس العمل مردمی است که در قبال سیاست های اشغالگرانه به نحوی از انحاء نشان داده می شود.

دولت پوشالی افغانستان مرکب از جنایتکاران سه دهه اخیر است که اخوانی های جهادی در آن دست بالا دارند. حکومت را جهادی های خائنی رهبری می کنند که قلاده امریکا را بر گردن دارند؛ قوه قضائیه را نیز جواسیس تکنوکرات و جهادی هدایت می کنند و در پارلمان خوک هایی جمع شده اند که در پایان دور اول از دزدیدن کمیوترهای ولسی جرگه نیز اباء نورزیدند. با مرور گذرا بر ترکیب ولسی جرگه به ماهیت واقعی این خوکدانی پی می بریم: در میان افرادی که به ولسی جرگه رفته اند، 121 نفر دارای گرایش های سیاسی و تنظیمی خاصی می باشند، اما 128 نفر دیگر گرایش حزبی و تنظیمی مشخصی ندارند که در جمع وکلای «مستقل» قرار گرفته اند و 51 درصد مجموع وکلا را به خود اختصاص داده اند. اینان افرادی اند که در جریان کار ولسی جرگه از هر

طرف پول می گیرند و خود را هر روز و با قیمت بیشتر به فروش می رسانند و نزد بادران خارجی کریدت می گیرند. حزب اسلامی گلبدين که از جنايتکارترين احزاب جهادی است و اکنون بخش رسمی آن به ریاست عبدالهادی ارغندیوال در وزارت عدلیه ثبت شده، در مجموع با 41 نماینده، 16 درصد ولسی جرگه را می سازد که شامل 24 نماینده عضو حزب اسلامی و 17 نماینده متمایل به این حزب می باشد. به دنبال حزب اسلامی، جمعیت اسلامی بیشترین نماینده، هوادار و وکلای با سابقه این حزب را به خود اختصاص داده است که 14 تن از اعضای این حزب، 13 تن از افراد متمایل به جمعیت و 8 نماینده با سابقه جمعیت اسلامی در میان اعضای ولسی جرگه دیده می شود که 14 درصد کل نمایندگان را تشکیل می دهد. در کنار حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، حزب دیگری که بیشترین نماینده را در ترکیب مجلس دوم به خود اختصاص داده، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری حاجی محمد محقق توانسته 8 نماینده از هواداران خود را به شمول رئیس این حزب وارد خوکدانی نماید و 3 درصد از کل اعضاء را به خود اختصاص دهد. پس از حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری کریم خلیلی معاون دوم رئیس جمهور فقط 5 نماینده را به پارلمان فرستاده است که 2 درصد از کل اعضای مجلس را به خود اختصاص داده است. 4 نماینده به رهبری سید منصور نادری نیز در مجلس جدید حضور دارند که 3 تن آن از خانواده نادری به شمول سید منصور نادری و فرخنده زهرا نادری اند و فرد چهارم نیز از مریدان سید منصور نادری و اسماعیلیه است که از کابل به ولسی جرگه راه یافته است. «خلق» و «پرچم» این دو جریان مزدور در کل 4 نماینده در مجلس دارند. البته جنايتکاران اصلی این دو جناح سید محمد گلاب زوی، کبیر رنجبر و نورالحق علومی توانستند در دور دوم به مجلس راه پیدا کنند. جنبش ملی اسلامی به رهبری دوستم گلیم جم نیز فقط 4 نماینده را به مجلس فرستاده است. حزب افغان ملت که در این دوره از انتخابات پارلمانی شکست سختی خورده، یک نامزد مشخص و 2 نامزد متمایل به خود را در ترکیب پارلمان جدید با خود دارد، زیرا در درون این حزب میان جیلانی پوپل که یکی از جاسوسان انگلیسی و احدی که از جاسوسان امریکایی - آلمانی است اختلافات سختی به میان آمد و نتوانست در این دور انتخابات متحده عمل کنند.

با این ترکیب و انتخابات تحت نظر مستقیم استعمارگران و ایجاد دولت پوشالی، سازمان انقلابی افغانستان به درستی این انتخابات را تحریم کرد و شرکت در آن را خاینانه خواند، چیزی که کماکان با در نظر داشت وضعیت مستعمراتی این کشور، آن را ابداً با دومای روسیه و شرکت بلشویک ها در آن مقایسه نکرده، به دگماتیزم و اپورتونیزم شرمندوک نمی غلند؛ سازمان ما دولت پوشالی کنونی را از پوشالی ترین دولت های عصر حاضر می داند و شرکت و راه اندازی رقابت سیاسی در آن را خاینانه و استعماری می خواند.

3. فساد در دولت پوشالی: دولت پوشالی یکی از فاسدترین دولت های جهان است که این فساد بر اساس ستراتیژی و سیاست امپریالیست ها عملی می شود. سر و صداهای کرکننده و جنگ های زرگری در مورد فساد میان امپریالیست ها و دولت پوشالی، فقط برای اغفال توده های ستمدیده ماست. در مسئله فساد که افغانستان بعد از سومالیا در رتبه دوم جهانی قرار دارد، دزد هم می گوید خدا و کاروان هم می گوید خدا. اوباما و جو بایدن دو سردمدار امپریالیست همیشه بر فساد اداری دولت پوشالی انگشت می گذارند و خود را مخالف کُرزی نشان می دهند؛ ظاهراً به این خاطر زمانی اوباما گفته بود که چهره کُرزی برایش خسته کن شده است و در مقابل، کُرزی نیز غیب به گلو انداخته امریکایی ها را متهم به فساد می سازد. چیزی که در این میان واضح است، فساد هر دو طرف است. ارزیابی های چند موسسه در افغانستان نشان می دهد که سالانه یک میلیارد و 250 میلیون دالر در فساد غرق شده و نزدیک به یک میلیارد دالر از افغانستان خارج می شود.

روزنامه واشنگتن پست در گزارشی نوشت که بر بنیاد تحقیق یک ساله اردوی امریکا، دو میلیارد و شانزده میلیون دالر امریکایی که حکومت امریکا در بخش ترانسپورت با هشت شرکت قرارداد نموده است، بخش اعظم آن از طریق چهار شرکت به طور «غیر مستقیم» به طالبان رسیده است. این روزنامه می نویسد که تلاش های حکومت های امریکا و افغانستان به منظور رسیدگی به این مشکل غیر مؤثر

بوده است و نه تنها در این عرصه کدام کاری صورت نگرفته بلکه در ماه مارچ 2012 این قرارداد برای شش ماه دیگر تمدید شده است.

بر اساس یک گزارش تحقیقی دیگر که برای کنگره آمریکا آماده شده، ایالات متحده آمریکا در حدود 34 میلیارد دلار را در قرارداد با بخش خصوصی در عراق و افغانستان «هدر» داده است. آمریکا در 10 سال گذشته بیش از 200 میلیارد دلار را به صورت قرارداد و اعانه در این دو کشور به مصرف رسانیده است و بیش از 200 هزار قراردادی با ایالات متحده آمریکا در طول جنگ در افغانستان و عراق کار می کرده اند که شماری از این کمپنی های قراردادی مربوط خود مقامات ارشد آمریکا بوده اند. حال که این پول را امپریالیست های آمریکایی چگونه به «هدر» داده اند، بدون تردید، این «هدر» بدون همکاری مقامات بلندپایه آمریکایی، عراقی و افغان امکان نداشته است.

جنگ زرگری میان امپریالیست ها و دولت پوشالی و گاه میان خود اراکین دولت مزدور افغانستان بر فساد، برای اغفال مردم ادامه دارد. حضرت عمر زاخلوال وزیر مالیه کشور که از طرف لودین متهم به فساد شد ولی از طرف حامد کرزی مدال دریافت کرد، در پنجم سنبله 1390 گفت که کشورهای دونه تا حال 69 میلیارد دلار به افغانستان وعده کرده اند، که از این مبلغ تا سال 1389 هجری شمسی 57 میلیارد دلار به افغانستان تأدیه شده است که تنها 18 درصد آن از طریق دولت پوشالی به مصرف رسیده و متباقی را خود دولت های دونه از طریق سفارت های شان، انجوها و نهادهای مربوطه شان به مصرف رسانیده اند که حساب و کتاب آن در دست نیست.

سرازیر شدن میلیاردها دلار و انتقال دوباره آن به خارج از افغانستان چیزی نیست که از دید آمریکا پنهان مانده باشد. همین اکنون سفارت آمریکا بخصوص مامورین بخش خزانه داری آن تمام معاملات پولی افغانستان را از طریق مرکز تحلیل معاملات مالی و راپوردهی افغانستان زیر نظر دارند. اما آمریکا خود تلاش دارد که فساد در افغانستان گسترش یابد تا از یک سو سیاستمداران آلوده را در اختیار داشته باشد و از سوی دیگر با مافیایی ساختن اقتصاد، طبقه بورژوازی کمپرادور را تقویت نموده، سیستم اقتصاد بازار را که با سیاست های غارتگرانه امپریالیستی آمریکا سازگاری دارد، عملی نماید.

یکی از نمونه های مفتضح فساد این بورژواهای نو به دوران رسیده کمپرادور، چاول پول کابل بانک است که در آن چاولگران دولت کنونی (حامد کرزی از طریق محمود کرزی و قسیم فهیم از طریق حصین فهیم و اعضای کلیدی پارلمان به شمول محمد یونس قانونی و یاسینی و سایر جرثومه های رده اول دولت پوشالی) 825 میلیون دلار را دزدیدند که تا حال فقط در حدود 120 میلیون دلار آن جمعآوری شده و در حدود 45 میلیون دلار از رهگذر ربح قرضه از طرف حامد کرزی رئیس دولت پوشالی به این چاولگران توسط فرمانی بخشیده شد.

فساد جزئی از سیستم کنونی است، هم دولت پوشالی و هم استعمارگران هر دو در این فساد دخیل اند. نهادهایی که با پول امپریالیست ها آمارگیری می کنند، آن را بر تمام مردم تقسیم کرده و بار این فساد را بر دوش همه مردم که قرانی نه تنها از آن نصیب نمی شوند بلکه قربانی آن اند، می اندازند. مارکس تعریف واقعی از نظام سرمایه داری ارائه کرده، آن را سیستمی با دروغ، نیرنگ، استثمار، پولیسی گری و تجاوز تعریف نموده که اگر یکی از دو طرف فاسد و دزد نباشد، تعریف مارکس این بزرگترین مبارز و اندیشمند تاریخ بشریت، راه به جایی نمی برد.

4.پروسة «صلح»، آغاز مرحله استقرار: جنگ استعمارگرانه افغانستان به طولانی ترین جنگ آمریکا مبدل شده است که این خود اهمیت افغانستان را در ستراتیژی های درازمدت آمریکا در منطقه نشان می دهد. در سومین مناظره انتخاباتی که اوباما با رامنی در ماه اکتوبر 2012 داشت، اوباما با صراحت بیان داشت که آمریکا ماموریتی را که باید در افغانستان به سر می رساند، در مرحله اول به

پایان رسانده و اکنون باید زمینه هایی مساعد شود تا به جای اینکه نیروهای امریکایی در افغانستان کشته شوند، مسوولیت های امنیتی به نیروهای افغان انتقال یابد. در کنار این انتقال مسوولیت که آغاز شده، سلسله گفتگوهای «صلح» نیز با طالبان آغاز گردیده است که با نوعی بازی چشم پتکان همراه است؛ گاه امریکا وارد گفتگوهای «صلح» می شود که دولت پوشالی آن را به خاطر فقدان نقش خود نمی پذیرد! و گاه دولت پوشالی از طریق «شورای عالی صلح» وارد این مذاکره می شود که با اگر و مگر امریکا همراه می گردد. اما مردم افغانستان به خوبی می دانند که امارت اسلامی، حزب اسلامی و جمهوری اسلامی از ابزارهایی اند که به سود اشغال افغانستان بوده هیچ یک از این اسلامیت ها بدون هدایت بادر امریکایی شان حق چنین مذاکره ای را ندارند.

امریکا برای مرحله استقرار سه مسئله را من حیث اولویت در نظر گرفته است: امضای پیمان امنیتی با افغانستان (عمدتاً داشتن پایگاه های نظامی)، انتقال مسوولیت به نیروهای امنیتی و «صلح با مخالفین مسلح دولت». در این مرحله دیده می شود که امریکا و دولت پوشالی در هر سه موضوع کارهایی را روی دست گرفته اند. بحث بر پیمان امنیتی بر اساس پیمان ستراتیژیک امریکا و افغانستان آغاز شده است، پروسه انتقال مسوولیت وارد چهارمین مرحله اش می شود و گفتگوهای «صلح» نیز چه به طور مستقیم از طرف امریکا و چه هم از سوی دولت پوشالی از طریق دیدار با نمایندگان طالبان و حزب اسلامی مدتهاست که شروع شده است.

دولت پوشالی با حمایت مالی استعمارگران، «شورای عالی صلح» را تأسیس نموده که در آن گرگان خونخوار جهادی و غیر جهادی گرد هم آمده اند تا جنایتکاران حزب اسلامی و طالبان را با خود یکجا بر آبخور جمهوری اسلامی افغانستان بسته کنند و با غربی ها متحدانه، هستی توده ها را در دوزخ جنایت به نیستی بکشانند. به همین منظور تا حال هیئت حزب اسلامی گلبدین چند بار به کابل آمده و ضمن دیدار با دولت پوشالی با جان الن فرمانده کل ناتو در افغانستان، سفیر امریکا و سایر مقامات نظامی امریکا نیز دیدار داشته است که این دیدارها با همایش های بزرگ حزب اسلامی (قانونی) در داخل کشور در بلخ و کابل همراه بود، و در این اواخر با خیزش های مسلحانه در بعضی از ولایات کشور بخصوص غزنی و لغمان (که در آن دست های آشکار حزب اسلامی دیده می شود) بر وزنه حزب اسلامی در معامله قدرت سیاسی افزوده است.

طالبان نیز از الطاف امپریالیست ها بی بهره نمانده اند. تعدادی از اسرای طالب از زندان های بگرام و پلچرخي رها شده اند و برخی از آنان از زندان گوانتانامو به قطر انتقال یافته اند. در 24 سرطان 1390 از جمله 137 نام در لست سیاه، 15 نام حذف شد که همه طالب بودند. در این اواخر سازمان ملل متحد آغا جان معتصم را نیز از لست سیاه حذف کرد که او ضمن ابراز سپاس، آن را برای روند «صلح» مؤثر خواند!!

در مورد «صلح» عمدتاً با سه دیدگاه روبرو هستیم: «صلح» با فاشیست های حزب اسلامی و امارت اسلامی با هر قیمت ممکن با حمایت امپریالیست ها، «صلح» از طریق کشتار بیشتر و تداوم اشغال به وسیله امپریالیست ها و صلح انقلابی. در حال حاضر عده ای که پادوهای سابقه دار امپریالیست ها هستند و عمدتاً با حزب اسلامی همفکری دارند و یا دارای گرایش های شوونیستی هستند (مثل افغان ملت و...) در تلاش هستند تا هرچه زودتر حزب اسلامی و طالبان به پروسه صلح پیوندند که این جریان در عین حال طرفدار «همکاری» و «کمک» امپریالیست ها نیز می باشد. عده ای دیگر که مثل اولی ها از عمال سابقه دار امپریالیست ها هستند و عمدتاً با جمعیت اسلامی، شورای نظار، حزب وحدت اسلامی محقق و حزب وحدت خلیلی، جنبش اسلامی دوستم و... همفکری دارند و یا دارای گرایش های ناسیونالیستی هستند، خواهان ادامه جنگ، کشتار و جنایات بیشتر امپریالیست ها هستند و فریاد می زنند که «صلح با خیرات خواهی و عذر به دست نمی آید» که هر دو دیدگاه فوق دیدگاه ارتجاعی، استعماری و امپریالیستی است.

دیدگاه سومی، دیدگاه انقلابی است که اس آن را تبدیل جنگ کنونی ارتجاعی به جنگ آزادی بخش می سازد. این دیدگاه باور دارد که صلح باید حرکتی به جلو برای ترقی، تعالی، پیشرفت، رفاه، برابری و استقلال باشد، نه کوییدن بیشتر میخ اشغال توسط نیروهای گوناگون ضد توده ها.

سازمان انقلابی افغانستان به این اصل لنینی باور دارد: «رسیدن به صلح (به صلحی حقیقتاً دموکراتیک و حقیقتاً شرافتمندانه) مستلزم آنست که قدرت سیاسی در دست کارگران و تهیدست ترین دهقانان باشد، نه در دست ملاکین و سرمایه داران. سرمایه داران و ملاکین اقلیت ناچیزی را شامل می شوند و اما سرمایه داران، همانگونه که همگان می دانند، از این جنگ سودهای کلان می برند. کارگران و تهیدست ترین دهقانان، اکثریت عظیم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. آنان از جنگ سودی نصیب شان نمی شود، بالعکس جنگ باعث می گردد تا به درجه فحطی و نابودی تنزل یابند.» از این رو وظیفه نیروهای انقلابی است که با تمام توان علیه «صلح» استعماری موضع گیری نموده، جنگ کنونی را که به سود غارتگران است، در خیزش ها و قیام های مردمی و توده ای به جنگ رهایی بخش تبدیل کرده، با رهبری انقلاب ملی دموکراتیک راه را به صلحی حقیقتاً دموکراتیک و حقیقتاً شرافتمند باز کنند.

5. «اپوزیسیون» پوشالی: چنانچه سوسیال امپریالیزم شوروی با ایجاد دو جناح مزدور و نوکر «خلق» و «پرچم» و گروه های خرد و کوچک دیگر مثل سازا و سفزا و... نوعی «اپوزیسیون» ایجاد کرده بود تا هر از گاهی و بنابر نیازهای غارتگرانه اش آنها را به مصرف برساند؛ «اپوزیسیون» کنونی با تفاوت هایی شبیه همان اپوزیسیون مسخره خلق و پرچم است که دمار از روزگار توده ها کشیدند.

«اپوزیسیون» امروزی که عمدتاً در دو جبهه (ائتلاف تغییر و امید به رهبری جاسوس مشهور دکتر عبدالله عبدالله) و جبهه متحد ملی (به رهبری ضیاء مسعود با همیاری محقق و دوستم) و یک حزب (حزب حق و عدالت به رهبری عمدتاً حنیف اتمر) و اشخاص منفردی چون امرالله صالح، جلالی و... کار می کند، همه پادوهای ارزان و چاکرهای خوشخدمت امپریالیست ها (عمدتاً آمریکا و انگلیس) می باشند که جزئی از حلقه خبیثه استعماری بوده، هر کدام اینان در سطح وزیر، معین، رئیس عمومی و نماینده پارلمان از ستون های اساسی دولت پوشالی و در کل استعمار بوده اند.

این «اپوزیسیون» مصروف چانه زنی برای سهم شان در دولت پوشالی می باشد و حتی بخشی از آن حاضر است برای رسیدن به سودهای تنظیمی و شخصی اش، کشور را به نام «فدرالیزم» تجزیه نموده، خون توده های ستمدیده ما را دراکولاوار بنوشند. این «اپوزیسیون» همین اکنون نیز بعضی از پست های کلیدی دولت پوشالی را به شکلی از اشکال در دست دار و بیجا نیست که مردم آنها را «اپوزیسیون» بر سر قدرت می داند.

احمد ضیاء مسعود، محمد محقق و عبدالرشید دوستم سه تن از جنایت سالاران مشهور کشور ما که در نوکری، غلامی و وطنفروشی پیشتاز اند، به تاریخ 7 جنوری 2012 به دعوت یکی از سناتوران امریکایی در برلین دور هم جمع شده بودند تا بر امکانات حکومت های فدرالی در افغانستان به تبادل نظر پردازند. این جمع شدن ها توسط سناتوران امریکایی و گاه هم انگلیسی، سرمایه گذاری بر کسانانی به شمار می رود که هر لحظه آماده اند به دستور بادر، عصمت مادر وطن را به فروش برسانند.

از آنجا که امپریالیست ها به خوبی می دانند که کشورهای خرد و کوچک به سود ستراتیژی های درازمدت شان می باشد، از این رو نمی توانند نیروهای ذخیره شده را برای چنین امری (که گاه گاه نقشه های طرح شده آن در رسانه ها به نشر می رسد) از نظر دور داشته باشند. توتو توتو شدن چکوسلواکیا و یوگوسلاویا (به شش کشور کوچک و حاد کردن تضاد میان این شش کشور) نمونه های خوبی از تجزیه کشورهای بزرگ به کشورهای کوچک توسط امپریالیست ها می باشد که همین اکنون تعدادی از آنها چنان به امپریالیست ها وابسته شده اند که چون نوکرک های ارزان در افغانستان در کنار امریکا مصروف کشتار خلق ما می باشند.

ما منحيث سازمان پيشاهنگ پرولتاريا و مدافع زحمتكشان كشور باور داريم كه در اوضاع كنوني خواست «فدراليزم» و همراهي با آن جز تجزيه كشور معنای ديگري ندارد. اين خواست، خدمت به ارتجاع و امپرياليست ها به شمار رفته و خيانت به توده های تهيدست تلقی می گردد، زیرا فدراليزم در اوضاع فعلی خواست طبقات حاكمه ای است كه در صدد قاپیدن بيشت ثروت می باشند.

ما باور داريم كه در اوضاع كنوني كه كشور ما به اشغال درآمده، اين فدراليزم و تجزيه و حتی همان شعار «تعيين سرنوشت ملتها» نيست كه می تواند استقلال كشور را تأمين كند، بلكه با وحدت ملی می توان به جنگ اشغالگران رفت. چنانچه ستالين با صراحت بيان می دارد: «مسئله ملی ديگر مسئله داخلي يك كشور نيست، بلكه مسئله نجات ملل مظلوم كشورهای غير مستقل و مستعمرات از اسارت امپرياليزم است.» شعار «تعيين سرنوشت ملت ها» فقط زمانی می تواند عملی شود كه پرولتاريا در رأس قدرت سياسی قرار داشته باشد تا زمينه های رهایی از هرگونه ستم را فراهم ساخته بتواند، در غير آن بلند كردن اين شعار در دوره اشغال، فرو رفتن در باتلاق استعمار است، نه چیزی غير از آن.

6. كنفرانس های استعماری: تاريخ نشان داده است كه دولت های پوشالی، دولت های دريوزه گری اند كه هميشه به ديگران وابسته بوده، بدون حمايت مالی و مادی و نظامی قدرت های استعمارگر يك روز هم نمی توانند به حيات سياسی خود ادامه دهند، چنانچه ما شاهد دولت پوشالی حزب دموكراتيك خلق بوديم كه با قطع حمايت های سوسيال امپرياليزم شوروی، به سرنوشتی دچار شد كه بايد می شد.

استعمارگران غربی و متحدان آن در يازده سال گذشته تلاش كرده اند تا پايه های دولت پوشالی كنوني را بر حمايت های بيرونی آباد كنند، پايه هایی كه ظاهراً مستحکم ولی ماهيتاً ناپايدار و پوسيده اند و با قطع اين حمايت فرو ريختن اين پايه ها حتمی است. در يازده سال اشغال كشور ما امپرياليست ها كنفرانس های متعددی برای افغانستان برگزار كرده اند كه همه و همه به خاطر تداوم اشغال و استعمار كشور ما بوده است. مهمترين اين كنفرانس ها عبارتند از: كنفرانس بن (27 نوامبر 2001 برای تشكيل دولت موقت)، كنفرانس توکیو (جنوری سال 2002 با تعهد 4 ميليارد و 500 ميليون دالر برای «بازسازی»)، كنفرانس برلين (مارچ 2004 با تعهد 8 ميليارد دالر)، كنفرانس لندن (در 2006 با تعهد 25 ميليارد دالر كه تنها 15 ميليارد آن پرداخت شد)، كنفرانس پاریس (جون 2008، دولت پوشالی خواهان 50 ميليارد دالر برای «طرح بازسازی ملی» شد كه فرانسه ميزان پرداخت های خود را دو برابر افزايش داد و 700 نظامی به شمار نظاميان مستقر در افغانستان افزود، امريكا كمك خود را 10 ميليارد دالر و آلمان 420 ميليون دالر (پرداخت طی سال های 2008 تا 2010) اعلام كردند)، كنفرانس بين المللی افغانستان (در حمل 1388 (2009) با حضور 72 كشور و 15 سازمان بين المللی و منطقوی در لاهه هالند برگزار شد)، كنفرانس كابل (در ثور 1390 (2011) با حضور نمايندگان 70 كشور و سازمان بين المللی در كابل برگزار شد)، كنفرانس استانبول (در ماه نوامبر 2011 با حضور 14 كشور به شمول شش كشور آسیای ميانه برگزار گرديد)، كنفرانس بن دوم (در 5 دسامبر 2011 با حضور در حدود 100 نماينده از 85 كشور و 15 سازمان بين المللی برگزار شد كه در آن بر همكاری متقابل پس از 2014 تا سال 2024 تعهد صورت گرفت)، كنفرانس شيكاگو (در 21 می 2012 برگزار شد كه در آن رهبران كشورهای عضو ناتو در مورد كمك چهار ميليارد دلری به نيروهای امنیتی افغانستان و انتقال مسووليت های امنیتی به اردوی پوشالی در نيمة سال 2013 به توافق رسيدند)، كنفرانس قلب آسيا (در 4 جون 2012 در كابل برگزار گرديد كه در آن وزرای خارجه 29 كشور منطقه و جهان شركت ورزيده بودند) و كنفرانس توکیو (در 18 سرطان 1391 (8 جولای 2012) برگزار گرديد كه در آن نمايندگان 70 كشور و سازمان بين المللی شركت كردند).

اين كنفرانس ها عملاً وحدت فكر و عمل امپرياليست ها را در مورد اشغال افغانستان و حمايت از دولت پوشالی نشان می دهد كه خود دولت پوشالی بارها و بخصوص در مورد كنفرانس های اخير از «حمايت جامعه جهانی» صحبت كرده آن را افتخار خود می داند!

برگزاری این کنفرانس های جهانی با حضور کشورهای گوناگون و نهادهای مختلف، نشان می دهد که «تضاد میان امپریالیست های اشغالگر افغانستان و استفاده از آن» افسانه ای ساخته و پرداخته ذهن های مالیخولیایی است که خود عملاً بخشی از سیاست های امپریالیستی را به پیش می برند.

شرکت کنندگان این کنفرانس ها، به ویژه آنانی که به نام جامعه مدنی و انجو و با اکت و ادای دفاع از مردم و بخصوص زنان و کودکان وارد این کنفرانس ها می شوند، وطن فروشان خائنی هستند که به دهل استعمارگران می رقصند.

7. شورای علمای افغانستان: تاریخ معاصر افغانستان نشان می دهد که دین و مذهب همواره در کنار طبقات حاکمه قرار داشته، دست غارتگران را در غارت و چپاول توده ها نه تنها باز مانده است، بلکه با آیات و احادیث آن را خداوندی دانسته اند. دین، افیون توده هاست و تا این افیون در دست روحانیون و ملاها، بخصوص از جنس «شوری علمای افغانستان» قرار داشته باشد، همواره توده های ما را تخدیر نموده، آنان را به سود طبقات حاکمه به تسلیم وا می دارند.

سوسیال امپریالیست های شوروی با وجودی که از «دولت سوسیالیستی» حرف می زدند و از حمایت «حزب دموکراتیک خلق» فروگذار نمی کردند، معاش هزاران ملا و آخوند را نیز می پرداختند؛ چون به خوبی می دانستند که این انگل ها می توانند دین را هر طوری که معده شان تقاضا نماید، تفسیر و تعبیر کنند.

دولت پوشالی کنونی نیز با درک این خصوصیت انگل های دینی با حمایت امپریالیزم امریکا و انگلیس، «شوری علمای افغانستان» را سازماندهی نموده که در آن جنایتکارترین انسان های مذهبی را گرد آورده تا به سود امپریالیست ها و دولت پوشالی به اغفال و تحمیق توده ها پردازند. این شورا که به جای روبل روسی، به دالر امریکایی و پوند انگلیسی سجده می زند و به جای والگای روسی از پرادو و لندکروز و کروزین جاپانی استفاده می کند، از رفتن به سفارت های غارتگران نه خستگی می شناسد و نه بیزاری.

«شوری علمای افغانستان» به عنوان ابزار مهم دینی و مذهبی در چنگ دولت پوشالی و استعمارگران قرار دارد که گاهگاه با حامد کرزی دیدار نموده و مشوره می دهد. اعضای این شورا بلدند و خوب درک کرده اند که چگونه با اعتراض شان در برابر رقص و موزیک در شبکه های تلویزیونی از یک طرف به تحمیق مردم پردازند و از طرف دیگر از باز کردن زبان علیه اشغال و ستم خودداری نمایند. این شورای مزدور تا حال نه علیه جنایتکاران امریکایی و متحدان ناتوی آن چیزی گفته و نه هم علیه انتحار طالبانی، و این به نیکویی نشان می دهد که انگل های دینی چگونه در خدمت استعمار قرار داشته، جبهه اشغال را تقویه می نمایند.

8. نهادهای امنیتی پوشالی: یکی از وظایفی که امپریالیست های غربی در مرحله اول اشغال کشور ما روی دست گرفته بودند، سازماندهی نهادهای امنیتی (اردو، پولیس و استخبارات) بود. سازمان ما در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در مورد تأسیس اردوی جدید پوشالی چنین نوشته است: «اشغالگران که از مدت ها به فکر ایجاد اردو و پولیس دولت پوشالی بودند، در کنفرانس بن فیصله کردند که اردوی 70 هزار نفری زیر کنترل آنان ساخته شود. اما بعد از آن که قطعات نیروهای جهادی منحل و خلع سلاح شدند، این کار تا 2004 پیشرفت بسیار بطلی داشت (تا آخر 2003 تعداد آن به 4002 نفر رسید). بعد از تشدید جنگ و بعد از آن که رهبری جنگ ظاهراً به ناتو سپرده شد و مرکز فرماندهی به بروکسل (مرکز ناتو) انتقال یافت، تصمیم گرفته شد که تعداد اردو را به 120 هزار نفر و پولیس را به 90 هزار نفر برسانند... چون مسوولیت پرورش و تسلیح اردو را امریکایی ها بر عهده داشتند، لذا مجموع سلاح های سبکی که کمپنی های امریکایی در 2006 به اردوی پوشالی دادند، 220000 میل سلاح بود که در این جریان، 87000 میل آنها گم شد.

امریکایی ها بالاخره با تصفیه افسران خلقی و پرچمی (در بخش اردو نه پولیس)، تصمیم گرفتند که تا 2014 نیروهای اردو را به 235 هزار و پولیس را به 170 هزار نفر (جمله 405 هزار نفر) برسانند، اما تا اپریل 2011 تعداد اردو به 147 هزار و تعداد پولیس به

90 هزار رسیده بود... اردوی پوشالی در حال حاضر (جنوری 2011) 14604 افسر دارد که با 60690 میل اسلحهٔ ثقیله و خفیفه و 2448 وسیلهٔ زرهی مجهز می باشد و تا حال 322 عملیات علیه طالبان انجام داده است...»

همین گونه سازمان ما در سند «افغانستان به کجا می رود؟» درین مورد نوشته است: «امپریالیزم امریکا در صدد ایجاد یک اردویی نسبتاً قوی و فرمانبردار در افغانستان است تا بتواند چنان دولتی را حمایت و حرکت توده های مردم در مخالفت با این دولت را سرکوب و در نطفه خنثی نماید. اما ساختن چنین اردویی برای امریکا به این زودی ممکن نیست، مخصوصاً که باید فرماندهان آن را چهارقاته بخرد و زیر فرمان خود داشته باشد. این پروسه در افغانستان آغاز شده و مورد مشورتی که به نام «c-eistica» یاد می شود و در کمپ «ایگر» مستقر می باشد، تمام کارهای ساختاری وزارت های دفاع و داخله را زیر کنترل دارد و قدم به قدم آنها را برابر به نیاز خود سازمان می دهد و تغییر و تبدیلی های رده های بالا همه زیر نظر این مورد صورت می گیرد. امریکایی ها نمی خواهند به زودی این اردو را چنان قوی بسازند که روزی از کنترل خود شان خارج گردد. به این خاطر تا حال حاضر نشده اند که اردوی پوشالی کنونی را با قوای هوایی مجهز سازند... امریکایی ها زمانی این اردو را قوی می سازند که فرماندهان گوش به فرمانی در رأس آن قرار داده شوند؛ با یک اشاره کودتا کنند، بخشی از سرزمین خود را آتش بزنند و برای هر اقدامی از اشغالگران اجازه بگیرند. اردوی افغانستان تا حال به چنین جایی نرسیده، در میان صفوف این ارتش تا حال گرایشات تنظیمی، قومی و سمتی دیده می شود، برخی از افراد آن معتاد اند و اکثر سربازان و افسران آن از حضور اشغالگران در افغانستان ناراضی اند که این را امریکایی ها خوب می دانند...»

امپریالیست ها عموماً بر کار استخباراتی بیشترین اتکاء را دارند. ایالات متحده که 15 شبکهٔ استخباراتی دارد، سازمان مرکزی سیا و اف. بی. آی. آن در افغانستان به شدت فعال است. از چهار کشوری که اف. بی. آی در سطح جهان در آنها دفتر دارد، یکی افغانستان است... در حال حاضر در افغانستان 65 هزار جاسوس فعالیت دارند، اکثر از غرب آمده ها که بر چوکی های قدرت تکیه می زنند، در ارتباط با شبکه های استخباراتی امریکا قرار دارند...»

امپریالیست ها تا حال بیش از 27.8 میلیارد دالر بر اردوی پوشالی سرمایه گذاری کرده و قرار است تا سال های آینده 20 میلیارد دالر دیگر نیز بر این اردو سرمایه گذاری کنند. دگر جنرال ولیم کالدویل قوماندان ماموریت آموزشی ناتو در افغانستان به تاریخ 25 میزان 1390 در نشست خبری گفت که نیروهای ناتو 160 بال طیاره (145 طیارهٔ مختلف و 21 هلیکوپتر) را در اختیار اردوی افغانستان می گذارند که به خاطر به پرواز درآوردن آن 120 پیلوت افغان در خارج از کشور مصروف آموزش در این بخش می باشند. مسوولین وزارت دفاع افغانستان می گویند که اردوی کشور در حال حاضر با 56 نوع اسلحه، 140 نوع واسطه و دو نوع طیاره مجهز می باشد. کرزی بارها از امریکایی ها خواسته است تا اردوی پوشالی را با اسلحهٔ سنگین مجهز کند، که این درخواست گاه با «تهدید» خریداری سلاح های سنگین از روسیه، چین و هند نیز همراه بوده است، اما امریکایی ها تا سال 2016 تصمیم ندارند اردوی پوشالی را با اسلحهٔ سنگین از جمله طیاره های پیشرفتهٔ نظامی نوع اف. 16 مجهز سازند و استدلال می کنند که بر اساس پیمان ستراتیژیک میان دو کشور، امریکا پذیرفته است که از افغانستان در حالات حملهٔ احتمالی نظامی هر کشور دیگر دفاع کند و در عین حال هزینهٔ طیاره های نوع اف. 16 بسیار بلند (هر ساعت پرواز 7 هزار دالر) است، که افغانستان توان پرداخت آن را ندارد.»

در همین حال امپریالیست های امریکایی و انگلیسی، دولت پوشالی افغانستان را در ساخت و ساز ساختمان های نظامی نیز همکاری می کنند. امریکایی ها کار ساختمان «پنتاگون جدید» را با هزینهٔ بیش از 92 میلیون دالر آغاز کرده اند. این «پنتاگون» که از لحاظ ساختمان مشابه به پنتاگون امریکاست، در سلاخی خلق های منطقه نیز همان نقش را ایفاء خواهد کرد، از این رو با مجهزترین وسایل نظامی و فرماندهی مجهز خواهد بود. در عین زمان امریکا تصمیم دارد ساختمانی به ارزش 45 میلیون دالر برای وزارت امور داخله، و انگلیس ها اکادیمی ملی افسران اردو را با هزینهٔ 42 میلیون دالر با 120 مربی انگلیسی و غربی به اساس مدل اکادیمی ملی

سلطنتی سند هرست بریتانیا برای دولت پوشالی اعمار نمایند. امریکایی ها به طور مجموعی ساختمان 1100 پروژه را برای نیروهای امنیتی روی دست دارند که از آن جمله تا حال کار ساختمان 600 پروژه آن به پایان رسیده است. در همین حال جنرال استفن شاپیرو رئیس کل تشکیلات نیروهای امریکایی در افغانستان به تاریخ 5 سنبله 1391 به خبرنگاران در کابل گفت که تا اکنون 400 مرکز نظامی امریکا در افغانستان بسته شده یا به اردوی افغانستان تحویل داده شده، و قرار است که 200 قرارگاه و مرکز نظامی دیگر نیز بسته و بنابر لزوم دید مقامات نظامی امریکا به دولت افغانستان واگذار گردند.

اردوی افغانستان که با پول امریکا راه اندازی شده است (90 درصد مخارج اردوی پوشالی را امریکا می پردازد) یک اردوی پوشالی است که در درازمدت وظیفه آن سلاخی توده های فقیر کشور ماست که چون سنگ هار امریکا در منطقه عمل خواهد کرد. امریکا برای اینکه لگام این اردو را در دست داشته باشد، اعلام کرده است که پس از سال 2014 سالانه 3 میلیارد دالر و یک میلیارد دالر را سایر کشورها به اردوی افغانستان کمک خواهند کرد. امریکا قبلاً مصارف سالانه اردوی افغانستان را 12 میلیارد دالر برآورد کرده بود که بعد به 6 میلیارد کاهش یافت و اکنون قرار است پس از سال 2014 به چهار میلیارد دالر کاهش پیدا کند.

از آنجا که استعمار کشور ما با فقر و ناداری توده های زحمتکش همراه است و فاصله طبقاتی هر روز عمق بیشتری می یابد، تعدادی از جوانان به خاطر همین فقر و از روی ناآگاهی به این اردوی پوشالی جلب می شوند، اما بعد از آن که خود شاهد جنایات خارجی ها و برخوردهای توهین آمیز آنان می شوند، از این اردو فرار می کنند و یا بر مرییان خارجی شلیک نموده آنان را به قتل می رسانند. بر همین اساس وزارت دفاع امریکا می گوید که از هر 10 سربازی که به اردوی افغانستان جذب می شوند، شش تن آن دوباره فرار می کنند. تنها در سال روان میلادی (2012) بیش از 50 سرباز خارجی توسط سربازان اردو و پولیس کشته شده اند. فرار روزافزون جوانان از اردو سبب شده است که بر اساس گزارش نیویارک تایمز که قسمت هایی آن در شماره 17 اکتبر 2012 روزنامه ویسا نشر شده، امریکا از دولت پوشالی خواسته که فرار از اردوی پوشالی را جنایت اعلام کند!!!

پولیس و امنیت ملی نیز از نهادهای پوشالی امنیتی کشور ما به شمار می روند که عمدتاً پر از بقایای خادیس ها و نیروهای امنیتی دولت پوشالی حزب دموکراتیک خلق می باشد. افراد رده اول و رهبری پولیس را اکثراً صاحب منصبان گذشته حزب دموکراتیک خلق می سازد و صفوف آن را افراد بیسواد و معتاد تشکیل می دهد که بنابر آمار منتشر شده 60 درصد آن معتاد و 90 درصد آن بیسواد می باشند.

در کنار اردو و پولیس، دولت پوشالی با هدایت مستقیم امریکایی ها بخصوص جنرال پتریوس (فرمانده سابق نیروهای امریکا-ناتو در افغانستان) طرح اربکی سازی (پولیس محلی) را روی دست گرفت. پولیس محلی که از جنایتکاران تنظیمی و جهادی تشکیل شده، در کنار نیروهای اشغالگر، دولت پوشالی و طالبان، بالای دیگری است که بر توده های نادار و بخصوص دهقانان در روستاها نازل شده است. این نیروی جنایتکار که از خود قومندان دارد و به هیچکس جوابده نیست، لومپنانی را گردآوری نموده است که خانه های مردم را چور می کنند، حاصلات آنان را می دزدند و از کشتار و تجاوز جنسی خودداری نمی کنند. براد آدامس رئیس بخش آسیایی دیده بان حقوق بشر روز 21 سنبله 1391 ضمن انتشار گزارشی در مورد پولیس محلی گفت که تحقیقات آنها بیانگر اینست که اربکی ها در اختطاف و تجاوز جنسی و سرقت اموال مردم نقش دارند. این نهاد به طور مثال به اختطاف یک پسر بچه 13 ساله در ماه اپریل 2012 اشاره می کند که پس از اختطاف مورد تجاوز گروهی گروپ چهار نفری اربکی ها در ولایت بغلان قرار گرفت.

9. مواد مخدر: کشور ما پس از اشغال توسط امپریالیست های غربی به بزرگترین تولید کننده مواد مخدر جهان مبدل شده است. تاریخ غارتگرانه امپریالیزم امریکا نشان داده است که این امپریالیزم خونخوار از مواد مخدر و تجارت پر سود آن در سیاست های

امپریالیستی و چپاولگرانه اش سودهای هنگفتی برده است که روند کشت، قاچاق و ترافیک مواد مخدر در افغانستان گویای این سیاست است.

دمتری سدوف در مطلب «سیاست های بزرگ مواد مخدر» که در وب سایت (www.fondsk.ru) نشر شده است می نویسد: «یکی از اولین نمونه های شرکت سازمان سیا در تجارت مواد مخدر به سال 1947 و همکاری آن با مافیای جزیره کورس مربوط می شود. جنبش کمونیستی در فرانسه پس از جنگ، نگرانی شدید واشنگتن را موجب شده بود و در مبارزه با اتحادیه های کمونیستی بر اوباشان کورس تکیه کرد. اما حامی مالی رسمی این کار نمی توانست باشد چرا که در مارسل با همدستی سازمان سیا یک آزمایشگاه عظیم تولید هیروئین راه اندازی شده بود. در این موسسه کورسی ها کار می کردند، و تهیه مواد خام و سازماندهی شبکه توزیع را سازمان سیا با اخذ پول برای مبارزه علیه کمونیست ها بر عهده داشت...»

اولین تجربه برای استفاده در دیگر مناطق جهان مفید واقع شد. در اوایل سال های دهه 50، سازمان سیا شبکه های تولید هیروئین را در جنوب شرقی آسیا راه اندازی کرد و پول های حاصل از آن را برای حمایت از چانکایشک در مبارزه علیه چین کمونیست به جریان انداخت.

«در اواسط سال های 80 در افغانستان 50 تن افیون تولید می شد. یک سال پس از خروج واحدهای ارتش اتحاد شوروی در سال 1990، این رقم به 600 تن رسید. 96 درصد اراضی کشور به زیر کشت مواد افیونی رفت و طالبان با اعمال کنترل کامل بر تولید هیروئین، طبیعتاً، از اوامر سازمان سیا و وزارت امور خارجه امریکا سرپیچی کردند.

این به معنای آن بود که یک سنت از آن 130 میلیارد دلار را، رقم دقیقی که مافیای مواد مخدر افغانستان توانسته بود با حمل مطمئن «مرگ سفید» از طریق آسیای مرکزی و میانه و فروش آن در بازارهای سیاه اروپا به دست آورد، به امریکایی ها نمی دهند. خارج ساختن تولید و توزیع هیروئین از زیر کنترل طالبان، یکی از دلایل اصلی جنگ امریکا در افغانستان بود. این هدف حاصل شده است. امروز بخش اصلی هیروئین را امریکایی ها خریداری می کنند و از کانال سازمان سیا و پنتاگون به خارج می فرستند. ایالات متحده امریکا با ایجاد پایگاه های نظامی در قرقیزستان، ازبکستان، تاجکستان، با پاشیدن گروه های افراطی مسلح در سراسر خاک افغانستان و با انتصاب حامد کرزی بر رأس دولت موقت این کشور، اولاً- گذرگاه جدیدی برای حمل مواد مخدر تأسیس کرد، ثانیاً- رقبای تجاری خود را از بین برد، ثالثاً- ظرفیت های تولید هیروئین از تریاک را به شدت افزایش داد.»

کشت و تجارت تریاک و به طور کل مواد مخدر با گذشت هر سال افزایش یافته و در حالی که تجاوزگران ناتویی در افغانستان حضور دارند، سطح آن در سال 2006 میلادی به 8200 تن رسید که در تاریخ افغانستان بی سابقه بوده است. دفتر مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد در گزارش منتشره 22 جدی 1390 ابراز داشت که در سال 2011 سطح تولید مواد مخدر افزایش یافت که به طور کلی 61 درصد افزایش نسبت به سال 2010 را نشان می دهد. در سال 2011 تولید تریاک در افغانستان به 5800 متریک تن رسید، در حالی که این رقم در سال 2010 میلادی 3600 متریک تن بود. در سال 2011 در کل افغانستان 131 هزار هکتار زمین زیر کشت تریاک رفت که نسبت به سال گذشته میلادی، هفت درصد افزایش را نشان می دهد. در همین حال قیمت مواد مخدر نسبت به سال 2010 میلادی 133 درصد افزایش یافت. با وجودی که دولت پوشالی سود حاصله سالانه از تجارت مواد مخدر افغانستان را 70 میلیارد دلار می داند، اما روند صعودی کشت و قاچاق تریاک در کشور ما نشان می دهد که این رقم به مراتب کمتر از سود حاصله واقعی است که از رهگذر تریاک افغانستان به دست می آید.

نویسنده کتاب «جنگ و جهانی شدن» در کانادا به صراحت می نویسد: «همانگونه که امریکا و انگلیس به خاطر حوزه های نفت عراق با تمسک قرار دادن سلاح های کشتار جمعی صدام حسین، آن کشور را اشغال کردند، افغانستان را با تمسک به تروریزم برای

کنترل مواد مخدر تسخیر نمودند. چون انگلیس ها در کمک به اشغال عراق چیزی از نفت آن کشور نصیب نشدند، لذا با ورود به افغانستان به زودی برای تسلط مارکیت عمده تریاک به هلمند رو آوردند. زیرا عاید حاصله از مواد مخدر افغانستان سالانه به 400 میلیارد دالر می رسد. «میشل شوسودوفسکی در «جنگ امریکا علیه تروریسم» که در گلوبل ریسرچ، مونترال در 2005 نشر شده، سود نقدی تجارت مواد مخدر افغانستان را تنها از بازارهای غربی سالانه بیش از 200 میلیارد دالر می خواند.

حاکمیت مطلق انگلیس ها بر هلمند تا رسیدن اوپاما به قدرت ادامه یافت، اما پس از آن که اوپاما نیروهای خود را در افغانستان به 120 هزار تن رساند و بخشی از آن ها را در هلمند مستقر ساخت، بدین وسیله انحصار مطلق انگلیس ها بر مواد مخدر هلمند میان دو غارتگر تقسیم شد. امریکایی ها با راه اندازی عملیات مارچه در 16 فبروری 2009 راه خود را به سوی هلمند پایین باز کردند و قسمتی از نیروهای خود را در «کجکی» و «سنگین» جابجا نمودند.

امپریالیست های انگلیسی و امریکایی همراه با مقامات کلیدی دولت پوشالی که ظاهراً پروژه های ضد مواد مخدر را حمایت مالی می کنند، از قاجاقبران درجه اول مواد مخدر افغانستان می باشند. بیجا نیست که انگلیس ها از طریق رادیو سمون در 2008 اعلام کردند که با کشت مواد مخدر در هلمند کاری ندارند. پس از جابجایی نیروهای امریکایی در هلمند و شریک شدن در عواید مواد مخدر، هالبروک نماینده خاص اوپاما در امور افغانستان و پاکستان در 2010 اظهار داشت که چون دهقانان افغانستان فقیر اند، لذا به کشت و زرع مواد مخدر در این کشور کاری ندارند.

با وجودی که در حال حاضر 1.5 میلیون دهقان مصروف کشت کوکنار می باشند، اما سود حاصله این طبقه نادار از این مواد فقط 3 درصد است؛ سود اصلی را امپریالیست های انگلیسی، امریکایی و باندهای مافیایی جهانی و افغانی مربوط به دولت پوشالی به جیب می زنند، در حالی که قربانیان افغان این ماده کشنده در حدود 1.5 میلیون انسان فقیر و ناداری است که ده ها هزار زن و کودک نیز شامل آن می باشند.

به گزارش اداره مبارزه با قاچاق مواد مخدر جمهوری فدراتیف روسیه، در سراسر جهان سالانه بیش از صد هزار نفر (بیش از تلفات بمباران اتمی هیروشیما) در اثر استعمال مواد افیونی افغانستان می میرند. شمار قربانیان هیروئین افغانستان فقط در روسیه سالانه به بیش از 30 هزار نفر بالغ می شود. بر اساس گزارش همین اداره، در طول ده سال اخیر تولید تریاک در جهان دو برابر افزایش یافته، هیروئین بر بازار جهانی مواد مخدر تسلط پیدا کرده و سهم سالانه آن در میان دوزهای همه مواد تخریری به حدود 7 میلیارد دوز (90 درصد) رسیده است.

کشت و ترافیک مواد مخدر در افغانستان یکی از مسایل مورد اختلاف روسیه با امپریالیست های اشغالگر در افغانستان است. در سال 2010 رئیس اداره مبارزه با قاچاق مواد مخدر روسیه، ویکتور ایوانوف اظهار داشت: «طرف های امریکایی و افغانی به اطلاعات تقدیمی روسیه دایر بر فعالیت 175 آزمایشگاه تولید مواد مخدر در افغانستان ترتیب اثر ندادند. آنها به فرستادن هیروئین به کشور ما همچنان ادامه می دهند و حتی یکی از آنها از بین برده نشده است.»

ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه بارها نگرانی اش را در مورد ناکامی ناتو در مبارزه با مواد مخدر در افغانستان ابراز داشته است. او ضمن اشاره به افزایش 60 درصدی مواد مخدر گفته است که سالانه بیش از 20 درصد مواد مخدر تولید شده در افغانستان به روسیه قاچاق می شود که تنها در سال گذشته میلادی، 70 تن هیروئین و 56 تن تریاک تولید افغانستان به روسیه وارد شده بود. در حال حاضر 80 درصد بازار اتحادیه اروپا، 35 درصد بازار ایالات متحده امریکا با هیروئین افغانستان و 90 درصد بازار جهانی به طور کل با مواد مخدر کشور ما تأمین می گردد. 65 درصد مواد مخدر افغانستان از طریق آسیای مرکزی ترانزیت می شود که روسیه آن را خطر جدی برای امنیت داخلی خود می پندارد.

10. چپاول معادن و ذخایر طبیعی: کشور ما یکی از ثروتمندترین کشورها از لحاظ معادن و ذخایر طبیعی مانند گاز، نفت، آهن، مس، لیتیم (که به نام نفت عصر آینده مسمی شده و ذخایر آن حتی بیشتر از بولیوی می باشد)، نیویوم، یورانیم، طلا و سنگ های قیمتی می باشد که افغانستان را از لحاظ ذخایر زیرزمینی در جمله کشورهای فوق غنی گروه کانادا، آفریقای جنوبی و برازیل قرار داده است.

دولت افغانستان ارزش ذخایر کشف شده را در حدود 3 هزار میلیارد دالر تخمین کرده است (در حالی که پژوهشگران ناسا، آن را پنجهزار میلیارد دالر تخمین می کنند). تا حال بیش از 1400 محل این معادن شناسایی شده که از جمله آن در حدود 108 معدن خرد و بزرگ از طریق قرارداد سرمایه گذاری به شرکت های داخلی و خارجی به فروش رسیده است. بر اساس برآورد کارشناسان سکتور سرمایه گذاری در معادن، در صورتی که سرمایه گذاری در معادن افغانستان به شکل درست مدیریت شود، افغانستان تا 15 الی 20 سال آینده از لحاظ اقتصادی می تواند به گروهی از کشورهایی با درآمد متوسط مثل لهستان، سلواکی و مجارستان وارد شود.

یکی از اهداف اشغالگران امپریالیست، ضمن موقعیت جیو پولیتیک افغانستان، چور و چپاول منابع زیر زمینی کشور ماست که در این رقابت کشورهای غیر اشغالگر مثل چین و هند نیز داخل شده اند. دولت پوشالی در کنار فروش سایر معادن تا حال سه معدن مهم (مس عینک، آهن حاجی گک و حوزه نفت آمو) را با شرکت های خارجی و داخلی قرارداد نموده است.

قرار داد معدن مس عینک (دومین معدن بزرگ جهان) را شرکت ام. سی. سی چین به دست آورده که قرار است در مرحله اول بر آن تا 4 میلیارد دالر سرمایه گذاری کند. چینی ها این معدن 15 میلیون تنی مس را در حالی به دست آورده اند که بوی فساد 30 میلیون دالری مقامات دولت پوشالی در قرارداد این معدن به زودی به رسانه های بیرونی و داخلی درز کرد و نشان داد تا وقتی اشغالگران و دولت پوشالی در کشور ما حاکم باشند، توده های زحمتکش از عواید حاصله این معدن ابداً به رفاه نخواهند رسید.

معدن آهن حاجی گک که دارای 2 میلیارد تن آهن می باشد، و غلظت آن میان 60 تا 64 درصد برآورد شده است، بر اساس تخمین وزارت معادن و صنایع افغانستان، استخراج تمامی این معادن نیاز به 180 سال دارد. برای سرمایه گذاری در این معادن 21 شرکت داوطلب شده بودند که شامل شرکت های چینی، امریکایی، کانادایی و ایرانی بودند.

حوزه نفتی آمو دریا از ساحات دیگری است که به فروش گذاشته شده است. حوزه نفتی آمو دریا که در سرپل موقعیت دارد، با داشتن هشتاد و هفت میلیون بیرل نفت یکی از بزرگترین حوزه های نفتی افغانستان به شمار می رود که مورد توجه شرکت دولتی چین واقع شده و قرار است با یک شرکت داخلی به نام «وطن گروپ» که روابط تنگاتنگ و خانوادگی با کرزی دارد، کار سرمایه گذاری در این بخش را به زودی آغاز کند.

بر اساس سروی سال 2011 اداره سروی جیولوجی امریکا، نفت خامی که از افغانستان به دست می آید، 1.9 میلیارد بیرل است و بر اساس همین سروی اگر روزانه 250 هزار بیرل نفت خام از افغانستان صادر شود، با در نظر داشت قیمت هر بیرل نفت (در حدود 100 دالر)، افغانستان از این رهگذر سالانه 9 میلیارد دالر عاید خواهد داشت. در همین حال زمین شناسان امریکایی نیز تخمین می کنند که تمامی منابع گاز طبیعی در افغانستان به 450 میلیارد متر مکعب می رسد که تقریباً نیمی از منابع مشخص شده طبیعی در عراق را می سازد.

دولت پوشالی پیش بینی می کند که تا سال ۲۰۱۶ درآمد افغانستان از ناحیه استخراج معادن به ۱,۵ میلیارد دالر خواهد رسید. و این رقم تا سال ۲۰۲۴ که استعمارگران و دولت پوشالی آن را دهه تحول می خوانند، باید به ۴ میلیارد دالر برسد. اما چنانچه ما در یازده سال گذشته دیدیم، غارتگران داخلی و خارجی، این معادن را تاراج خواهند کرد و معادن کشور ما به رقابت خونین میان شرکت های خارجی چینی، امریکایی، انگلیسی، روسی و... مبدل خواهند شد.

11. دولت های مرتجع منطقه و دولت پوشالی: در کنار امپریالیست های امریکایی و ناتویی که کشور ما را به اشغال

درآورده و بیش از یازده سال است که با بیرحمی و قساوت تمام جنایت می کنند، دولت های مرتجع منطقه بخصوص پاکستان، ایران، روسیه و چین ضمن تضادهایی، در سیاست کلی با امپریالیست ها توافق دارند. از این میان پاکستان به حیث نوکر ارزان امریکا و انگلیس نقش عمده در تداوم اشغال کشور ما دارد. ایران نیز ظاهراً با شعارهای تند و تیز علیه امریکا در یازده سال گذشته عملاً بر اشغال کشور ما مهر تأیید گذاشته است. چین به شدت در صدد چپاول معادن افغانستان می باشد و روسیه نیز ضمن مخالفت با پایگاه های دائمی امریکا، خواستار خروج زودهنگام ناتو نبوده، پایگاه های نظامی اش را در کشورهای آسیای میانه مستحکمر می سازد. در این بخش به طور گذرا چهار دولت مرتجع دخیل در قضیه افغانستان را مورد بحث قرار می دهیم:

پاکستان: دولت پاکستان یکی از مرتجع ترین دولت هاست که به حیث سنگ هار امپریالیست های امریکایی و انگلیسی در منطقه عمل می کند. پاکستان با حمایت از فاشیست ترین اسلامیت های افغانستان و بعد به رسمیت شناختن امارت سیاه طالبی، یکی از دولت هایی به شدت ضد مردم زحمتکش ماست که با این سیاست ها در خدمت بی چون و چرای ستراتیژی های بزرگ امریکا و انگلیس قرار دارد.

امریکایی ها و انگلیس ها در یازده سال گذشته به طور موفقانه پاکستان را به «دشمن اصلی» افغانستان مبدل نموده اند و زیر سایه این «دشمن اصلی» کشور ما را به اشغال درآورده مصروف چپاول آن می باشند. دولت مرتجع پاکستان نیز از این فرصت طلایی برای عملی کردن خواست های دیرینه اش استفاده کرده است. پاکستان که یکی از عوامل و مزدوران مهم امپریالیزم امریکا در این منطقه به شمار می رود، در سال های اخیر دوشاودش امریکا و انگلیس در امور افغانستان مداخله کرده و وظیفه حمایت از طالبان را به وجه احسن به پیش برده است که اشغال، امضای پیمان های ستراتیژیک با کشورهای غربی و بحث و گفتگوی پایگاه های نظامی دائمی امریکا در کشور ما پیامد این سیاست می باشد.

پاکستان ضمن کمک در تطبیق ستراتیژی های بزرگ امپریالیستی، در حال سودجویی خود از کشور ما می باشد. این دولت مرتجع که زمانی تلاش داشت به واسطه اسلامیت های مزدور چون حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف، افغانستان را به ایالت پنجمی خود مبدل سازد، ظاهراً سه مسئله (اختلاف با هند و تعمیق نفوذ هند در افغانستان، حمایت دولت پوشالی از جدایی طلبان بلوچ و خط دیورند) را از مسایل مورد اختلاف خود با افغانستان می داند.

با وجودی که خط دیورند عملاً به مرز واقعی میان افغانستان و پاکستان تبدیل شده است، اما پاکستان همیشه از معضل این خط در نگرانی به سر برده است. از این رو در هماهنگی با سیاست کلی امپریالیست ها، به هر طریقی ممکن می خواهد افغانستان را زیر فشار قرار دهد تا حاضر به شناسایی رسمی این خط فرضی شود. یکی از این موارد فشار، راکت باران مناطق مرزی بخصوص در ولایت های کنر و ننگرهار می باشد. این بمباردمان، ضمن این که به مذاق امپریالیست ها به خاطر افزایش تنش میان دو دولت ارتجاعی و پوشالی خوش می آید، پوشیدگی پیمان ستراتیژیک افغانستان با امریکا را نیز نشان می دهد.

راکت باران مناطق مرزی افغانستان جزئی از برنامه های امپریالیستی است. هالبروک فرستاده خاص بارک اوباما در امور افغانستان و پاکستان چند روز قبل از مرگش اعلام کرد که افغانستان و پاکستان برای از میان بردن اختلافات دیرینه شان باید بکوشند. و حال که امریکایی ها جداً به مسئله مصالحه با طالبان می اندیشند و عنان این مصالحه را در دست پاکستان می بینند، هرگز ناراضی نیستند که به گونه ای دولت فعلی افغانستان بر خط دیورند مهر تأیید بگذارد. پس از مرگ هالبروک، مقامات امریکایی آشکارا از این که خط دیورند را به رسمیت می شناسند، صحبت کردند.

سازمان ما باور دارد که «حل» معضله های سرحدی میان کشورها، نه از صلاحیت امپریالیست های خونخوار و نه هم از صلاحیت دولت های ارتجاعی و پوشالی است، بلکه این حق مسلم خلق های دو طرف سرحد مورد متنازع است که بر اساس «حق تعیین سرنوشت» باید تصمیم خود را اعلام نمایند.

راکت باران مناطق سرحدی افغانستان از سوی نظامیان پاکستانی در حالی جریان دارد که دولت پوشالی با امریکا پیمان درازمدت استراتژیک به امضاء رسانیده است که بر اساس آن «ایالات متحده به منظور کمک یک چارچوب درازمدت همکاری های دو جانبه امنیتی و دفاعی، افغانستان را به عنوان «متحد عمده خارج ناتو» تلقی می نماید» و «با درک این که ثبات افغانستان در ترقی و ثبات آسیای جنوبی و آسیای مرکزی نقش دارد، ایالات متحده تأکید می کند که هرگونه تجاوز بیرونی علیه افغانستان را موجب نگرانی شدید خود می پندارد... در صورت وقوع چنین رویدادی، طرفین باید هرچه عاجل در مشورت با هم، پاسخ مناسبی را به شمول اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی به توافق هر دو طرف و در مطابقت با احکام قوانین اساسی شان، طرح و تطبیق کنند»، اما دیده می شود که امریکا نه تنها به کمک دولت پوشالی اش نرفت، بلکه در این مسئله سکوت اختیار کرد و باید می کرد.

ایران: رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران، یکی از سفاکترین رژیم های منطقه است که دشمنی خود را با مردم زحمتکش افغانستان بارها و بارها نشان داده است. این رژیم با شوینیزم غلیظ و فاشیزم آخوندی، دشمن دیرینه کمونیست ها، مبارزان و فرهنگیان متعهد و توده های زحمتکش ایرانی است که همیشه در کنار دولت های مستبد، غارتگر و ضد مردم قرار داشته، برای صدور انقلاب اسلامی، هزاران اطلاعاتی را به کشورهای گوناگون از جمله افغانستان گسیل داشته تا شبکه های استخباراتی به شمول مراکز جاسوسی فرهنگی و رسانه ای را به وجود بیاورند.

رژیم سفاک ایران در یازده سال گذشته با هزاران اطلاعاتی و نوکر داخلی، بیش از پیش دایره نفوذش را وسیع ساخته، هر سال روز مرگ خمینی این جلاذ خلق ایران را در مراسم خاصی برگزار می نماید، و از ده ها رسانه حمایت مالی نموده، برای نوکران و چوکره های فرهنگی سالگرد گذاشته و اتحادیه تأسیس می نماید، و دولت پوشالی نیز از آن به حیث برادر مسلمان و همزبان یادآوری کرده، چای پولی آن را حلال می سازد. در حالی که این خونخواران در سفارت کابل برای فرهنگیان مزدور سالگره می گذارند، در ایران توده های زحمتکش و بخصوص کارگران ما را اعدام نموده، آنان را از بلندمنزل ها به زیر پرتاب کرده به توهین و تحقیر شان پرداخته، از ورود به تفریحگاه ها ممنوع قرار می دهند و با بدترین شکل استثمار می کنند.

این رژیم اسلامی ضمن اکت و ادای ضد اشغال و امریکا و حمایت قسمی از طالبان، از کنفرانس بن اول تا حال عملاً در کنار استحکام دولت پوشالی قرار داشته، پروژه های گوناگون این دولت را حمایت می کند، چیزی که در عراق انجام داد و می دهد. وقتی روابط اشغالگران امریکایی بر سر انتقال لوجستیک با روسیه و قرقیزستان خراب شد، حاکمان ایرانی چندین بار دم شوراندند که اگر چنین انتقالی از طریق چاه بهار صورت بگیرد، اما این امریکایی ها بودند که به پیشنهاد جیوانانه ایران پاسخ ندادند.

ما ضمن این که رژیم ایران را یکی از رژیم های سفاک مذهبی و قاتل هزاران انقلابی و کمونیست ایران می دانیم، در حال حاضر آن را دشمن عمده ندانسته، همکاری آن را با دولت پوشالی محکوم می کنیم، زیرا هر نوع همکاری این رژیم با دولت پوشالی، همکاری با امپریالیست های اشغالگر کشور ما می باشد.

روسیه: روسیه که خود را وارث سوسیال امپریالیزم شوروی می داند، یکی از امپریالیست هایی است که در حال قدرت گیری دوباره می باشد. این کشور در چارچوب سازمان شانگهای، بریکس و... تلاش دارد تا جلو توسعه روزافزون امپراتوری امریکا را در مناطق تحت نفوذش بگیرد. ولادیمیر پوتین که برای سومین بار به ریاست جمهوری فدراتیف روسیه انتخاب شده است، در خطاب به مجلس

دوما گفته است: ناتو محصول جنگ سرد است و در صورتی که سیاست هایش خلاف منافع روسیه قرار بگیرد و نتواند ثبات را در افغانستان تأمین کند، روسیه ناگزیر خود وارد عمل خواهد شد.

پس از آن که ایالات متحده آمریکا در هفتم اکتوبر 2001 بر افغانستان حمله کرد، از همان روز روسیه نگران حضور آمریکا در منطقه بود، اما پس از تدویر لویه جرگه مسخره و طغفروشی که در آن امضای پیمان استراتژیک با آمریکا مورد گفتگو قرار گرفت، روسیه مخالفتش را با ایجاد پایگاه های دایمی آمریکا در افغانستان با صراحت ابراز کرد. خبرگزاری «اینترفاکس» نوشت که سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه اعلام کرده است که طرح خروج نیروهای نظامی آمریکا تا سال 2014 و ایجاد پایگاه های نظامی آمریکا در افغانستان، متناقض یکدیگر هستند و روسیه خواستار توضیحات روشن و کامل در این مورد می باشد. او گفته است که در عرصه سیاسی باید منافع سایر کشورهایی که در این منطقه ناآرام قرار دارند و بطور مستقیم تحت تأثیر اتفاقات روی داده در افغانستان قرار گرفته اند باید مورد توجه قرار داده شود.

ویتالو چورکین نماینده دایمی فدراتیف روسیه در سازمان ملل متحد به روز 31 سنبله 1391 ضمن ابراز نگرانی در مورد احتمال پایگاه های آمریکا پس از سال 2014 گفت: «در صورتی که قوماندانی ناتو تعهد می کند که عملیات ضد تروریسم تا سال 2014 پایان می یابد، پس حفظ پایگاه ها نه برای افغانستان، بلکه برای وظایف دیگر خواهد بود... بهر صورت حضور نظامی در افغانستان نباید بر ضد منافع همسایه های آن کشور و سایر کشورهای منطقه استفاده شود.»

در همین حال ضمیر کابلوف نماینده خاص پوتین برای افغانستان و پاکستان در دیداری که در 12 اکتوبر 2012 با خبرنگاران افغان در مسکو داشت، ابراز داشته است که روسیه با همکاری ایران، پاکستان، افغانستان، هند و چین در صدد حل «بحران افغانستان از طریق راه حل منطقی می باشد».

کابلوف که ماموریت آسیاف را در افغانستان شکست خورده دانسته، طرح منطقی روسیه را چنین بیان کرده است: «ما می خواهیم از طریق ایجاد سیستم برخورد دسته جمعی منطقی از جمله با حضور افغانستان، ایران، پاکستان، هند، چین و کشورهای آسیای مرکزی سیستم مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد کنیم» او در این ملاقات گفته است که «روسیه به هیچ وجه با هیچ نوع پایگاه نظامی خارجی در خاک افغانستان موافق نیست».

امپریالیسم روسی در حالی که دشمن خلق های زحمتکش به شمار می رود، چنانچه در زمان تجاوزش به کشور ما دشمن عمده ما به حساب می رفت، در اوضاع جاری دشمن عمده به شمار نمی رود. اما قراین و تضاد منافع امپریالیست ها نشان می دهد که روسیه به زودی به طور جدی و بیشتر در قضایایی مربوط به افغانستان فعال خواهد شد. روسیه همین اکنون در صدد پایگاه سازی بیشتر در شماری از کشورهای آسیای میانه است و در شماری (تاجکستان و قرقیزستان با 4 پایگاه) به تداوم قرارداد پایگاه های نظامی اش پرداخته و با ازبکستان مانور مشترک نظامی انجام داده، جایی که زمانی آمریکا پایگاه نظامی داشت. این کشور تعدادی از وسایط نظامی را در اختیار اردوی افغانستان گذاشته و حاضر است هلیکوپترهای نظامی را نیز در اختیار اردو قرار دهد.

چین: چین که بر اساس ارائه مشخصات امپریالیسم به وسیله لنین، به یک کشور تمام عیار امپریالیستی مبدل شده است، در سال های اخیر از طریق سرمایه گذاری در افغانستان فعال شده و تا اکنون دو قرارداد بزرگ در بخش معادن کشور ما را از آن خود کرده است. چین دومین اقتصاد بزرگ جهان است که رشد نسبتاً خوب اقتصادی را تجربه می کند و این رشد سریع نیاز و عطش آن را به انرژی و مواد خام با گذشت هر روز بیشتر می سازد.

دعوت از افغانستان به حیث عضو ناظر در نشست اخیر سازمان همکاری های شانگهای، نشاندهنده اهمیت افغانستان از لحاظ سیاسی و اقتصادی برای دو کشور عمده این سازمان (چین و روسیه) است که آمریکا هر دو را رقیب خود در منطقه می داند، و از همین

رو در ساحه تحت نفوذ روسیه (عمدتاً آسیای میانه) و ساحه تحت نفوذ چین (عمدتاً اقیانوس آرام) حضور نظامی خود را نشان می دهد، چیزی که نه روسیه و نه چین می توانند به آسانی از پهلوی آن بگذرند و لذا ناگزیرند پای افغانستان را به سازمان های متشکله شان به نحوی از انحاء بکشاند.

اما امریکا تلاش دارد تا با هر وسیله ممکن، سازمان همکاری های شانگهای را تضعیف نماید. به همین منظور در صدد ایجاد تشکیل یک سازمان اقتصادی و سیاسی آسیای میانه بدون حضور چین و روسیه می باشد که افغانستان، تاجکستان، قرقیزستان و قزاقستان در این سازمان شامل خواهند بود. امریکا از وسعت و هماهنگی بیشتر سازمان شانگهای نگران است، بخصوص که چین و روسیه روابط خود را بیش از هر زمان دیگر نزدیکتر ساخته اند و تمرینات مشترک نظامی را انجام می دهند.

چین با در نظر داشت تشدید رقابت، از همین اکنون با حرص تمام در سرمایه گذاری های افغانستان سهم می گیرد و دولت پوشالی را حمایت می کند. با وجودی که دولت چین، دولت غارتگر و چپاولگر در کشور ما به شمار می رود، اما دشمن عمده محسوب نمی گردد.

پیامدهای اشغال و اسارت

کشور ما وارد یازدهمین سال اشغال توسط امپریالیست های امریکایی و انگلیسی و متحدان ناتویی آن شده است. با گذشت هر روز شدت استعمار بیشتر شده و کشتار خلق ما افزایش یافته است. چنانچه ادوارد هرمن استاد باسابقه امور مالی در پوهنتون پنسلوانیا در مقاله «ایالات متحده - ناتو یا شرکت سهامی تولید «دولت های ورشکسته» می نویسد: «طی جنگ ویتنام، روی تابلویی که بر سر در ورودی پایگاه نظامی امریکا نصب شده بود، می توانستیم این جمله را بخوانیم: کار ما کشتن است، و کارها خوب به پیش می رود.»

اکنون، اگر امریکایی ها بر دروازه های پایگاه ها و قرارگاه های شان به طور آشکار چنین ننوشته اند، اما کار شان در افغانستان کشتن است و کارهای شان هم خوب به پیش می رود. برای این که بدانیم امریکایی ها چگونه می کشند، بهتر است از مقاله گیوم دو روویل به نام «خسارات جانبی: پشت پرده حرکات خوف انگیز دولتی» قسمت هایی را نقل کنیم: «پس از فروپاشی دیوار برلین، در جنگ هایی که ایالات متحده به نام تغییر خاصی از قدرت به راه انداخت، «خسارات جانبی» همان اصطلاحی بود که توسط ارگان های روابط عمومی پنتاگون رایج گردید تا غیر نظامیانی را که در عملیات نظامی کشته می شدند، با این شکل تعریف کرده و آن را «خسارات جانبی» نامیدند تا از طریق این بازی زبانی در افکار عمومی غرب شکل و شمایل قابل قبولی را بازتاب داده و با جلب توافق عمومی، خشونت باری خود را توجیه نمایند. گویی که چنین خساراتی - جانبی - خواست قدرت نظامی نبوده و از اشتباهات مصیبت باری که حاصل اطلاعات غلط یا نقص فنی بوده اظهار تأسف و ندامت می کنند.»

گیوم دو روویل می نویسد: «دکترین نظامی در اینجا قاطعانه تبلیغات سیاسی را تکذیب می کند: تحمیل درد و رنج شهروندان غیر نظامی یکی از راهکارهای پیروزی در جنگ است، شکنجه بدن آنان یکی از راهکارهایی است که آنان را به زانو در می آورد، تسخیر وجدان آگاه آنان نیز یکی از راهکارهایی است که روح آنان را به تبعیت وا میدارد... شاید هنوز در این مورد دچار تردید هستید و فکر می کنید که چنین روش هایی تنها می تواند به تشویق شهروندان به مبارزه بیانجامد و اسلحه به دست گیرند و {ارتش سایه} به راه بیندازند. ولی سربازان در سرتاسر جهان به روشنی می دانند و بی هیچ پرده پوشی پاسخ می گویند: قربانیان عملیات خوف آور انتقام نمی گیرند، در سکوت رنج می برند و تنها رؤیا و آرزومندی شان صلح است، تا بتوانند مرده های شان را به خاک بسپارند و بر مزار آنان سوگواری شان را به پایان ببرند... این موضوع حتی فراتر از این می رود: قربانیان بی گناه غالباً به جایی می رسند که از دژخیمان خود شان درخواست حمایت و پناهندگی می کنند. از پای افتاده با روحی درهم شکسته پس از تحمل آن همه درد و رنج، به دستی می آویزند که دشمنان شان از آن سو لوله تفنگ به سوی شان دراز می کنند.»

زحمتکشان کشور ما، بخصوص دهقانان و کارگران «خسارات جانبی» جنگ استعماری کنونی هستند، جنگی که تا اکنون بر آن 550 میلیارد دالر به مصرف رسیده، در یک سال 50 هزار عملیات تهاجمی هوایی در آن صورت گرفته است، یازده سال است که خلق ما در آن کشته می شود، به زمین می افتد و در گودال فقر به نیستی پرتاب می شود. کشتار خلق ما با گذشت هر روز افزایش می یابد و آمار دروغین منتشر شده نهادهای استعماری که آن را به مراتب از اصل کشته شدگان کمتر نشان می دهند، شدت و حدت استعمار را به خوبی بیان می کند: در سال 2006 - 929 تن، در 2007 - 1523 تن، در 2008 - 2118 تن، 2009 - 2412 تن، در 2010 - 2777 تن کشته شده اند. 2011 هم سال خونین بود. بر اساس آمار یوناما، کشتار مردم نسبت به سال 2010 هشت درصد بیشتر شده بود که یوناما آن را 3021 تن اعلام کرد.

در زمانی که جنرال مک کریستال قوماندان نیروهای امریکایی در افغانستان بود، روزانه ده حمله هوایی صورت می گرفت، اما با تحویل قوماندان به جنرال پتریوس سطح این عملیات هوایی روزانه تا 20 عملیات رسید که بر اساس احصائیه اردوی امریکا، تنها در ماه

جولای 2011، 650 حمله هوایی توسط طیاره های ناتو صورت گرفت که اگر به طور اوسط در هر حمله فقط یک نفر هم کشته شده باشد، تعداد کشته شدگان ماه جولای به 650 تن می رسد.

وحشت کشتار زحمتکشان در افغانستان به قدری شوک دهنده و جنایتبار است که بان کی مون این مدیر پیر و جاسوس امریکایی ها، در گزارشی که به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه کرد، آن را نگران کننده خواند. او گفت که تلفات ملکی در افغانستان در تمام رویدادهایی مربوط به جنگ در مقایسه به ماه اگست 2010 در اگست 2011 به 39 درصد افزایش یافته و ماهانه به طور اوسط 12 حمله انتحاری در افغانستان صورت می گیرد که تلفات افراد ملکی را بالا برده است.

با ازیاد کشتار توده های زحمتکش، «بهای خون» آن ها نیز در حال افزایش است. امپریالیست ها بعد از آن که می کشند، از توهین خون مردم ما دریغ نمی ورزند و با پرداخت دو هزار دالر غایله را ختم شده تلقی می کنند. پس از آن که یک گروه جنایتکار نظامی امریکا در ولسوالی پنجوایی کندهار 17 تن به شمول زنان و کودکان را به رگبار بستند، «بهای خون» کشته شده های افغان یکباره از دو هزار دالر به 46 هزار دالر بالا رفت!!!

در همین حال ماهانه 50 نفر قربانی ماین می شوند که از هر ده قربانی شش تن آن کودکان می باشند. تا اکنون در حدود یک الی دو میلیون ماین در 30 درصد مناطق ماین گذاری شده موجود است؛ 200 باند مسلح جهادی زندگی را بر توده ها حرام ساخته اند؛ 5 میلیون کودک از رفتن به مکتب محروم هستند، 500 باب مکتب بسته است؛ تلف شدن سالانه 30 درصد کودکان کمتر از پنج سال به خاطر بیماری اسهال؛ مبتلا شدن 6500 کودک به بیماری اسهال در هر هفته تنها در کابل، عدم دسترسی 70 درصد مردم به آب صحی آشامیدنی، جایگاه اول افغانستان در مرگ و میر مادران که بر اساس گزارش سازمان صحی جهان از هر 15 مادر یک تن در زمان ولادت جان می سپارد؛ مبتلا شدن سالانه 53 هزار نفر به مرض توبرکلوز و مرگ 10500 تن آن که از هر 100 واقعه 60 آن به زنان بر می گردد، ثبت 9 هزار مورد خشونت علیه اطفال در پنج سال گذشته، کار بردگی 50 هزار کودک در کوره های خشت پزی اطراف شهر کابل، کار اجباری یک میلیون کودک در سرتاسر افغانستان، 1.5 میلیون معتاد، 4 میلیون بیکار، 9 میلیون گرسنه بر اساس گزارش سازمان خوراک جهان، 60 قتل ناموسی و 33 مورد تجاوز جنسی بر زنان تنها در هفت ماه گذشته سال روان شمسی بر اساس راپور «کمیسون مستقل حقوق بشر»، از دست دادن بینایی 25 هزار افغان در هر سال؛ فحشاء، گدایی، اختطاف، سرقت، دزدی، اسارت، جاسوسی، مدال بازی و... از پیامدهای ننگین اشغال است.

سازمان انقلابی افغانستان در چنین وضع دشوار و کشنده با اتکاء بر توده ها، هواداران و اعضای خود، مبارزه انقلابی و اصولی را ادامه می دهد و باور دارد که راه طولانی مبارزه پر پیچ و خم است که فقط با همت، اراده، اتخاذ مشی و سیاست اصولی و انقلابی می توان تا فتح قله های ظفرنمون پیروزی به پیش رفت.

مرگ بر امپریالیزم
در راه سوسیالیزم، به پیش!

رفیق کبیر توخی - نشر شده در «پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان»

درود های آتشین به رفقای برگزارکننده و رفقای حضور یافته در دومین کنگره تابناک ، پر بار و پر افتخار (سازمان انقلابی افغانستان) که دستاورد بس گرانبهای را برای نخستین بار به تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان اشغال شده توسط امپریالیسم وحشی امریکا و شرکا ؛ عرضه کردند!

به : پاغر

و کوره فروزان (سازمان انقلابی افغانستان)

کوره فروزان

معمار این کوره کیست ،
که بسان ستاره های درخشان " نبرد طبقاتی "
از ورای تیره گی هائی که شده بر پا
فروغش چون طلوع پیدا

* * *

قدرت هیمه های این کوره فروزان شده در چیست ؟
معمار این کوره کیست ؟

* * *

قدرتش در " نبرد طبقاتی " ست
که می شکند بال سیاه شب تیره را
که واماندگان و ره گم کردگان
و مرتدانی که فروشندگان کالای سیاسی شده اند
و آنانی که ریزه گوشت های فرو ریخته
از گوشه لب خون آلود " غول ... " را ،
- که می درد پیکر زخمی کشور مان را
که میجود هر بند جسم و جان مردم مان را -
بر می دارند با منقار های سائیده شده شان
و سر می کشند چکیده های خون را

و آنگاه ،

می سرایند سرود تسلیم را

از برای دیگران :

«هوشدارید ای عزیزان!

نه آفتاب ست پیدا ،

نه روزنه ای ست در دیدرس ما ؛

این تیره گی و این خیره گی

که شده چیره بر کشور ما

ماندنی ست

و پائیدنی ست این " غول " ...

چه باید کرد ؟ جز این ،

زنده باید ماند .»

این نمی داند و آن دیگران بی خبرند

که کوره ای فروزان شد ست در سرزمین مان.

ای مردم!

همه ها را چید و باید افروخت

شعله هایش را به هم تنید

که فروزان و فروزانتر شود

این کوره ای دشمن سوز

که سازنده اش جاودانه گشته ایست

که پانهاد درمیدان نبرد .

دریغا ، دریغا!

که رفت از میان ما

این پیلپایه پابرجا

-

که "پاغر" ش نامند-

ولی هم نبردانش و همراهانش نیز ؛

همراه با همیه های دشمن سوز دیگر

آتش زنند به این غولی ، که

راز بقایش در مکیدن ارزش کار انسانی ست

تا نماند تیره گی در کشور ما
که ماندگارش خوانند:
آن منقار سائیدگان جبون و ریزه چین
که با اشتیاق می نگرند
جویدن گوشت هم میهنان شان را
در دهان غولی به نام " یانکی."
که با پای گلین
فرورفته در گرداب خونین.

و رنجبران —
این گردانندگان گردونه دگرگونی ها
با پتک ها و داس های دست داشته ای شان

در فردای دیگر ،
بسوزند در کوره ای که
روشنایش در هر کران پیداست
هر آنچه گیاه ست ،
زهر آگین
هر آنچه مارست ،
در آستین
هر آنچه استعمارست و استثمار
هر آنچه حلقه هاست
بر سرِ دار
هر آنچه جنگ افزارست
در انبار
هر آنچه چنبرست
به دورِ نیروی کار
و هر آنچه بندست و بن بست
برکنند از مسیر راه نا هموار .

دروود بر شما ، ای رفیقان!
نورِ کوره ای گداخته تان
نورانی تر باد تا جاویدان!